مجاهد

نشریه مجاهدین ★ خلق ایران

سال اول – شماره ۸۷ – شنبه ۲۴ خرداد ۱۳۵۹ – یکشماره ۱۵ ریال

پاسخ شورای انقلاب نیکاراگوئه به پیام تبریک سازمان مجاهدین خلق به مناسبت پیروزی جبهه‌ی ساندینیست در نیکاراگوئه

در این پیام پس از اشاره به دریافت پیام تبریک مجاهدین خلق چنین می خوانیم :

رفقای عزیز :

... از آنجا که به پیش‌آهنگی جبهه‌ی ساندنیست ، به پیروزی

بقیه‌درصفحه ۱۰

شهادت برادر مجاهد مصطفی ذاکری در مراسم امجدیه

۱۲ صفحه

باردیگرخون یک مجاهد رزمنده‌ی‌خلق ، بر زمین ریخت . مجاهد شهید "مصطفی‌ذاکری" در جریان برگزاری مراسم روز پنجشنبه در ورزشگاه امجدیه هنگامی که در صفوف مقدم میلیشیای قهرمان در برابر هجوم وحشیانه‌ی چماقداران و عناصر واپسگرا مقاومت می‌کرد ، مورد اصابت گلوله‌ی یک کمیته‌چی قرار گرفت و بشدت زخمی‌شد . سپس پیکر

بقیه‌درصفحه۸

بزرگداشت مجاهدین شهید درزیر رگبار گلوله وگاز اشک آور

درصفحه۵

گوشه‌ای از مراسم باشکوه بزرگداشت هشت‌تن از شهدای اخیر مجاهدین خلق ایران و سالروز شهادت مجاهد قهرمان رضارضائی درامجدیه .

دراین مراسم برادر مجاهد مسعودرجوی مادر رضائیهای شهید و خواهر مجاهد شهیدناصر محمدی سخنانی ایرادکردند .

علت استعفاهای کنونی چیست؟

چندیست که شاهد استعفاهای پی‌درپی برخی مقامات هستیم . برای اینکه به اهمیت موضوع، بیشتر پی ببریم‌کافیست به روزنامه‌ها و بعضا اعلامیه‌هائی که در این رابطه منتشر می‌شود،نگاهی بیندازیم . دامنه‌ی‌این مسئله آنچنان وسیع شده که طیف گسترده‌ای از بالاترین مقامات رسمی کشور تا برخی مقامات پائین‌تر را شامل می‌شود . از دادستان انقلاب اسلامی، تا استانداران و فرمانداران و معاونین استانداری، تا اعضای دادگاه انقلاب اسلامی‌تا بازدار و مامور نظارت بر انتخابات ومدیر- عامل فلان سازمان همه و همه در این طیف وسیع جای می‌گیرند . پی‌یک این استعفاهای پی‌درپی عواقب زیادی بدنبال خواهدداشت که ایجاد فضا و جو بی‌ثباتی و عدم اعتماد یکی از مهمترین آنان می‌باشد از این نظر جا دارد بعنوان یک مسئله‌ی قابل بحث به آن نظری بیندازیم

براساس استعفا برای جنبش و زمینه‌ی آن چه‌بوده ،وریاددشن استعفا در یک سیستم- به ویژه که توهم‌باشد بیاندهنده‌ی چه چیزاست ؟

استعفا ورشد تضادها

استعفا قبل از هر چیز نشان دهنده‌ی رشد تضاد فرد ، یا گروه مستعفی با سیستمی است که فرد یا گروه مستعفی در آن مشغول به کار بوده‌است . "مستعفی" با استعفای خود نشان می‌دهد که دیگر در آن تنها و یا سیستم قادر به کار نیست و در واقع به بن‌بست رسیده‌است . به عبارت دیگر استعفا نوعی عکس‌العمل فرد است در مقابل سیستم.وقتی که دیگر هماهنگی خود را با آن از دست می‌دهد .جنبه‌ی دیگر این مسئله وقتی است که سیستم در مقابل فرد واکنش نشان می‌دهد . که نبود آن احراج و تصفیه‌است.از نوع طاغوتی! استعفا نگذریم که در حقیقت بلی بود برای مقام و جنگ‌انداختن به

بقیه‌درصفحه۱۰

پای صحبت فرزندان رنج و کار

دردهای کارگران کوره پزخانه

در سالروز قیام قهرمانانه‌ی کارگران‌کوره‌پزخانه‌ها و به مناسبت بزرگداشت سالگرد زحمتکشانی که در آن سال‌های خفقان با رگبار مسلسل- های آمریکائی مزدوران‌شاه خائن،به خاک و خون غلطیدند ، سعی کردیم از کوره‌پزخانه‌های اطراف تهران گزارشی تهیه کنیم . با گوشی باشد برای شناخت دردها و مشکلات این بخش از زحمتکشان جامعه‌مان ، مردانی که براساسی حق رنجهائی بر دست و پا جیز دیگری ندارند ، که از دست بدهند .

از میدان خراسان به‌طرف شرق در خیابان خاوران که حرکت کنی ، بعد از حدود یک ساعت وسیع در حاشیه‌ی جاده سروکله‌ی دودکش‌های بلند پیدا خواهد شد ، در حالی که دود غلیظ و سیاهی ، به سیاهی قلب استثمارگران از آن‌ها بلند است . پرسان ، پرسان راهی کوره‌ها شدیم .

بقیه‌درصفحه۴

چه باید کرد؟

سخنرانی برادر مجاهد مسعود رجوی در امجدیه

علمای شریعت ، رجال دولت ، وکلای مجلس، اصناف ، بازاری‌ها ، مطبوعات ، رادیوتلویزیون که می‌گوئید درخط انقلاب هستید ، آخرچرا ساکتید؟ مگر همین قانون اساسی ، آزادی بیان وآزادی انجمن‌ها و گروهها را تضمین نکرده؟ پس‌گلوله‌و گاز اشک‌آور برای چیست؟!

بسم‌الله الرحمن الرحیم

و اذا المؤوده سئلت بای ذنب قتلت‌و اذا الصحف نشرت

و آنگاه که از آن استعداد زنده به گور و پر پر شده پرسیده شود به کدامین گناه‌کشته شد و آنگاه که نامه‌ی اعمال گشوده شود

"فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس و اللیل اذا عسعس و الصبح اذا تنفس"

"پس سوگند یاد نمی‌کنم به واپس شوندگان ، فرورونده‌گان محو شونده ، و شب ، آنگاه که همی‌پایان پذیرد و صبح آنگاه که بدمد

هرشب ستاره‌ای بدزمین می‌کشند وبازاین آسمان غم‌زده غرق‌ستاره‌هاست

بنام خدا

و

به نام خلق قهرمان ایران

تکلیف ما با این اوضاع چیست ؟

(شعار جمعیت : خون خبیث می‌جوشد ـ رجوی می‌خروشد)

مادرها ، پدرها ، خواهران وبرادران ـ جمع شدیم برای یادبود تازه‌ترین شهدای خلق . پس‌فردا هم هشتمین سالگرد شهادت مجاهد قهرمان رضا رضایی است و چند روز بعد از آن هم یادبود معلم شهید دکتر شریعتی ـ ضمنا آمده‌ایم بپرسیم که دیگر حالا چرا؟در نظام جمهوری اسلامی چرا؟ و این که تکلیف ما با این اوضاع‌چیست و خلاصه چه بایستی بکنیم؟ هنوز خون کارگر مجاهد شهید عباس عمامی که در جریان انتخابات ریاست جمهوری به جرم پخش اوراق تبلیغاتی به شهادت رسیده بود،خشکیده بود که خبر شهادت و اعدام برادران عسگری را شنیدیم و برادر دیگری از همین خانواده که به زندان رفت ،

همین چندی پیش بود که در نامه‌ای نوشت : "شنیده‌ام در یکی از روزنامه‌های فلان ، مقاله‌ای‌نوشته‌بود دال بر این که مجاهدین مخارج تبلیغاتیشان را از کجا می‌آورند،به آنها بگوئید سازمانی که‌مردم خون خود را در راه آن می‌دهند،دیگر پول چه‌ارزشی دارد برادران! من که دو برادرم‌را فقط به خاطر هواداری از مجاهدین اعدام کردند و خودم که اکنون در زندان هستم هیچ ناراحتی ندارم و امیدوارم که در آینده بتوانم این‌جان ناچیزم را در راه‌اهداف انقلابی مجاهدین تقدیم بکنم چون جیره‌ی غذایی ما را در زندان به صورت پول می‌دهند که خودمان

بقیه‌درصفحه۲

باجنبش‌های رهائی بخش جهان آشناشویم (۴)

"السالوادور" آتشفشان جنبش مسلحانه‌ی امریکای لاتین

درشماره‌ی‌گذشته ، معرفی جنبش‌های رهائی‌بخش‌را ازجنبش‌السالوادور آغازکردیم ودرمقدمه به‌شرایط عمومی‌این جنبش‌در زمینه‌های عملیات نظامی وگسترش‌وپیوند عمیق‌آن‌با مردم‌وسپس‌به‌وحشی‌گری‌های‌رژیم السالوادوراشاره‌کردیم‌وایک‌دساله‌ی‌مطلب .

رژیم نظامی جدید (Military Junta) در ۱۵ اکتبر سال گذشته بر سر کار آمد .دولت جدید علیرغم کوشی که برای لیبرال نشان دادن خود بخرج می‌داد، راه نجات خود را بار هم در برقراری ترور و اختناق دیده‌است افزایش‌خشونت، دقیقا در رابطه با ارتقاء و رشد جنبش انقلابی خلق صورت گرفته و این نمره‌ی مبارزات و تحولات بر فراز و نشیبی است که این جزیره‌ی آتشفشان آمریکای لاتین در طول دو قرن حیات مستعمراتی خویش از سر گذرانیده‌است .

موقعیت عمومی ال‌سالوادور

"ال‌سالوادور" کوچکترین کشور امریکای لاتین است که در مجاورت کشورهای گواتمالا ، هندوراس و نیکاراگوئه قرار گرفته و ازجنوب و جنوب غرب به اقیانوس آرام راه دارد . به لحاظ اقتصادی منبع درآمد اصلی ال‌سالوادور را قهوه ، پنبه و موز تشکیل می‌دهد بنابراین زمین

بقیه‌درصفحه۳

مردم‌گرائی توحیدی و مردم گرائی مبتذل (۱۰)

عملکرد "مردم‌گرائی‌توحیدی" درمبارزه‌ی انقلابی‌وحل‌تضادهای‌آشتی‌ناپذیر اجتماعی (اصل "جنگ‌توده‌ای")

می‌دانیم که جنگ وسیله‌ی نهائی حل و فصل تضادهای آشتی- ناپذیر میان طبقات ، ملت‌ها ، دولت ـ ها و گروههای متخاصم سیاسی است . جنگ به دنبال پیدایش استثمار انسان از انسان بابه عرصه‌ی وجود گذاشتهو با امحاء تاریخی استثمار نیز از میان خواهد رفت . بنابراین وجود جنگ در جامعه‌ی طبقاتی امری گریزناپذیراست . تاریخ بر نشان‌می‌دهد که زندگی بشریت همواره مملو از جنگ بوده‌است . این جنگ‌ها که تا محو استثمار و طبقات همچنان ادامه خواهد داشت ، اساسا بر دو نوع تقسیم می‌شوند : جنگهای عادلانه و جنگهای غیر عادلانه . جنگهایی که به خاطر منافع اقلیتی استثمارگر . برپامی‌شود . جنگ‌های غیرعادلانه‌اند ، و جنگهایی که برای آزادی و تامین حقوق اکثریت‌مردم و برداشتن سد راه رهایی توده‌ها برپا می‌گردد ، در زمره‌ی جنگهای عادلانه محسوب می‌شوند . دو جنگ جهانی گذشته نمونه‌هایی از جنگ غیرعادلانه‌اند که در آنها طرفین به خاطر منافع امپریالیستی خود نبرد می‌کردند . برعکس جنگ‌های کبیر انقلابی که هم‌اکنون در بخش وسیعی از جهان به وسیله‌ی خلق‌های تحت ـ سلطه بر علیه امپریالیست‌ها ، جریان دارد ، همگی‌از نوع جنگ عادلانه می‌باشند . همچنین مبارزاتی که انبیاء توحیدی به منظور برداشتن سد راه تکامل توده‌های مردم ، برپا ـ می‌نمودند ، تماما" عادلانه بوده و

بقیه‌درصفحه۱۱

چه باید کرد؟

بقیه از صفحه اول

غذاتهیه بکنیم، من مبلغ ناچیزی از این پول را پس‌انداز کرده‌ام که تقدیم بکنم. امیدوارم مورد قبول واقع بشود، قبلا هم یک فیش فرستادم امید است که آن سازمان از دام توطئه‌های مرتجعین خلاص گردد و در آینده‌ای نزدیک پرچمدار انقلاب حقیقی خلقمان باشد. غلام‌علی عسگری سروستانی "(تشویق‌جمعیت) بعدا در اوایل اسفند برادر دیگر ما عین‌الله پورعلی (معلم روستائی) در حمله‌ی چماق‌داران به دفتر مجاهدین در قائم شهر شهید شد. حدود هفتصد زخمی هم دادیم تازه بعد هم به شیوه‌های آریامهری، یکی از احزاب در محل، اعلامیه داد که درستاد مجاهدین‌منقل وافور و سایر وسایل فساد پیدا شده است.

آن چنان که پدر عین الله که یک دهقان فقیر و زحمتکش است به خود من می‌گفت، آمده بودند به سراغش با وعده‌ی ۳۰ هزارتومان که پدر و مادر شهید امضاء بدهند که عین‌الله خودش سکته کرده است. تهمت‌ها، به اصطلاح افشاگری‌ها، حمله‌ها و هجوم‌های در جریان انتخابات را هم که می‌دانید و احتیاجی نیست که تکرار بکنم. در همان اوایل بیش از ۲۵۰۰ زخمی مجموعا در ۵۰ شهر برای ما باقی ماند تا این که آغاز سال تازه از فردای عید بدبعد حملات علیه ما مضاعف شد. یک قلم در ماه فروردین تقریبا ۹۰ حمله‌ی مسلحانه در سراسر کشور داشتیم با هزارها نفر زخمی و ده‌ها تیر خورده.

۲۳ فروردین، برادر کارگر ما رضا حامدی که‌قبل از انقلاب، حزب رستاخیز خمین را منفجر کرده بود و حالا مغازه‌ی کتابفروشی طالقانی را دایر کرده بود به ضرب ۶ گلوله شهید شد. البته پدر و مادر شهید که پیراهن خونینش را که هنوز ذرات بدن شهید روی آن بود آورده بودند به من گفتند که برادرهای دیگرش هم حاضرند جان خود را برای پیشرفت راه خدا و خلق فدا کنند. پیراهن رضا حامدی درست مثل پیراهن مهدی همیشه یخشی از پرچم خونبار مجاهدین خلق ایران باقی خواهد ماند. آخر خودش قبل از شهادت وعده‌ی مقام مادر مهدی رضایی را به مادرش داده بود.

وای بر سنگ‌دلان

۳۰ فروردین خواهر کوچک ما سرین رستمی، دقیقا سی‌دام چند سال دارد شاید ۱۳، ۱۴ سال در شیراز به ضرب گلوله از پا افتاد ولی شهید نبود، البته شهادت برایش خیلی راحت‌تر بود، چرا؟ برای اینکه کمرش سوراخ شد، یک کلیه‌اش را از دست داد، روده‌ی بزرگش سوراخ شد، سه مهره‌ی کمرش شکست، هر دوتا پایش فلج شد. عفونت گسترده‌ی خون پیدا کرد و به‌قول اطباء عفونت غشای مغز، و خلاصه ۱۰ جای بدنش لطمه دید، به طوری که‌از آن روز تا به حال فقط به یمن زحمات گروهی از اطباء و پرستاران شریف یکی از بیمارستان‌های شیراز زنده مانده، ولی چه زنده ماندنی! بین مرگ و زندگی، وای بر سنگدلان! وای بر سنگین‌دلان! قویل للقاسیه قلوبهم.

گناه سرین چه بود؟

آخر گناه سرین چه بود؟ پدر زحمتکش او که ۳۰ سال کارگری شرکت نفت را کرده بود پرسید آخر این دیگر چرا؟ و مادر قهرمانش گفت "ما حقیقت را می خواهیم" و گفت: "من که بهتر از مادر رضائی‌ها نیستم. همه‌ی بچه‌هایم، هر شش‌تایشان را به اضافه‌ی خودم و شوهرم حاضرم بدهم" بعد برای سایر مادرها پیام داد: "هرکس جوان‌هایش را در راه حقیقت و دین کشته بدهد غصه نخورد، (کف زدن جمعیت).

۳۱ فروردین در مشهد یکی از ارزشمندترین برادران ما شکرالله مشکین فام که همین حالا فرزند سه ساله‌اش را در بغل من دیدید، به ضرب گلوله‌ی ژ-۳ در محل دفتر مجاهدین در مشهد به شهادت رسید. ماجرا را از دانشگاه، تحت عنوان انقلاب فرهنگی شروع کرده بودند و تعدادی هم ساطور بدست و بعد کشانده بودند به مرکز مجاهدین و بعد هم ژ-۳ ... شورای کارگران شرافتمند سلاخ شهر مشهد بعدا اعلامیه داد، ابراز تنفر کرد و گفت که این مهاجمین، استخدام آنجا نبودند، بلکه از طریق دیگری استخدام بوده‌اند و به آنها پول می‌رسیده است. البته پدر و مادر شهید و همسرش که حالا اینجا هستند در مراسم تشییعش نقل وشیرینی پخش کردند (کف زدن جمعیت) چرا که‌جز این نبود و نیست که این داستان هجرت مردان بود از خاک تا خدا و چنین بود که مشهد یک پارچه خروشید. بله. انفجاری شده‌بود، انفجار مظلومیت در برابر ریاکاری و سالوسی.

سوم اردیبهشت - برادر ما احمد گنجی در رشت در خیابان تختی به‌ضرب‌گلوله‌ی نامردمانی که از تهران برای انقلاب فرهنگی، رفته بودند، به ضرب ژ-۳ به شهادت رسید، و بازهم جنگل سرسبز گیلان خون فام شد. در این فواصل، آتش-زدن، ریختن، سوختن، مجروح کردن، در بسیاری از شهرها فراوان داشتیم.

۱۹ اردیبهشت در دره‌گز، یک قاصدک جوان دیگر، برادر کوچک مجاهد فروش، جلیل رادپور دانش‌آموز سال‌های اول دبیرستان، به ضرب دشنه‌ای که در قلبش فرو کردند، در خون غلتید. البته بعدا" گفتند که دعوای خصوصی بوده!

دخترک ۱۵ ساله چه‌کرده بود؟

۱۱ اردیبهشت - در جریان تهاجم چماق‌دارها به ترمینال خرامه چشم خواهر ۱۵ ساله‌ی ما پروین صادقی را از حدقه در آوردند. وای از "نامردی و نامردمی". کوردل‌ها، دخترک ۱۵ ساله چه کرده بود با شما که چشمش را در آوردید! ولی وقتی به دیدارش در بیمارستان رفتم، فاتحانه خندید، معصومانه خندید گفت: "این که چیزی نیست این کمترینش است". بغض گلویش را فشرد، گریست و گفت "آیا وقت‌آن نرسیده که فکری در مقابل این کارها بکنید". بعد هم برای سایر خواهران و برادران میلیشیا پیام فرستاد که: "ایمانتان را به‌راهتان از همیشه قوی‌تر کنید". پدر پروین که یک راننده‌ی زحمتکش ساکن‌جنوب شهر تهران است گفت: "اگر پروین، شهید هم می‌شد، افتخار می‌کردم، برایش گوسفند نذر می‌کردم" و بعد تعریف کرد که پروین چطور ۳۵۰ تومان پول عیدش را گرفت و داد به سازمان‌وداد به‌ساکنین‌محله‌گودعربها.

۱۴ اردیبهشت- یک قاصدک جوان دیگر آزادی، یک مجاهد فروش در اصفهان مورد اهانت و گستاخی و تهاجم چماق‌داران‌و اوباش قرار گرفت. یک درجه‌دار آزاد و غیرتمند، یک انسان شریف، یک رادمرد ارتشی به نام سیاوش شمس به دفاع از او برخاست، ولی دشنه به قلب خودش نشست و شهید شد، و به‌این ترتیب نام سیاوش شمس درجه‌دار انقلابی ارتش، تا ابد بر پرچم خونبار مجاهدین خلق نقش شد. سلام بر سیاوش شمس، سلام بر درجه‌داران انقلابی ارتش (همراه با ابراز احساسات). و به این ترتیب بود که‌ما اعلام‌می‌کنیم، ازاین پس سیاوش شمس در زمره‌ی پرافتخارترین شهدای مجاهد خلق، به خدا پیوست (ابراز احساسات). خدایا از ما

بپذیر! سیاوش شمس نه فقط شهید "مجاهد" بلکه شهید تمام مطبوعات آزاده‌ی کشور است. مطبوعات آزاده‌ی کشور، بر شما این شهید مبارک باد (ابراز احساسات).

دارند اسلام و انقلاب را نابود می‌کنند

۱۶ اردیبهشت - در بهشهر - برادر ما محمود باقی پور در حمله‌ی اوباش چشمش را از دست داد. وقتی به دیدنش رفتم، گفت "این یکی را هم حاضر هستم بدهم" (ابراز احساسات). یک‌کسی ازتهران رفته بود آنجا تحریک کرده بود، بعد برادران و خواهران ما شکایت کردند برای اولین بار به شکایت ما خوشبختانه رسیدگی شد و دادگاه تشکیل دادند، اما چه دادگاهی! مهاجمین به ضرباتی از ده تا سی ضربه‌ی شلاق محکوم شدند. اما مسئول انجمن به ۵۰ ضربه! عجب عدالتی! و بعد هم به انفصال دائم از خدمات دولتی و سلب صلاحیت مسئولیت دفاتر سیاسی. وقتی فرهاد جوادی برادر شلاق خورده‌ی ما، شلاق‌هایش به پایان رسید بلند شد و گفت: "اگر ما اعتراض می‌کنیم نه به خاطر این است که از شلاق خوردن خودمان دردمندیم، بلکه اعتراض می‌کنیم به خاطر این‌که دارند اسلام را و انقلاب را نابود می‌کنند". (ابراز احساسات). همینطور برادر دیگر ما حجت ابراهیمی در اردبیل که چشمش را از حدقه در آوردند. وای که ما برای بینائی خلقمان چه چشم-هائی را بایستی از دست بدهیم. شمع‌هائی از چشم بایستی فرا راه خلق بر افروخت. از چشم بهترین فرزندانش. بسوزید ای شمع‌ها، بچرخید ای پروانه‌ها، ای پروانه‌های آزادی (ابراز احساسات)، شما خون بهای بهاران راستین انقلاب را باید بپردازید! و حالا این فصل‌لاله‌ریزان شماست.

بعد در ۷ خرداد در اردبیل نوبت به برادر دیگری رسید. احد عزیزی معلم روستا، عضو انجمن جوانان مسلمان و چند نفردیگرتیر-خورده، این دفعه کلک دیگری هم سوار کرده بودند، و آن این بود که با تیراندازی‌های انحرافی می-خواستند نشان بدهند که از ساختمان ما هم تیراندازی شده و البته مانع نقل مکان شهید به تبریز هم شدند اگرزودتر می‌رسید شاید زنده می‌ماند. واین‌اواخر یک روز نبود در هیچ کجا که ما حمله و هجوم و زخمی و مجروح وتیرخورده‌و شکنجه شده نداشته باشیم، هر روز هر روز، بعد از مراسم ۴ خرداد، برادران وخواهران ما را دستگیر کردند، کتک زدند حتی در نماز جماعت! کار به اعتصاب غذا کشید، حتی به مادران شهدا هم که به دادخواهی و اعتراض آمده بودند رحم نکردند.

گستاخی، خیره‌سری تا کجا! و بعد هم آخرین شهید در روز ۱۹ خرداد. به‌به، عجب شهیدی، یک نوگل محمدی دیگر پرپرشد. ناصر محمدی (ابراز احساسات). سلام بر محمد! یک مهدی رضائی دیگر، درست ۱۸ ساله. دانش آموز هنرستان صنعتی. از جنوب شهر.

التقاطی‌ها را باید کشت

عجب داستانی بود، ناصر با رفقایش خودش قبل از انقلاب قبل ازاینکه به مجاهدین بپیوندد، مبارزه می‌کرد، انجمن تشکیل می‌داد، در محل آن پمپ بنزین مخروبه در خیابان شیرو-خورشید فعالیت صنفی می‌کرد، اجناس نایاب را مثل گوشت، تخم-مرغ، پودر رختشویی به قیمت نازل برای محله‌شان فراهم می‌کرد، و این فعالیت حالا با کمک مجاهدین بازهم ادامه داشت. استشهادهای اهل-محل را در آنجا دیدید. محل هم دولتی نبود، قابل استفاده نبود. اینها خودشان از همان پولها، از همان ۳۵۰ تومان‌های پروین‌های صادقی، دورش را دیوار کشیده بودند. اما صاحبان خصوصی آن هم هیچ شکایتی نداشتند. ولی خواندید و دیدید که چه شد (صدای تیر). انجمن تخریب شد وهمین گلوله‌ها باریدن گرفتند. عجب، ما را ازچه می‌ترسانید (ابراز احساسات شدید - درود بر رجوی)! با این مادرها و پدرها شما چطور می‌خواهید با گاز اشک‌آور از چشم ما بازهم اشک بیاورید (ابراز احساسات). وقتی حمله کردند، وقتی دیوار را خراب کردند، می گفتند "التقاطی‌ها را باید کشت". ناصر گفت: "برادر، التقاطی یعنی چه! مردم این جا، امرار معاش می‌کنند ازاین محل". و بعد هم اضافه‌کرد "من هم مثل یک مهدی رضائی دیگر، ای گلوله‌ها ببارید (ابراز احساسات - درود بر رجوی... ما همه حاضر توایم مجاهد و بعد رو کرد به یکی از برادرانش گفت: "اگر شهید شدم، اگر این سعادت نصیبم شده‌برو به مادرم بگو که مثل مادر مهدی رضائی‌باشد. من فرزند فقر و دردم." بعد نشست و گفت: "تاریخ سیر تکاملی خود را طی می‌کند ومعلوم خواهد شد که ظالم کیست و مظلوم کیست" (ابراز احساسات). بعد شلیک گلوله‌ها شروع شد و خورد به چشمش و مغزاز کاسه‌ی سرش بیرون آمد. یکی از برادران بلافاصله لباسش را درآورد و در کنارش قرار گرفت‌و گفت من را هم به شهادت برسانید (ابراز احساسات... خون‌ناصر می‌جوشد-مجاهد می‌خروشد). در این جریان تیرخورده و کتک خورده زیاد داشتیم حتی صبح روز بعد که باز مادران ما به دادخواهی و اعتراض آمده بودند، به مادران شهدا هم رحم نکردند. مادر متحدین آنچنان کتک خورد که دستش شکست. ای وای بر سنگ دلان چطور جرئت کردید دست مادر شهید را بشکنید، وای بر شما! ولی (ابراز احساسات)ولی، ولی، تاریخ سیر تکامل خود را طی خواهد کرد و سرانجام معلوم خواهد شد که ظالم کیست و مظلوم کیست. بله ما تا ابد این‌کلام ناصر را به یاد خواهیم داشت. حالا گلوله‌ها، ببارید، ماهم، ماهم سینه‌هامان راسپر خواهیم کرد (ابراز احساسات - درود بررجوی) کیست که در برابر نسل پایداری و مقاومت، نسل مهدی رضائی‌ها و ناصر محمدی‌ها بایستد، و همچون شب، تیره مغلوب صبح نشود:

"والليل اذا عسعس والصبح اذا تنفس"

"که‌این همان چشمه‌ی خورشید جهان افروز است. چشمه‌ی حقیقت و روشنائی. داستان انگیزش انقلابی و مستمر که از ناصر صادق تا ناصر محمدی، از رضا رضائی تا رضا حامدی و از فاطمه‌ی امینی تا سرین‌ها و پروین‌ها همچنان خونبار، ولی دست‌افشان ادامه خواهد داشت. (کف زدن جمعیت)

طرحی نو در فلک اجتماعی-سیاسی

بله، ستارگان ما برآمدند تا در فلک اجتماعی و سیاسی این میهن طرحی نو، در اندازند. طرحی عاری از طبقات، عاری از بهره‌کشی، عاری از جهل، نادانی، اختناق‌و زنجیر. و راستی مگر بعثت انبیاء که همین دیروز که‌عید مبعث را جشن گرفتیم جز به خاطر این چیزها بود؟ اگر کسی قبول ندارد، از قول پدر طالقانی گوش بکند: "همان پیامبری که آمد تا مردم را به معروف وادارد و از منکر باز دارد، همان پیامبری که آمد تا همه‌ی طیباتی را که ادیان گذشته تحریم کرده‌بودند، بر مردم حلال کند، قیدها را بردارد و آنچه خبیث است احرام کند. "و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التی کانت علیهم" بارهای سنگینی که بدوش بشر بوده است، بردارد. و سدهائی که فکر و اندیشه‌ی مردم را و زندگی و حیات مردم را بسته بود بگشاید. این هدف این نبی بود. حلال کردن طیبات، امر به معروف، نهی از منکر، برداشتن اصرها و غل‌ها. اصر یعنی چه؟ یعنی بار سنگین. باری که محکم بسته شده، آن تحمیلات فکری و اندیشه‌ای و عقیده‌ای که دنیای شرک و کفر بر اندیشه‌های مردم تحمیل کرده بود. آن نظام طبقاتی که وقتی بر توده‌ی مردم تحمیل و بسته شده بود. آن‌قوانین و آداب و سننی که مردم را زیر بار تحمیلات، کمرشکن کرده بود و آن غل‌هائی که دست و پای فکر و حرکت مردم را بسته بود. این پیامبر آمد که همه‌ی اینها را بردارد و غل‌ها را بگشاید. این هدف پیامبر بود. یعنی آزاد کردن مردم. آزاد کردن از تحمیلات طبقاتی، آزاد کردن از اندیشه‌های شرکی که تحمیل شده بود. آزاد کردن از احکام و قوانینی که‌به سود یک طبقه بر دیگران تحمیل شده بود. این رسالت پیامبر شما بود. ما هم باید دنبال همین رسالت باشیم. این شهدا دنبال همین رسالت بودند. در مقابل فرهنگ تحمیلی، اقتصاد تحمیلی، قوانین تحمیلی. در برابر محدودیت‌های پلیسی که گاهی به اسم دین بر مردم تحمیل می‌شد که از همه خطرناکتر بود. یعنی آن چه را که احبار و رهبان و همکاری آنها با طبقات‌ممتازه بر مردم تحمیل کرده بودند و به نام دین، این خطرناکترین‌تحمیلات است. یعنی آنچه که از خدا نیست، از جانب حق نیست، آنها به‌اسم‌خدا به دست وپای مردم ببندندو مردم را از حرکت حیاتی بازدارند. حق اعتراض به‌کسی ندهند، حق انتقاد ندهند. حق فعالیت آزاد به مردم و مسلمان‌ها ومردم آزاده‌ی دنیا ندهند این‌هم امر است، این هم غل است این غل‌هائی که پیامبر مبعوث شد تا بشر دچار این غل‌ها را نجات بدهد و ماهم‌می‌بایست‌دنبال همین پیامبر باشیم تا دیگران را نجات‌بدهیم. دعوت اسلام، دعوت به رحمت و آزادی‌است.

آیا اینست رحمت و آزادی؟ خوب مگر همین پدر طالقانی در پیام چهار خردادش گفت: "این گونه شهدا برای درهم کوبیدن شرک و بت‌ها و اقامه‌ی توحید بپاخاستند؟" مگر نگفت: "که فرزندان همین مادرها، شاگردان مومن ودلداده‌ی مکتب قرآن و گوهرهایی بودند که در تاریکی درخشیدند."؟

با این خانواده‌ها بلاشک شما پیروزید

بله، اینها نشانه‌های صبح و بیداری‌نهایی خلق‌ها و نهایت شب هستند. رهروان کوی عشق و شهادت وآیات‌فرخنده‌ی ایمان و امید هستند "ربنا و تقبل منا انک انت السمیع العلیم." بار پروردگارا از ما قبول کن، قبول کن این سرها و چشم‌ها و دست‌ها را. همانا تو هستی شنوا و دانا. خدایا تو شاهدباش که این شهدا هیچ کدامشان وزیر و وزیر زاده و اهل محلات وزیرنشین-برخلاف آنچه عده‌ای می‌گویند- نبودند. محروم‌ترین فرزندان این خلق بودند پدرها و مادرهای داغداری که جگر-گوشه‌هایشان را از دست داده‌اید، ولی سرافراز و مقاوم و استوارید و می‌گوئید بقیه را هم خواهید داد! شما خودتان هم از آیات و نشانه‌های ایمان هستید، همانطوری که رضا رضائی به مادرش نوشته بود.

وقتی مسئولان فلسطینی در سال ۵۰ شمه‌ای از وضعیت خانواده-های ما راشنیده بودند، گفتند با این خانواده‌ها، بلاشک شما پیروز خواهید شد. یکی ازعلائم پیروزی همین‌هاست. همین شما هستید.

امروز هم‌ما چیزی نداریم، جز درد و غم و رنج، که به شما هدیه بکنیم. بازهم دست شما می‌شکند. بازهم عرض و احترامتان مورد هتاکی قرار می‌گیرد. بازهم فرزندانتان شهید می‌شوند. ما چه بکنیم آخر اینها خودشان می‌خواستند."

اینها خودشان می‌خواستند که شما در مقام‌مادر مهدی رضائی‌ها قرار بگیرید به همین دلیل من حالا فقط به شما

بقیه‌در صفحه ۵

بزرگداشت مجاهدین شهید در زیر رگبار گلوله و گاز اشک‌آور

صبح شنبه ۲۲ خردادماه در استادیوم امجدیه با شرکت حدود صد و پنجاه هزار نفر از مردم مراسم بزرگداشت شهدای مجاهدین خلق در زیر رگبار گلوله‌ها و گاز اشک‌آور برگزار شد. در این روز انبوه همرزمان مجاهد قهرمان رضا رضائی و ۸ تن دیگر از شهدای مجاهدین خلق، مجاهدین شهید، ناصر محمدی، احد عربری، سیاوش شمس، خلیل رادپور، احمد گنجی، شکرالله مشکن‌فام، رضا حامدی، عین‌الله نورعلی، در امجدیه گردآمده بودند تا ضمن بزرگداشت شهادت این قهرمانان خلق، با آنان تجدید پیمان کرده و عهد ببندند که راه پر افتخار آنان را تا رسیدن به قله‌ی رهائی ادامه خواهند داد.

در این روز استادیوم امجدیه و خیابانهای اطراف آن چهره‌ای دیگر بخود گرفته بود. انبوه جمعیت از ساعت ۲/۵ بعدازظهر از خیابان‌های اطراف به سوی امجدیه، سرازیر شده بود. در حالی که طبق برنامه‌ی اعلام شده مراسم در ساعت ۵ بعدازظهر برگزار می‌گردید، صفوف منظم سلسله گردانگرد امجدیه را در حلقه‌ی حفاظتی خود داشت. اگرچه ملیشیای قهرمان در این روز صدها رحمی و یک شهید به نام مصطفی داکری بر اثر اصابت گلوله‌ی ژ-۳ از خود بر جای گذاشت، ولیکن با هوشیاری انقلابی و مقاومت قهرمانانه‌اش از ورود جاقداران که بوسط افراد مسلح حمایت می‌شدند، به محوطه‌ی داخلی امجدیه جلوگیری کرد. به طوری که حتی جاقی‌بدستان نتوانستند کوچکترین آسیبی به تاسیسات امجدیه برسانند.

در این روز جاقداران به همراهی افراد مسلح بهائیت وحشی‌گری خویش را به نمایش گذاردند. موقعی که جاقدارها نتوانستند بیشتر وی‌کند افراد مسلح برخی کمیته‌ها فعالانه و مستقیم وارد شده و با تیراندازی هوائی و زمینی و همچنین پرتاب تعداد زیادی کپسول گاز اشک‌آور به سوی خود هجوم آوردند، بلکه جاقداران در پناه آن امکان تهاجم یافتند. آنها در تمام طول مراسم صفوف مسلسلها را در خیابانهای اطراف امجدیه در حالی که مامورین شهربانی سرحضور داشتند و نقش فعالی در برقراری نظم تعهده گرفته‌بودند، با چاقو و قمه و سنگ مورد حمله‌ی وحشیانه‌ی خود قرار دادند. که منجر به شهادت یکنفر و زخمی شدن تعدادزیادی از خواهران و برادران ما گردید. شدت حملات بحدی بود که صدای آیزر آمبولانس در اطراف امجدیه لحظه‌ای خاموشی نداشت. آمبولانسهای اورژانس تهران، مدام بین تیمارستانها و امجدیه درحرکت بودند.

حدود ساعت ۵ بعدازظهر مردم خیر امجدیه و جایگاههای آن مملو از جمعیت گردیده‌بود. آنها با تکرار شعارهائی از قبیل: "مرگ بر شاه خون ما، بازدگر هرگذر — آن این انقلاب شعله‌ور و مستمر — نفرته و جدائی، سلاح امریکائی — اتحاد، اتحاد، رسم و راه رهائی — امجدیه را به لرزه درآورده‌بودند.

بالاخره مراسم در ساعت ۵ بعدازظهر با تلاوت آیاتی چند از قرآن مجید در زیر رگبار گلوله‌ها و پرتاب گاز اشک‌آور با حضور مادر رضائیهای شهید و خانواده‌های شهدای اخیر مجاهدین خلق آغاز گشت. پس از پایان تلاوت آیات قرآن وپخش سرود ۳خرداد مادر رضائیهای شهید در حالی که به شدت از طرف جمعیت مورد استقبال قرار می‌گرفت، به پشت تریبون آمد و سخنان خود را آغاز کرد.

با شروع سخنان مادر رضائی — های شهید، صدای شلیک رگبار گلوله‌ها و پرتاب گاز اشک‌آور به داخل محوطه‌ی امجدیه شدت گرفت به طوری که شدت پرتاب گاز اشک‌آور باعث برهم زدن نظم جمعیت داخل محوطه‌ی امجدیه گردید. در این هنگام در اطراف محوطه‌ی امجدیه شعله‌های آتش فراوانی مشاهده می‌شد که برای خنثی کردن گازهای اشک‌آور به آسمان زبانه می‌کشید. در محوطه جایگاه نیز مادر رضائیهای شهید در حالی که در میان شعله‌های آتش قرار گرفته‌بود، به سخنان خود ادامه می‌داد. بالاخره سخنان مادر رضائیهای شهید در میان صدای شلیک رگبار گلوله‌ها و پرتاب گاز اشک‌آور به پایان رسید. آنگاه پس از قرائت اسامی انجمنها و گروههائی که در رابطه با مراسم پیامی فرستاده بودند، خواهر مجاهد شهید ناصر محمدی در میان ابراز احساسات بی‌سابقه‌ی جمعیت سخنان خود را آغازکرد. در لحظه‌ای که خواهر مجاهد شهید ناصرمحمدی پشت تریبون قرارگرفت جمعیت یکصدا فریاد می‌زد: پیام خونت ناصر سرود تا رهائی، خون تو گلگون کند راه رضائی — راه رهائی خلق، راه مجاهدین است، شهادت مجاهد گواه این یقین است.

پس از پایان سخنان خواهر مجاهد شهید ناصرمحمدی، برادر مجاهد مسعودرجوی به داخل جایگاه آمده و در جمع خانواده‌های شهدا قرارگرفت. آنگاه پس از پخش سرود نیرد باامریکا، برادر مجاهد مسعود رجوی در حالی که یاسر فرزند چهار ساله‌ی مجاهد شهید شکرالله مشکن‌فام را در بغل گرفته‌بود، به پشت تریبون آمد، در این هنگام جمعیت یکپارچه به پاخاست و با تکرار شعارهائی از قبیل رجوی قهرمان، حامی زحمتکشان — درود خلق ایران برتوباد — ما همه حامی توایم مجاهد نسبت به برادر مجاهد مسعودرجوی ابراز احساسات می‌کرد. شدت ابراز احساسات مردم بحدی بود که برادر مجاهد مسعودرجوی با مدتی نتوانست سخنان خود را آغاز کند. سرانجام برادر مجاهد مسعودرجوی سخنان خود را در حالی که شدت شلیک رگبارهای گلوله بی‌اندازه افزایش یافته‌بود، آغاز کرد. سخنان برادر مجاهد مسعودرجوی چندین بار به علت ابراز احساسات مردم قطع گردید. مراسم با خاتمه‌یافتن سخنرانی برادر مجاهد مسعودرجوی در ساعت ۷/۵ بعدازظهر بپایان رسید.

در هنگام خروج جمعیت از محوطه‌ی امجدیه علاوه بر پرتاب گاز اشک‌آور، عده‌ای جاقدار در مقابل درهای ورودی پس از به آتش‌کشیدن موتورهای پارک‌شده در مقابل امجدیه با پرتاب سنگ و چوب و غیره به مردم حمله‌ور شده که البته فشار و مقاومت جمعیت با بجای گذاشتن تعدادی مجروح و زخمی آنها را وادار به عقب‌نشینی کرد.

در پایان مراسم علیرغم تلاش جاقداران برای آسیب‌رساندن به تاسیسات ورزشی امجدیه، برادران ما تاسیسات امجدیه را به طور سالم تحویل مسئولین استادیوم دادند.

در این روز افراد کمیته‌ای نقش فعالی در پشتیبانی از جاقداران داشتند، که علاوه بر شهادت مجاهد شهید مصطفی داکری، یک نفر از برادران به نام محمد علی همایون صفت بر اثر کمانه‌کردن گلوله یک چشم خود را از دست داد و تعداد ۱۸ نفر (تاکنون) بر اثر اصابت گلوله مجروح شدند البته این به عهده‌ی مسئولین کمیته مرکزی است تا مشخص کنند که آنها وابسته به کدام کمیته یا کمیته‌های فرعی و... بوده‌اند. البته ما در شماره‌های آینده آنچه را تاکنون دریافته‌ایم مستر خواهیم کرد.

یکی از موارد تیراندازی در جریان مراسم امجدیه، از بالای این ساختمان بیمه‌تمام صورت می‌گرفت. قابل توجه اینکه چون تلاش‌های مذبوحانه‌ی جاقداران برای برهم زدن مراسم به جائی نرسید، ماموران مسلح کمیته‌ها با استقرار در نقاط مختلف حوالی امجدیه و شلیک‌های بلااانقطاع گاز اشک‌آور و رگبارژ-۳، عملاً سعی می‌کردند همان هدف جاقداران را در برهم زدن مراسم به اجرا درآورند.

امجدیه — خانواده‌ی شهدا هم‌پیمان و همراه با دلی سرشار از ایمان به حقانیت راه شهیدانشان

مادرها شعری را هدیه می‌کنم که مهدی شهید در گوشه‌ی دفترچه‌اش نوشته بود. شاید فکر می‌کرد یک روز به گوش پدر و مادرش برسد. شاید فکر می‌کرد تسلای آنها باشد. پیامی برای همه‌ی شما. این شعر، شعری است فلسطینی:

بسم‌الله القاصم الجبارین.

به نام خدائی که ستمگران را درهم می‌کوبد.

الشیخ قال بلا موع

و بلا انین فی‌احشایا

پیرمرد بدون اینکه گریه سر دهد، و آه و ناله کند

و بلا انفعال او خضوع

لاتحزنوا لاتحزنوا

بدون‌مکث و اظهار کوچکی همواره می‌گفت: اندوهگین نباشید اندوهگین نباشید

ولدی‌شهید ولدی شهید

فرزند من شهید گشته فرزند من شهید گشته.

بدمائه شق الطریق الی‌الخلود

با خون‌خویش راه به سوی ابدیت و جاودانگی گشوده است.

وانا سعید وانا سعید

و من سعادتمندم و من سعادتمندم

انا لهذا الیوم کنت اعده...

هذا طریق المجد ممدود طویل

من برای چنین روزی او را مهیا کرده بودم... این راه سرفرازی ابدی است

بسم‌الحیاه لاتحزنوا لاتحزنوا

به نام زندگی: اندوهگین نباشید

الفجر اوشک ان‌یلوح من الجراح و من الجراح الواثقات و من العیون الموسمات

نزدیک است که سپیده دم از جراحات بیکار مقدس بدمد. نزدیک است سپیده‌دم از پس زخم‌های سرشار از عاطفه و چشم‌های سرشار از ایمان بدمد

الجراحات، الجراحات

سپیده‌دم خواهد دمید.

پیروزی فرا خواهد رسید

واللیل اذا عسعس والصبح اذا تنفس" حالا بگو که بازهم بیارند.

بله مادرها و پدرها! اندوهگین نباشید. سالاخرد جماق‌دارها پاسداران شب، ریشه‌کن خواهند شد (کف زدن جمعیت) اما بگذارید بپرسم، بگذارید در رابطه با این همه گل‌ها، و استعدادهایی که پرپر شده بپرسم، بپرسم که "و اذا الموءوده سئلت بای ذنب قتلت" به کدامین گناه کشته شدند؟ کدام گناه؟

چرا ساکت هستید؟

علمای شریعت، رجال دولت! وکلای مجلس، اصناف، بازاری‌ها! مطبوعات! رادیوتلویزیون! که می‌گویید در خط انقلاب هستید. آخر چرا ساکت هستید؟ مگر همین قانون — اساسی، آزادی بیان و آزادی احزاب — ها و گروه‌ها را تضمین نکرده؟ پس گلوله و گاز اشک‌آور برای چیست؟ (کف زدن جمعیت) وبه خدا قسم اگر کسی فکر کند که ما از گلوله و گاز اشک‌آور می‌ترسیم هیهات! هیهات! پس چرا جلوی چماق‌داری را نمی‌گیرید. مگر چماق‌داری از سایر مفاسدی که جزایش اعدام است، کمتر است؟ وانگهی ما که دهها بار، صدها بار گفتیم که یکی از سرچشمه‌های اصلی چماق‌داری را شناسائی کردیم که با جزئیاتش می‌دانیم. برنامه بدهید که در رادیو تلویزیون ما افشا کنیم. آقای رادیو تلویزیون بحث‌آزاد! بفرمائید این بحث‌آزاد. (کف‌زدن‌جمعیت)!

ما که صدبار گفتیم، اگر شما امکانات ندارید، ما به قدر توانائی — مان در اولین فرصت این پدیده‌ی ضدانقلابی مسموم را از ریشه برخواهیم کند. (دست‌زدن جمعیت) این پدیده‌ی ضد خلقی، ضدانقلابی ضد اسلامی، کانال نفوذ ساواک و ایادی" سیا" است. مدرک داریم و سند داریم. (کف زدن جمعیت)

بقیه‌ازصفحه۲

چه باید کرد؟

آهای کجا هستند آنهایی که می‌گفتند و می‌گویید پیشوای ما علی است؟ اگر منظور شما از علی، امیرالمومنین علی است که وقتی شنید گوشواره را از گوش زن غیر — مسلمان درآوردند، فریاد زد، وقتی شنید آن زن نمی‌توانسته از خود دفاع کند و صدا به اعتراض و دادخواهی بلند می‌کرده و پاسخی نمی‌شنیده، و وقتی شنید که آن مهاجمین مخصوص در مقابل این بدکاری‌شان زخمی هم شده و جزایشان را نپرداخته‌اند، فریاد زد: "فلو ان امرا" مسلما" مات من بعد هذا اسفا" ما کان به ملوما"

"اگر مرد مسلمانی از شنیدن این خبر از اسف و اندوه بمیرد، ملامتی بر او نیست سزاوار است که بمیرد." "بل کان به‌عندی جدیرا ..." در نزد من سزاوار است. اگر آن غیرتی که در جامعه نیست که جلوی این کار را بگیرد، مرگ سزاوارتر است.

فیا عجبا! عجبا! والله یمیت القلب و یجلب الهم... بخدا قلب آدم می‌میرد از اندوه. تازه گوشواره را از گوش دختر غیرمسلمان درآوردند. ولی شما چطور است، چطور است که چشم دختر مسلمان را از حدقه در می‌آورند، دست مادر شهید مسلمان را می‌شکنند، دم بر نمی‌آورید! آخه تا کی، دم زدن صوری از اسلام تاکی! مگر حضرت علی فقط به کلام می‌گفت اسلام و قسط فیا عجبا! عجبا! می‌گوئید ما مسلمان نیستیم، آخر علامت اسلام چیست؟ جز شهادتین؟ مگر، "اشهد ان لا اله الا الله"، "محمدا" رسول الله" (تشویق جمعیت).

> می‌گویند ما مسلمان نیستیم، آخر علامت اسلام چیست جز شهادتین؟ پس اشهدان لااله‌الاالله و محمد رسول‌الله و اشهدان امیرالمومنین علیا" حجه‌الله.

کف بزنید، فیا عجبا! عجبا! مجاهد خلق باید بیاید، و شهادتین بگوید. باز هم بگویید "اشهدان لا اله الا الله"، "اشهد ان محمدا" رسول‌الله" — اشهد ان امیرالمومنین علی حجت‌الله". بگذارید بشنوند همه، بلندتر بگویید (شهادتین‌جمعیت)، ها چه شد گلوله — ها!؟ (کف زدن جمعیت). فیا عجبا! عجبا! اگر کسانی که به قول پدر طالقانی راه جهاد اسلامی را گشودند و دلداده‌ی مکتب قرآن بودند، مسلمان نیستند، پس بیایید مسلمانی را تعریف کنید. گو اینکه قسط و عدالت در اسلام که مسلمان و غیر مسلمان نمی‌شناسد. ولی باشد، باشد، می‌گوئید مسلمان نیستیم، باشد. لااقل بر دمه‌ی اسلام هم نیستیم! فیا عجبا! عجبا! یک‌روز پدر طالقانی به مناسبتی در مجلس خبرگان گفت: "حاضرم حریمه بدهم" ما هم امروز می‌گوئیم اگر اسلام خدای ناکرده، خدای ناکرده آن حقوق و انحصارطلبی و است که‌شما در عمل مبلغش هستید، ماهم حاضریم حزبه بدهیم ترا به خدا قضاوت کنید، آی مسلمان‌های این مرز و بوم، پارسال در قم، امسال در تربت حیدریه! اراک در بازارش نمایشگاه گذاشتند، وافور و تریاک و منقل و وسائل فساد که اینها را از مجاهدین گرفتیم. فیا عجبا عجبا. اینها حمایت نیست؟ اینها ضد اسلام نیست؟ آیا اینها جز امثال بنی‌امیه و ساواکو امپریالیزم را به تبرک جوئی و شادمانی و خوشحالی می‌آورد! "لعن الله امته سمعت بذلک فرضیت به" مگر اسلام دین برداشتن غل و زنجیرها نیست؟

(ادامه دارد)

"یاسر" فرزند مجاهد شهید شکرالله مشکین‌دادر آغوش مسعود هنگام ایراد سخنرانی در امجدیه
"به یاسر بگوئیم پدرش به چه گناهی کشته شد؟"

گوشه‌ای از مراسم با شکوه بزرگداشت هشت تن از شهدای اخیر مجاهدین خلق ایران و سالروز شهادت مجاهد قهرمان رضا رضائی در استادیوم ورزشی امجدیه

بقیه از صفحه اول

"السالوادور" آتشفشان جنبش مسلحانه‌ی امریکای لاتین

منبع اصلی تولید است و بیش از ۶۰٪ مردم در کشاورزی و کارهای روستائی فعالیت می‌کنند. مالکیت ۵۷٪ از این زمینها در دست ۱۹٪ از جمعیت می‌باشد. تنها ۲۰۰۰ مالک کشاورزی ۴۰٪ از مجموع ۳۰۰۰۰۰ واحد بهره‌برداری (زمینهای زیرکشت) را در اختیار دارند. کمتر از ۱۳۰۰۰۰ خرده مالک وجوددارند که زمینی کمتر از یک هکتار در اختیارشان هست و مجموع اراضی‌شان کمتر از ۵ درصد کل سطح زیر کشت است. در واقع السالوادور با میزان تولید قهوه‌ی خود سومین کشور صادرکننده‌ی قهوه بعد از برزیل و کلمبیا در دنیاست. روال زندگی در دهات پرجمعیت السالوادور از اواسط قرن نوزدهم تا بحال هیچ تغییری نکرده‌است. نزدیک شدن فصل قهوه‌چینی که معمولا از نوامبر تا ماه مه به طول می‌انجامد تمام کارگران کشاورزی را که با کارفصلی زندگی می‌کنند و عمدتا با همان آداب و رسوم گذشته روزگار می‌گذرانند در جستجوی کار به حرکت درمی‌آورد. مطابق تحقیقی که در سال ۱۹۷۲ هیئت معاضدت فنی

در ال‌سالوادور، زمین منبع اصلی تولید است و بیش از ۶۰٪ مردم در کشاورزی و کارهای روستائی فعالیت دارند. مالکیت ۵۷٪ زمین در دست ۱۹٪ از جمعیت می‌باشد.

سازمان ملل متحد در السالوادور به عمل آورد، ۶۰٪ مردم السالوادور برای امرار معاش خود درآمدی کمتر از ۴۸۰ دلار در سال دارند. در دهات آن کشور ۹۵٪ از منازل مسکونی از حداقل تسهیلات بهداشتی هم برخوردار نیستند و نسبت درصد بیسوادی همچون کشورهای همسایه‌ی السالوادور، ۷۵٪ است این کشور از حدود ۱۵۰ سال پیش که اسپانیایی ـ ها از آن خارج شدند به وسیله‌ی گروهی کوچک از خانواده‌های بانکدار و سوداگران قهوه (۱۴ فامیل) اداره شده‌است. استعمار جدید، اقتصاد، این کشور را به صورت تکیه‌گاه آنهم در انحصار چهارده خانواده‌ی بزرگ و وابسته درآورده‌است. و از این طریق کنترل اقتصادی این کشور را بدست گرفته‌است. این انحصار و شیوه‌ی تولید، از یک طرف و استثمار شدید کارگران کشاورزی ازطرف دیگر شمائی ابتدائی از وضعیت طبقاتی السالوادور ترسیم می‌کند. یکی از دلایل مهم باروری درجه‌ی یک مزارع قهوه در السالوادور اینست که کارگران کشاورزی ال‌سالوادور فوق‌العاده زحمتکش و کاری هستند.

توسعه‌ی کاذب صنایع

توسعه‌ی صنعتی سالهای ۶۰ میلادی در ال‌سالوادور همانندبه‌ـ اصطلاح رونق اقتصادی سالهای ۵۰ (شمسی) درایران رشد صنعت وابسته‌و خلاصه، عمق بخشیدن به وابستگی اقتصادی هرچه بیشتر در ابعاد صنعتی و مالی بود. در همین سالها با ایجاد بازار مشترک آمریکای مرکزی، خیز صنعتی سریعی در ال‌سالوادور پیداشد. که پایه‌هایش همچون دیگر کشورهای آمریکای لاتین در سالهای ۴۰ بناشده‌بود. طبیعت وابسته‌ی صنایع و نیز سیستم مالی این کشورها، باعث می‌شد که این بازار مشترک کاملا درجهت منافع امپریالیست‌ها بکار افتد.

بدین ترتیب ما، در السالوادور در سالهای ۶۰ شاهد یک دوره‌ی به اصطلاح رونق و در واقع رشد کاذب قدرت خرید در ازای گسترش مصرف هستیم که البته به هیچ وجه توزیع هماهنگ ثروتها را بدنبال نداشت. منافع حاصل از قهوه تنها باعث رشد بورژوازی صنعتی و بورژوازی مالی گردید اما طبقه‌ی متوسطی که در این دوره‌ی رونق اقتصادی گسترش یافت تا زمینه‌ی رشد بورژوازی وابسته‌ی ال‌سالوادور فراهم شود، در چرخش سالهای ۱۹۷۰ رو در روی هیئت حاکمه قرار گرفت؛ زیرا خانواده‌های بزرگ نخواستند به این طبقه سهم اجتماعی و اقتصادی‌شان را بدهند و این یکی از منشاءهای بروز و تشدید تضادهای اجتماعی کنونی السالوادور شد. وضعیت این دوره‌ی السالوادور با سالهای ۱۳۵۵ به بعد ایران، قابل مقایسه است. دوره‌ای که رژیم شاه پس از رشد بادکنکی اقتصادی سالهای ۵۲ـ۱۳۵۰ با تورمی روزافزون و گسترش خواستهای اقتصادی، اجتماعی، طبقه‌ی متوسط ایران روبرو شد و تضاد بخش خصوصی و بخش دولتی نیز بازرگشت و باعث بهم‌ریختگی برنامه‌های اقتصادی و رشد نارضائی‌های عمومی گردید.

در سالهای اخیر رژیم ۱۴ فامیل السالوادور مانند وضعیت سالهای آخر رژیم ایران، طبقه‌ی متوسط را بشدت ناراضی کرد و تضادهایش با آن به تعارض رسید. گروه سرمایه‌داری حاکم، هم‌اکنون با داشتن زمینهای بسیار و انحصار تجارت از یکسو و ادامه‌ی استثمار وحشتناک کارگران صنعتی و کشاورزی از سوی دیگر، وضعیت انفجارآمیز کنونی را بوجود آورده‌است. که مبارزات خونین خلق و نیز کودتاهای متوالی را در ال‌سالوادور موجب شده است.

تاریخچه‌ی تحولات سیاسی در ال‌سالوادور

همانطورکه‌اشاره شد، از ۱۴۰ سال پیش تاکنون حاکمیت رژیم ۱۴ فامیل بر السالوادور، این کشور را به ورطه‌ی وابستگی و فقر شدید کشانده‌است. آنها صاحب مزارع بسیار وسیع قهوه و مزارع پنبه در ایالتها و استانهای مختلف ال‌سالوادور هستند. همه‌ی مردم آنها را در راس تمامی امور اقتصادی ـ تجاری و به ویژه تجارت قهوه که ثروت‌عمده‌ی السالوادور است دیده‌اند و می‌شناسند. اینان بدون اینکه مستقیما دخالت کنند، تقریبا تمام دولتهائی را که از زمان کسب استقلال، زمام امور السالوادور را در دست داشته‌اند، بر سر کار آورده و از کارانداخته‌اند.

از سال ۱۹۳۱ تابحال بیش از ده کودتا در این کشور صورت گرفته و حکومتهای نظامی و نیمه نظامی پی‌در ـپی‌تعویض‌شده‌اند. در دسامبر ۱۹۳۱ آخرین حکومت غیرنظامی این کشور توسط ژنرال "مارتینز" سقوط کرد و این نشاندهنده‌ی آن بود که خانواده ـ های ثروتمند ال سالوادور راهی جز برقراری سیستم نظامی و اعمال خشونت برای پاسداری از منافع و موقعیت خودشان نیافتند.

چهارده خانواده‌ی حاکم بر ال‌سالوادور همچون سایر حکومتهای ضدخلقی متکی به امپریالیزم بوده و در نتیجه به خاطر فقدان هرنوع پایگاه ملی وخلقی همواره به رژیمهای نظامی متوسل شده‌اند. علل تعدد کودتاها در این کشور را می‌توان از یک طرف‌حاصل جوشش تضادهای اجتماعی و رشد جنبش خلق و از

کمتر از ۱۳۰،۰۰۰ خرده مالک در ال‌سالوادور. وجود دارند که زمینی کمتر از یک هکتار در اختیارشان است و مجموع اراضی‌شان کمتر از ۵٪ کل سطح زیرکشت است.

طرف دیگر تمایل جناحهای امپریالیستی بر کنترل سیاسی جنبش خلق دانست.

اولین قیام مهم خلق السالوا ـ دور در دهه‌های اخیر، در ۲۱ ژانویه ۱۹۳۲ اتفاق افتاد.

در این روز دسته‌هایی از کارگران و کشاورزان مسلح به ساطور و سایر سلاحهای سرد از قریه‌ی "ایزالکو" براه افتادند و در مسیر خود چندین شهر را مورد حمله قرار دادند.

این قیام که در روز چهارم توسط ارتش سرکوب شد بیش از ۱۵۰۰۰ کشته برجای گذاشت. وقتی کشتی آمریکائی "روچستر" به کمک ارتش ال‌سالوادور شتافت، ژنرال کالدرون به فرمانده‌ی ناو جنگی آمریکائی اطمینان داد که نیازی به کمک او نیست چرا که ساطور را در برابر مسلسل یارای ایستادگی نبود. به خصوص که قیام "ایزالکو" قیامی سازمان یافته نبود. کشتار ۲۲ ژانویه به دستور مارتینز (رئیس جمهور) صورت گرفت، این عمل مالکان بزرگ زمیندار را که در ضمن از بعضی شیوه‌های ظاهرا دموکراتیک مارتینز نگران بودند تسکین بخشید و در مقابلش، توده‌های فقیر را به ماهیت حکومت آشناتر کرد.

ژنرالهای ال سالوادوری همواره به حکم منافع فردی و طبقاتی و یا به دلیل بستگی‌های خونی به ثروتمندان و اشراف وابسته بودند. سیستم میلیتاری حاکم بر ال‌سالوادور بنا بر خصیصه‌ی ذاتی‌اش که آن را به سمت افزایش خشونت در مقابل مسائل اجتماعی سوق می‌داد، وضعیت بی‌ـ ثبات وغیرمتعینی را برای آینده‌ی بورژوازی وابسته‌ی موردنظرامپریالیزم بوجود می‌آورد.

در ۱۹۴۴ مارتینز سقوط کرد ولی سقوط او تغییر چندانی در وضع سیاسی ال‌سالوادور نداد. چهارده فامیل کماکان به قانونگذاری و حکمرانی مشغول بودند و زمامداران نظامی وابسته به آنها از دست زدن به کاری که ممکن بود واقعا به منافع خداوندان قهوه لطمه بزند خودداری می‌کردند.

در ۱۹۶۰ با کودتائی، رئیس جمهور "خوره ماریالموس" واژگون شد. تفاوت این کودتا با سایر کودتاهای ال‌سالوادور در این بود که اینبار کودتاچیان از افسران ترقیخواه وابسته به یک نهضت دست‌چپی به نام‌حزب انقلابی اقدام ملـــــی (P.R.A.N) بودند.

اقدامات و سیاست‌های ضدانگیزه‌ای (رفرم)

حکومت جدید خود را طرفدار کاسترو می‌دانست و برای چهارده فامیل غیرقابل تحمل بود به این جهت سه ماه بیشتر دوام نیاورد و یک هیات مدیره‌ی نظامی و غیرنظامی در پانزدهم ژانویهٔ ۱۹۶۱ به جای آن نشست ـ این هیات مدیره برای کاهش تضادهای موجود که باعث شده بود نیروهای چپ پیشرفت قابل ملاحظه‌ای بنمایند بلافاصله دست به‌یک‌سری‌رفرم‌های اجتماعی زد که تا آن زمان در ال‌سالوادور بی‌سابقه بود ازجمله‌ی این اصلاحات، مکلف شدن مالکان به دادن دستمزد روز یکشنبه به کارگران و کاهش میزان اجاره‌ها تا ۳۰٪ بود. ضمنا بانک مرکزی ال‌ـ سالوادور هم ملی شد و یک اداره‌ی نظارت بر ارز هم تاسیس شدکه مانع خروج بی‌رویهٔ ارز شود با این حال تا پایان ۱۹۶۱ حدود سی میلیون دلار از کشور خارج شد.

شرایط نیمه‌فئودال، نیمه‌مستعمره

این اقدامات درچارچوب طرحهای جدید امپریالیسم در آن سالها صورت می‌گرفت که توسط کندی ارائه شده‌بود: "اتحاد برای پیشرفت" شعاری بود که‌امپریالیزم تحت این شعار بر زمینه‌ی ساخت‌نیمه‌فئودال‌ـ نیمه مستعمره‌ی جوامع امریکای لاتین بورژوازی وابسته‌ی آنها را پایه می‌گذاشت. این سالها مقارن با اقدامات رفرمیستی رژیم شاه در

بقیه‌در صفحه ۱۱

کوبا: وظیفه‌ی ما حمایت و ابراز پشتیبانی از ایران است

سخنرانی آقای خورخه لزکانو (از کوبا) در کنفرانس بررسی مداخلات آمریکا در ایران

کشور کوبا وظیفه‌ی مقدم خود می‌داندمراتب‌تایید و حمایت خویش را ازانقلاب ایران ابراز بدارد. زیرا ما، علیرغم فاصله‌ای که بین مرز کشورهایمان جدائی انداختوعلیرغم تفاوت‌های موجود درسن و زبانمان، در مبارزات ضد استعماری و ضد امپریالیستی مردممان که همواره توسط دولت‌های ظالم ودست نشانده سرکوب شده‌اند، متحد هستیم.

کشور کوبا در دریای‌کارائیب و کشور ایران در منطقه‌ی خلیج فارس مواجه با حضور قوای متجاوز امپریا ـ لیزم که بار دیگر به اسارت خلق‌های ما و جلوگیری‌ازاصلاحات استقلال ـ طلبانه‌شان کمر بسته، مواجه هستند.

جنایات و تجاوزاتی که توسط قدرت‌های‌استعمارگر و امپریالیست‌در جهان صورت گرفته بیشمار است و جنایات انجام شده در ایران یک نمونه‌ی‌بارز از آنهاست.

سازمان جاسوسی امریکا (سیا) با توطئه‌ی‌سال ۱۹۵۳، دولت مستقل ایران را سرنگون کرد. امروز بعد از حدود سی‌سال‌این حقیقت ثابت‌شده که این سازمان شوم راسا کودتای نظامی علیه دولت ملی دکتر مصدق را از سفارت امریکا در تهران‌رهبری نموده است. به دنبال این کودتا هزاران ایرانی بی‌گناه کشته، شکنجه و یا زندانی شدند و امریکا با استقرار مجدد خاندان منحط پهلوی و رژیم فاسد محمدرضا در راس آن، کنترل کامل ثروت‌های‌ملی این‌کشور، به‌ویژه منابع سرشار نفتی آن را بدست گرفت و به چپاول مستمر آن پرداخت

ازاین گذشته، دولت امریکا با تبدیل کشور ایران به یک پایگاه نظامی، به‌مرعوب ساختن کشورهای همسایه به ویژه کشور اتحاد جماهیر شوروی پرداخت، به‌استفاده ازنیروهای مسلح ایران به عنوان نیروی ضربتی علیه جنبش‌های آزادی‌بخش و مترقی کشورهای مستقل منطقه مبادرت‌ورزید

در این سال‌ها، در برنامه‌ی امپریالیسم جهانی، ایران می‌بایست نقش ژاندارم منطقه را داشته باشد تا منافع بی حد، به ویژه منافع نفتی امپریالیسم را حفظ نماید.

دهها هزار جنگجوی مزدور امپریالیست در ایران مستقر شدند. وعمال جبار شاه از طرف سازمان‌های شوم سیا وصهیونیستی‌تحت آموزش‌ـ های مخوف و ضد بشری قرار گرفتند

امپریالیسم در همان ایام، کشور ایران را همچون‌پناهگاهی برای جنایتکاران‌نژادپرست اسرائیلی و افریقای جنوبی مهیا ساخت و در حالی که این جنایتکاران به کشتار مردم بیدفاع منطقه می‌پرداختند مقادیر فراوان‌نفت‌در اختیارشان قرار می‌داد. امپریالیسم به خاطر این جنایات نیز باید مورد محاکمه قرار گیرد.

مردم ایران تحت رهبری داهیانه‌ی حضرت آیت‌الله خمینی علیه جلادان شاه قیام نمودند و خود را از زیر بوغ بردگی شاه و اربابان حامی او یعنی‌امپریالیست ـ های امریکائی، رها ساختند.

ولی‌امپریالیست‌ها دست از سماجت بی‌سرانه‌ی‌خود برنداشته و بلافاصله دست بکار اجرای توطئه‌های کثیف و خائنانه علیه دولت مستقل و اسلامی جدید ایران گردیدند. ابتدا به شاه خائن پناه دادند وبه دنبال آن برای حمله‌ی مجددی‌نظیر آن که در سال ۱۹۵۳ مرتکب شده بودند علیه انقلاب ملت ایران، آماده شدند.

این‌اقدام نقطه‌ی آغاز دیگری بود در جریان تجاوزات دائم‌التزاید دولت امریکا که باعث ایجاد موقعیت بحرانی شدیدی دراین منطقه از جهان شده‌است.

اینک قدرت‌های امپریالیست جهان مبادرت به همبستگی نامیموی جهت محاصره‌ی اقتصادی ایران و نیروی نمودن این کشور ورزیده‌اند و اخیرا با اقدام به‌تجاوز نظامی اشغالگرانه‌ی خود، دنیا را در لبه‌ی پرتگاه جنگ قرار داده است.

این جنایت جدید امپریالیسم در ایران نیز به‌کمک شکست دیگری گردیدو این شکست به صورت‌یک عمل در مقابل این جنس نقشه‌های سیاهی امریکا باقی‌خواهد ماند.

علیرغم عکس‌العمل هـــای امپریالیستی جهان امروز تلاش انقلاب ایران را سرنگون می‌سازند، همبستگی بین‌المللی موجود ادامه خواهد یافت و نقش نیروهای سوسیالیستی و کشورهای مترقی، جنبش‌های آزادیخواه و جنبش بین‌ـ المللی کارگران تاطع‌تر خواهد شد، نیروهای‌ارتجاعی در کل هموز اعتراف به از دست دادن قدرت خود، و امتیازات خود نمودهاند. به‌همین دلیل است که اکنون بیش از هر وقت دیگر ضرورت دارد که نیروهای افزوده با وحدت کامل بین جنبش انقلابی بوجود آمده و حمایت خود را از جلوه‌هائی که‌جنبه استعمار و حملات امپریالیسم قرار گرفته‌اند، نشان دهیم.

نمایندگان رفقا طی چند ماه گذشته در یک سیلسله کنفرانسهای امپریالیسم امریکا دست به سیاست تهدیدآمیزی زده سیاهم و اقرار بیش از هر چیز صلح و امنیت بسیاری از نقاط جهان را تهدید می‌کند و جنگ سردی را بوجود می‌آورد.

ایرانیان با این سیاست آشنائی کامل دارند. کشتی‌های اسراطوری از جوار سواحل آن و از سمائی اقیانوس هند می‌گذرند و داشا جلوه‌های منطقه را تهدید می‌کنند درطرف دیگر جهان مانورهای نظامی امریکا در دریای‌کارائیب و حمایت آن از دولت جنایتکار ال‌سالوادور و سایر حکومت‌های ظالم در امریکای لاتین شواهد زنده‌ای از این روش‌های خودکامه می‌باشد. ملت کوبا نیز که تجربه‌ی تلخی از این قدرت شیطانی دارند، با استقامت در مقابل این محاصره‌ی‌اقتصادی که دولت امریکا ۲۰ سال پیش بر کشور ماتحمیل نمود و اشغال غیر قانونی گوشه‌ای از خاک کشور ما، و همچنین تجاوزات هوائی هواپیماهای جاسوسی آمریکا ایستادگی نمود.

ملت ما با تکیه بر اهداف خود تحت تاثیر تبلیغات سوء و افترا آمیز محاصرات اقتصادی یا حملات خصمانه قرار نمی‌گیرد. مردم کوبا به خاطر ایدئولوژی انقلابی خود به حمایت از ملتی که به مقابله با امپر ـ یالیسم و متحدانش برخاسته‌اند می‌پردازد.

سیاست‌قاطع خارجی ما بر پایه‌ی به ثمر رساندن اصول انقلابی و دوستی با تمام ملت‌هاست. تهدیدات و حملات امپریالیسم آمریکا نمی‌تواند باعث چشم پوشی ما از اصول اعتقادانی و وحدت برادرانه‌ی ملل دریای کارائیب و آمریکای لاتین که برای بدست آوردن آزادی و استقلال مبارزه می‌کنند، گردد.

همچنین مایلم که حمایت کشور کوبا را از مبارزات قهرمانانه‌ی ملت فلسطین و سایر ملل عرب که بر علیه امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع مبارزه می‌کنند و نیز وحدت خود را با جنبش‌های آفریقایی و مردم صحرا که برعلیه سلطه‌نو ـ استعماری و تبعیض نژادی می‌جنگند، دوباره تحکیم کنم.

در جلسه به خاطر فرصتی که برای ابراز وحدت و پشتیبانی کوبا با دولت و ملت برادر ایران و محکوم کردن جنایات آمریکا در این کشور به ما داده شد، تشکر می‌نمایم. با سخنان رفیق فیدل کاسترو را در روز اول ماه مه‌دوباره تائید می‌کنیم که گفت: "در ایران یک انقلاب مردمی واقعی به وقوع پیوسته ـ در این تردیدی نیست ـ و این انقلاب قدرت خارق‌العاده‌ای‌دارد. وظیفه‌ی ما حمایت و ابراز پشتیبانی از ایران است.

مطمئنم که با وجود محاصره‌ی اقتصادی، تهدیدات و مانورهای خصمانه ملت برادران ایران پیروز خواهند شد.

زنده باد دوستی بین ملت‌های کوبا و ایران

بقیه از صفحه اول

پای صحبت فرزندان رنج و کار

دردهای کارگران کوره‌پزخانه

در بین راه به کارگرانی که چهره‌های آفتاب سوخته و عرق کرده‌شان را گردو غبار گرفته بود، برخوردیم.

در همان حال تعدادی دیگر نیز در جوی آب کثیفی مشغول شستن گردو غبار از سروتن خویش بودند. سلام کرده و خودمان را معرفی کردیم مانند همه‌ی زحمتکشان بی ریا از ما استقبال کرده و بدرون خانه‌شان!!! که اطاقکی ۲ متر در ۳ متر بود، دعوتمان کردند. کف اطاق مملو از خاک بود.

از آنها خواستیم از دردها و مشکلاتشان برایمان بگویند. و آنها گفتند. و نمره‌ی آن گزارشی است که می‌خوانید.

جسم و جان انسان‌ها چون کالا در معرض تاراج سلف‌خرهاست.

آسایشی کوتاه برای کارتوانفرسای فردا

کارگران کوره‌پزخانه‌ها عموماً دو گروه‌اند:

اول، کارگران دائمی که تعدادشان اندک است.

دوم، کارگران موقت یا کارگرفصلی دسته‌ی اخیر بدین صورت است که کارفرما مقداری پول در اختیار فردی که قبلاً با وی آشنائی داشته باشد، می‌گذارد. این فرد به روستاها رفته و پول را به‌عنوان مساعده از هزار تومان تا ده‌هزار تومان بین روستائیان تقسیم می‌کند. و متقابلاً از آنها تعهد می‌گیرد، که حتماً در فصل کار به کوره رفته و کارکنند. و این برنامه هر سال تکرار می‌شود.

مطلب مهم دیگری هم که باید بدان اشاره کنیم، اینست که، حتی همین قوانین نیم‌بندکار هم درباره‌ی این زحمتکشان اجرا نمی‌شود.

کار در کوره‌پزخانه با آن وسائل ابتدائی از سخت‌ترین کارها می‌باشد. در همان ساعات اول شروع کار نیروی فعال بدن تمام می‌شود، و در حقیقت در گرمای ۴۰ درجه این باقی‌مانده‌ی گوشت و پوست و استخوان است که به معرض تاراج کارفرمایان گذاشته می‌شود.

و البته در این میان از مزایا هم هیچ خبری نیست. کارفرما، هر سال کارگران را تا آنجا که می‌تواند عوض می‌کند، با سابقه‌ی کار پیدا نکند.

به افرادی برخوردیم که بیش از ۲۰ سال بود که کار می‌کردند، ولی سابقه‌ی کار نداشتند.

در این جا مفاهیمی از قبیل بیمه، حق مسکن، حق اولاد، خواروبار، و ... مفاهیم غریبی است. آنچه هست "زندگی" است که به اسارت نان درآمده، استثمار آن قدر شدید و وحشیانه است که هر بیننده‌ای را به تأثر وامی‌دارد.

شرایط زیست غیرانسانی

از آنها خواستیم با قسمت‌های مختلف کوره را به ما نشان بدهند. "حاجی"!! کارگر جوانی که ۲۴ سال داشت بدنبرفت و با ما راهی کوره‌ها شد. حاجی اهل یکی از روستاهای اطراف همدان است.

ضمن حرکت از او راجع به اطاق مسکونی سئوال کردیم. جواب داد:

به‌علت این که اغلب کارگران که دارای زن و بچه هستند اتاق می‌گیرند، به همه اطاق نمی‌رسد. مجردها همین جا بابتی در میان خاک بخوابند.

البته اطاق هم معلوم بود چه اتاقی است.

به اولین قسمت که گودال بسیار عمیقی بود رسیدیم، چند لودر و کامیون مشغول کار بودند. لودال انسان را بی‌اختیار به‌یاد گودال‌های جنوب شهر می‌انداخت: گود عرب‌ها، گود عباسی و... و سرنوشت مشترکی که همه‌ی زحمتکشان دارند.

حاجی گفت: همه‌ی این خاک‌ها را که می‌بینی باید توسط ما بیل‌بیل به خشت کردند.

کامیون‌ها خاک‌ها را به‌مسطحه‌ای که کارگران مشغول پختن سروسامان بودند می‌برد. در این قسمت مقدار زیادی آهک به‌خاک اضافه می‌شود. یکی از آهک بود که دو پسر بچه‌کمتر از ۱۵ سال مشغول به‌هم زدن آهک‌هائی بودند که آب روی آنها ریخته شده بود. دود سفیدی همراه با حرارت زیاد از آهک‌ها برمی‌خواست. آنها آهک‌ها را بارفورغون کرده و به محل آبگیر می‌بردند.

به سراغ آنها رفتیم و نامشان را پرسیدم. اولی که اسمش غلام احمد برنا و اهل خاف بود شروع به صحبت کرد:

رنج، رنج و رنج سرنوشت همه‌ی زحمتکشان

"من ۱۵ سال دارم، تا کلاس دوم راهنمائی درس خوانده‌ام. اما دیگر نتوانستم درس بخوانم و آمدم کار کنم."

غلام احمد در حالی که پاهای برهنه‌اش تا قوزک در میان آهک بود، ادامه داد:

"درخاف کار پیدا نمی‌شود و من هم به این جا آمدم"

ـ چقدر مزد می‌گیری؟

* خشت زدن در اینجا هزاری ۱۰۰ تومان است. ۳۰ تومانش را قالب کش می‌گیرد، ۳۰ تومان هم قالب ساز و ۳۰ تومان هم گل‌ساز و ۱۰ تومان هم خشت جمع کن می‌گیرد

ـ چقدر مزدت می‌شود؟

* تاسی است، هرچه بیشتر خشت بزنی، پول بیشتری گیرت میاد

ـ از وضعت راضی هستی؟

* قسمت است، چه می‌شه کرد!

دیگری خودش را "عوض سنجری" معرفی کرد. اهل گرگان است. از بچگی سرکار رفته و فرصتی برای درس خواندن پیدا نکرده و روزی ۳۰ تومان حقوق!! می‌گیرد.

در قسمت دیگر عده‌ای از کارگران مشغول مخلوط کردن آب و آهک و خاک بودند. گل تهیه شده را بعد از آن نزدیک دست خشت‌زن قرار می‌دهند.

مقدار گل زیاد است و خورشید نیز با حرارت زیاد بر روی سرها می‌تابد، اینست که برای جلوگیری از خشک شدن گل آن را با پلاستیک پوشانده‌اند.

اسمش "خاک" بود

مرد میان‌سالی با سرعت هرچه تمام‌تر گل‌ها را درون قالب‌خاتی‌داد، کوچک‌ترین مکث و یا استراحتی وجود نداشت، تابلکه شب تعداد بیشتری خشت زده باشد و از این طریق لقمه نانی برای خود وخانواده‌اش دست و پا کند.

جلو رفته و با استاد خشت زن (یا خشت مال) سلام و احوالپرسی کردیم. همان طور که به‌سرعت خشت می‌زد، بدون این که بتواند سرش را بلند کند، جوابمان را با خنده‌روئی داد.

اسمش "خاک" بود، چه اسم با مسمائی (چرا که بر چهره‌اش نیز چیزی غباری از خاک نبود)، اهل تربت‌جام (تربت هم یعنی خاک!!). هر سال اول نوروز به‌تهران می‌آید و ۸ ـ ۷ ماه کار می‌کند. وقتی علت را می‌پرسیم، می‌گوید:

"آخه زمین نداریم که کشاورزی کنیم. اگه یک تکه زمین داشتیم که خودمان را به آب و آتش نمی‌زدیم و این بدبختی‌ها را تحمل نمی‌کردیم.

"خاک" گفت:

"مجبورنا ۵ نفریم که اگر کار باشد، روزی ۵۰۰ هزار تا خشت می‌زنیم. سال قبل هر هزار خشتی ۷۵ تومان می‌دادند. امسال هنوز نرخ مشخص نشده. اما امیدواریم که سیصد هزاری، ۱۰۰ تومان از صاحب کار بگیریم"

کارش طاقت‌فرسا بود و روزانه بیش از ۱۴ ساعت کار می‌کرد. آن هم در گرمای سوزان و هوای آلوده.

"خاک" که چهار قالب را پر می‌کرد، دو پسرک نوجوان می‌بایست آن را در یک محوطه‌ی صاف خالی کنند، و هرچه سریع‌تر قالب را کنار دست استاد بگذارند. چهره‌شان به مردانی می‌مانست که رشدشان سوخته باشد. اما وقتی کمی با آنها صحبت کردیم، سوخته شدیم یکی ۱۲ ساله است و دیگری ۱۵ ساله. عیسی ۱۲ ساله و دیگری اسمش "شادی" بود و اهل تربت‌جام. اما افسوس که چیزی جز غم و اندوه از چهره‌اش نمی‌بارید

شادی گفت:

"آقا پدرمان پیر است و نمی‌تونه کار بکنه. هشت نفریم که تو یک اطاق زندگی می‌کنیم. پدرم، سه برادر و سه خواهر و مادرم..."

از "شادی" می‌پرسم که، صحبتی داری بگو. می‌گوید: "چیزی ندارم. من هم خداحافظی می‌کنم.

هنوز چند قدمی دور نشده بودم، که "شادی" صدا کرد:

"آقا، آقا... یک حرف دارم می‌خوام پنهان بگم. شما هم به "آقا" بگوئید باید درست بشود. ضبط را روشن‌می‌کنم ومی‌گویم، بگو.

کوره‌پزخانه مرد و زن نمی‌شناسد

در حالی که از چهره‌اش ناراحتی و اندوه می‌بارد، شروع به صحبت می‌کند:

"آقا من ۸ هزار تومن بدهکارم (پسر بچه‌ای با این همه قرض) هرچه کار می‌کنم، حتی خرجمان هم در ـ نمی‌آید تا چه برسد به پس‌انداز. هر سال مساعده گرفتیم، و خوردیم. زندگی‌مان خیلی بدحوره کس دیگری هم توی خانواده‌مان نیست که کار بکند، به امام بگوئید که به‌ما کمک کند، تا از این قرض راحت شویم..."

از ما قول می‌گیرد که این مطلب را در روزنامه بنویسیم و خداحافظی می‌کند و به‌سر کارش برمی‌گردد.

ما همیشه آرزو داریم در کوره‌های ۶۰ درجه کار کنیم

جرخ دستی‌ها را می‌آورند و خشت‌ها را به کوره حمل‌می‌کنند همراه‌با حاجی به داخل کوره می‌رویم حرارت وحشتناک است، بالای ۶۰ درجه.

حاجی می‌گوید: "این کوره سرد شده است! ما همیشه آرزو داریم در این کوره‌ها کار بکنیم."

کف کوره آنقدر داغ است که پایمان در حالی که کفش هم پوشیده‌ایم احساس‌گرمای‌شدید می‌کند در حالی‌که کارگران با پای برهنه کف کوره راه‌می‌روند.

بعد از مدتی به پشت‌بام کوره می‌رویم. در آنجا دو نفر مشغول کار هستند. یکی از آنها شروع به صحبت می‌کند. فارسی را خوب بلد نیست و آمیخته با لهجه‌ی ترکی خودش را این طور معرفی می‌کند:

"اسمم عوض‌بابائی" و اهل سرپر. ۱۵ سال بیشتر سن ندارم. خانواده‌ام در دهات سرپر زندگی می‌کنند."

علت مهاجرتش را که می‌پرسم، می‌گوید:

"بیکاری! زمین نداریم که کار بکنیم... در این جا ماهیانه ۹۰۰ تومان می‌گیرم."

ـ چند ساعت کار می‌کنی؟

* ما همیشه کار می‌کنیم، استراحت چیه؟ فقط گاهی می‌خوابیم

ـ کجا می‌خوابی؟

* توی همین خاک ارهها.

ـ زمستان کجا؟

* توی قمبر (به کوره آجرپزی قمبر هم می‌گویند).

از او می‌خواهیم برایمان صحبت کند، می‌گوید:

* ما همیشه باید کار بکنیم. شب کارکنیم. روز کار کنیم. تعطیلی نداریم و هیچ وقت هم استراحت نمی‌کنیم. سراغ "کوره‌سوز" که‌مشغول ریختن مخلوطی از خاک ارمو ذغال و نفت سیاه از سوراخ‌های بالای "قمبر" است میرویم. اسمش رسول کشورزاده است و اهل مرند. ۳۵ ساله است، ۲۰ سال است که به شغل "کوره‌سوزی" مشغول است می‌گوید:

"کوره باید همیشه روشن باشد به همین دلیل دو نفر هستیم که ۶ ساعت به ۶ ساعت عوض می‌شویم هر نفر ۶ ساعت در روز کار می‌کند و ۶ ساعت در شب. آخر کوره باید همیشه‌روشن باشد تازه‌هرچندماه‌یک‌بار ما باید یک‌جا کار کنیم. آخه اگرکارگری چند سال یکجا کار بکند ادعای مرابا خواهد کرد. البته که ارباب‌ها به روز آدمو بیرون می‌کنن

ـ شکایت هم کرده‌ای؟

* وای بابا ما کارگریم. کسی که برای کارگرهاکار نمی‌کند.

از رسول خداحافظی می‌کنیم و به طرف اطاق کوچک حاجی می‌رویم. با او راجع به خودش برایمان بگوید. به اطاق حاجی که می‌رسیم بلافاصله شروع می‌کند، معلوم است که دردلهای زیاد دارد که مالیان درازکسی نبوده گوش کند. او می‌گوید:

۱۲ ساله بودم که از راهی همدان به تهران آمدم و تا حالا که ۲۴ ساله است در کوره‌پزخانه کار می‌کنم

او چهره‌ی سابرس را بیان می‌دهد و می‌گوید نگاه کن. اینها جوانهای این مملکت‌اند اصلا بیل این است که خون در بدن ندارند، ما صبحی نمی‌نوشیم بخوریم غیر از آب نخ. حتی وقت قبل یکی از کارگران کوره عرق زیادی کرده بود، یک کاسه آب یخ خورد و سرش را گذاشت روی دستش، بدنبوار تکیه داد و مرد.

از بیمه و مزایاخبری نیست، اگر هم حرفی بزنیم اخراجمان می‌کنند. اصلا ساعت کار نداریم هروقت شب و یا روز که ماشین بیاد ما باید ماشین راپار کنیم

ـ مزد شما چقدر است؟

* والله، ما نمی کار می‌کنیم. نرخ دولت برای هر تن آخر که بار بزنیم، ۷ تومان است، اما به ما ۶ تومان می‌دهند. از مزایا هم خبری نیست.

"باید بسوزیم و بسازیم"

من از باغلاجی به تهران آمده‌ام. پدرم با ۷ ـ ۶ بچه‌ی کوچک بیکار است. هرچند وقت یکبار بهوای خرید بیمه‌دان می‌روم و سری به زن و بچه‌ام می‌زنم. اگر دیر بیام بیرونم می‌کنند. جای دیگه هم نمیتونم برم. صاحب کوره بلافاصله تلفن می‌زند و میگه که این خرابکاره!! اخلالگره

ـ دوران انقلاب چکار می‌کردی؟

* بیکار بودم، ۶ ماه بیکار بودم. قرض می‌کردم. پول می‌گرفتم و می‌دادم زن و بچه‌ها با نان‌خور ـ به این امید که بعداز انقلاب وضع‌مان بهتر شه و قرض‌ها را بدیم. اما هنوز نتوانسته‌ام

... به خدا قسم یکجه‌ای که به ما می‌دهند ساواک هم می‌داد

حاجی درد دلش زیاد است می‌گوید

حتما شنیده‌ای که ساواک شکنجه می‌کرد. به خدا قسم شکنجه‌ای که به ما می‌دهند ساواک هم نمی‌کرد. آخه ساواک یک ماه و ... می‌زد یکبار ناخن می‌کشید کوره‌ها را که دیدی با هر روز ۱۵ ـ ۱۴ ساعت توی اون کوره کار می‌کنیم و هر روز کف پایمان می‌سوزد.

از بچگی تا حالا همینطور شکنجه شده‌ایم. از حالا به بعد هم باید شکنجه بشیم، وقتی آجرهای داغ را بلند می‌کنیم، انگار که ناخن‌هایمان را می‌کشند، و در آن سوزن فرو می‌کنند. این کار هر روز ماست. امیدواریم که روزی کسی به فکر ما بیفتد و به‌وضع ما رسیدگی کند.

"حتما شنیده‌ای که ساواک شکنجه می‌کرد. به خدا قسم شکنجه‌ای که به ما می‌دهند، ساواک هم نمی‌کرد. آخه ساواک یک ماه، دو ماه و... می‌زد، یک بار ناخن می‌کشید، کوره‌ها را که دیدی، ما هر روز ۱۵ ـ ۱۴ ساعت توی اون کوره کار می‌کنیم و هر روز کف پایمان می‌سوزد.

از بچگی تا حالا همین‌طور شکنجه شده‌ایم. از حالا به بعد هم باید شکنجه بشیم، وقتی آجرهای داغ را بلند می‌کنیم، انگار که ناخن‌هایمان را می‌کشند، و در آن سوزن فرو می‌کنند. این کار هر روز ماست. امیدواریم که روزی کسی به فکر ما بیفتد و به‌وضع ما رسیدگی کند."

«تصویر...»

تقدیم به کارگران کوره‌پزخانه

دود
دود
دود
چهره‌های زرد و بی فروغ
دست‌های پینه‌بسته و خشن
آسمان مه گرفته و کبود

* * *

کار
کار
کار
صبح تا به شام و شام تا به صبح
در گران شهر وحشی و بزرگ
مرگ روزها به تالاق روزگار
می‌تنم ترانه‌ای
بر لبان خشک وبی سرود

اینجا همه اسیر چنگال استثمارگرانند

از سرویس خبری مجاهد :

در شهرستانها چه می‌گذرد ...؟

یکی از محصولات عمده‌ی کشاورزی گیلان چای می‌باشد. چایکاران زحمتکش با رنج و سختی فراوان برگ چای را آماده می‌کنند اما پس از چیدن آن، کارخانجات چای از خریدن برگ چای به دلایل مختلف طفره می‌روند و این مسئله یکی از مشکلات عمده‌ی چایکاران منطقه‌ی گیلان است. درحالی که سیاست دولت باید تقویت و حمایت از تولیدکنندگان داخلی باشد نه‌تنها از چایکاران گیلان حمایتی نمی‌شود، بلکه از خریدن برگ چای از آنها به اشکال مختلف خودداری می‌گردد.

با توجه به اینکه سالیانه مقدار زیادی از سرمایه‌های ملی حاصل از دسترنج توده‌ها ازطریق واردات چای به خارج فرستاده می‌شود و از این طریق لطمات جبران ناپذیری به اقتصاد کشور وارد می‌گردد این مساله از اهمیت ویژه‌ای نه‌تنها درزمینه‌ی تولید چای بلکه در همه‌ی زمینه‌های تولیدی برخوردار است.

تقریبا هرچند وقت خبر اعتراض چایکاران مناطق مختلف به ما می‌رسد چایکاران خواستار خرید چای‌شان به وسیله‌ی مقامات مسئول دولتی می‌باشند.

ازجمله نمایندگان چایکاران منطقه‌ی سیاهکل طی تلگرامی که برای ریاست جمهوری مخابره کرده‌اند، خواستار حل اساسی این مشکل شده‌اند.

از آنجا که این مساله، مشکل تمام تولیدکنندگان خرده پای داخلی است به درج قسمت‌هائی از آن اقدام می‌کنیم:

سیاهکل:

تلگرام نمایندگان چایکاران سیاهکل به ریاست جمهوری

ریاست محترم جمهوری ایران-تهران

جنابعالی به خوبی استحضار دارید که درطول تاریخ چندهزارساله‌ی ایران هیچگاه کشاورزی کشور چون دوره‌ی ننگین آریامهری دستخوش نابودی نشده و در این میان هیچ رشته‌ای چون کشاورزی نوپای چای، از سیاستهای استعماری که‌هدفش محو کشاورزی ایران بوده لطمه ندیده است. زیرا عده‌ای وارد-کننده‌ی چای خارجی میلیاردر وابسته و شریک طاغوت با استفرار عمال خود در راس چای کشور از هرگونه تحولی که به سودچایکاران میهنی می‌شد جلوگیری می‌کردند و کار را بجائی رساندند که‌عده‌ای چایکار گرسنه، هزاران هکتارچای خود را که تمامی سرمایه وسیحه‌ی یک عمر رحمت آنها بود، رهاکرده و برای امرار معاش آواره‌ی شهرها شدند. جناب آقای رئیس جمهور شرح جنایات این دلالان استعمار در این مختصر نمی‌گنجد خصوصیت یادآوری می‌کنیم که در راه تحصیل منافع نامشروع خود از هیچ دسیسه‌ای خودداری نکرده‌اند بطوریکه گاهی با تبلیغات خود درباره‌ی کمبود چای داخلی و زمانی با توسل به دامپینگ و تخریب محصول داخلی، دولتها را بانجاد تدابیری به ضرر چایکاران، وادار و گاهی نیز با بزرگنمائی دادن کمبود چای وهمزمان قاچاق که بدست‌عمال خودشان انجام می‌شد با رشوه دادنهای دسته‌جمعی سیل واردات چای خارجه را به‌کشور و منافع سرشارش را به جیب خود سرازیر می‌کردند که نمونه‌ای از این قبیل دسایس را که وسیله‌ی مقامات رسمی کشور منعکس شده می‌توان در مقایسه‌ی مفاد نامه‌ی شماره ۹۹۲۳۰ مورخ ۵۸/۸/۲۳ نخست‌وزیری که صراحت دارد (مقدار چای از سالیانه قبل موجود مانده که به فروش نرفته و تولید می‌باشد‌ی امسال بدان اضافه می‌شود) با نتیجه‌ای که در جلسه‌ی مورخ ۵۸/۱۱/۲۳ در وزارت بازرگانی که معاون آن وزارتخانه در کمیسیون غیرمحاسبی از افراد غیروارد درامر چای با نکته ناظام انحرافی وتصوری (ادامه‌ی واردات چای خارجی را غیرقابل اجتناب دانست) حاصل شده جستجو کرد، که خود نشانگر سیاست‌شترمرغی وزارت بازرگانی و اولیای امور چای در صحنه‌ی اقتصاد چای کشور می‌باشد. جناب آقای رئیس جمهور: ما چایکاران با تحمل همه‌ی ستمهایی که از طرف دولتهای گذشته که غالبا مجری نیات پلید تجار وارد کننده بودند، نسبت به ما وارد شده به ندای رهبر انقلاب لبیک گفته با فداکاری محصول چای کشور را به مرز خودکفائی رسانده‌ایم. و با تاسی به رهنمودهای عالیه‌ی رهبر خود که اکتفا به محصولات داخلی را لازمه‌ی گسستن زنجیرهای استعمار می‌دانند کمرا طی سی ماه اخیر لزوم منع ورود چای خارجی را از مقامات وزارت بازرگانی و سازمان چای مطالبه کرده‌ایم ولی چون مساعدت مقامات با ادامه‌ی ورود چای خارجی بلاجواب مانده و ازطرفی با تخریبی بلحی که از گذشته داریم هستی خود را به ورطه‌ی سقوط نزدیک می‌بینیم، به مخابره‌ی این تلگرام مبادرت و با توجه به احاطه‌ی کامل جنابعالی به امور اقتصادی تقاضا داریم یک‌ساعت وقت خود را دراختیار چند نفر نماینده‌گان سیم میلیون تولید کننده‌ی ... قرار داده تا سوسیم تیرت‌وار مشکلات خود وخسارات ناشی از اعمال نفوذ واردکنندگان چای و عمال آنها را تشریح نمائیم زیرا اطمینان داریم که پس ازاستماع عرایض حقه‌ی ما اوامر لازم درجهت رسیدگی به شکایت و بررسی دقیق مشکلاتی که دامنگیر چای کشور می‌باشد در کمیسیون بی‌نظری متشکل از نمایندگان ما و کارشناسان کشاورزی و صنعت واقتصاد چای صادر و با تائید نظرات ما امر به منع دائمی ورود چای خارجی و اتخاذ تصمیمات مقتضی در مورد چای فرموده ما را از نگرانی و کشور را از ادامه‌ی ضرربار الفاظات تجار وارد کننده نجات خواهید داد. به انتظار اتخاذ تصمیم عاجل و صدور اوامر مقتضی و اعلام آن میباشیم.

اراک:

صبح روز چهارشنبه ۳/۱۴ حدود ۳۰۰ نفر که اکثرا زنان خانه‌دار بودند از محله‌ی پست راه‌آهن و حسینه موسک که مدت یک هفته است آب لوله‌کشی آنها قطع شده و همچنین از محله‌ی زمین فوتبال که هنوز آب لوله کشی ندارند به جهت اعتراض به وضع آبرسانی به سازمان آب مراجعه و خواستار رسیدگی فوری به این مسئله شدند. اما پس از ساعت‌ها معطلی جواب قانع کننده‌ای به آنها داده نشد و حدود ساعت ۱۲ آنجا را ترک کردند.

کرمانشاه:

در تاریخ ۳/۱۱، هنگام شب، حدود پنجاه نفر از اوباش، با حمله به نشر سجاد (کتابفروشی هواداران سازمان) ابتدا درب آهنی آن را از جا کنده، سپس کلیه‌ی کتب ونشریات موجود را وسط خیابان ریخته و به آتش می‌کشند.

اعلام جرم انجمن جوانان مسلمان بناب به دادگاه انقلاب اسلامی مراغه

بنام خدا

دادگاه محترم انقلاب اسلامی مراغه:

علیرغم کوشش و تلاش اعضای انجمن جوانان مسلمان بناب مبنی بر وحدت نیروهای مردمی و اسلامی و حفظ آرامش شهر، متاسفانه روزی نیست که بر علیه ما توطئه نچینند و ما و انجمن ما را در معرض تهدید و حملات قرار ندهند. ولی همه‌ی این توطئه‌های دشمن شادکن با انضباط و صبر انقلابی خواهران و برادران ما خنثی شده و نمونه‌اش یورش چماق-داران در مورخه‌ی ۵۹/۳/۳ بوده که شرح جریان به اطلاع مقامات مسئول و دفتر رئیس جمهوری رسیده ولی در مورخه‌ی ۵۹/۳/۱۵ عده‌ای چماقدار معلوم‌الحال و شناخته شده در شهر به دفتر انجمن در حالی که روز تعطیل و بسته بوده حمله کرده وپس از شکستن درب و پنجره و شیشه‌های ساختمان، مقدار زیادی ازوسایل موجود در ساختمان را به یغما برده و بعدا "کتاب‌هایی را که در مورخه‌ی ۵۹/۳/۳ و در مورخه‌ی ۵۹/۳/۱۵ به یغما برده بودند، یک جا آتش می‌زنند. و در روز عزا جشن کتاب-سوزی به راه می‌اندازند. و در این دو یورش بیش از دویست و پنجاه هزار ریال به انجمن خسارت وارد آورده‌اند. اینک انجمن جوانان مسلمان حق دارد بپرسد چه کسانی هستند که با این کارهای واپسگرایانه این طور به اسلام و حیثیت انقلاب اسلامی ضربه می‌زنند؟ و چه کسانی هستند که بر خلاف دستور امام و فرمان صریح رئیس جمهوری مبنی بر محکوم نمودن حملات، این گونه عمل می‌کنند؟ و چه کسانی هستند که با چماقداری و حمله و هجوم وحشیانه به نیروهای انقلابی زمینه‌ی آشوب و جنگ داخلی را آماده می‌نمایند؟ و جاده را برای امپریالیسم صاف می‌کنند. لذا انجمن جوانان مسلمان بناب ضمن اعلام جرم‌بر علیه چماقدارانی که دست اندرکاران این توطئه هستند، خواهان رسیدگی سریع و دستگیری و محاکمه‌ی این عناصر می‌باشند. تا مردم بناب در جریان این توطئه‌ها قرار گرفته و هرچه بیشتر در جهت حفظ آرامش قدم‌های موثر بردارند.

انجمن جوانان مسلمان بناب
۵۹/۳/۱۷

لاهیجان:

شیوه‌های نوین مبارزه با گرانفروشی در لاهیجان!

اگرچه این روزها آدم، کارهای عجیب و غریب زیاد می‌بیند ولی نباید شنیدن کارهائی که برخی حضرات در لاهیجان با چندتا بلندگوی زبان بسته انجام می‌دهند چندان حالی از لطف نباشد. به قرار اطلاع بلندگوهائی از طرف کمیته، بر بالای مسجدی جهت اعلام نرخ میوه نصب شده‌است تا از سوءاستفاده‌ی گرانفروشان جلوگیری نمایند. این اواخر که ملت کماکان برای شنیدن نرخ میوه و عبور به استماع بلندگو می‌پردازند، میوجه می‌شوند از اعلام نرخ خبری نیست ولی درعوض علیه مجاهدین خلق شعار پخش می‌شود. البته ماهرچه کردیم هدف شعار دهندگان را نفهمیم راه به جائی نبردیم. ولی برخی منابع غیرموثق می‌گویند: مسئول بلندگوها چون دیده نرخ میوه‌ها خیلی بالاست و روشن نشده اعلام کند، از طرفی هم بلندگوها مال بیت‌المال است و نباید بی‌مصرف بماند، تصمیم گرفته به جای اعلام نرخ اقلام میوه، چند قلم فحش نثار مجاهدین بکند.

تجاره مردمی که زحمتشان به دست برای خرید میوه آمده‌اند، به جای همدردی و گلایه و زودآلو می‌شوند درد، جاسوس، ضدانقلاب خط شرقی و... البته اگر فحش به مجاهدین، نرخ میوه را برای مردم لاهیجان پائین می‌آورد حرفی نبود ولی با این ساعت اجباری دال بر پائین آمدن نرخها در لاهیجان به ما نرسیده‌است.

شیراز:

کارگران موقت پالایشگاه نفت شیراز پس از تشکیل یک مجمع عمومی، اطلاعیه‌ای با امضای نماینده‌ی شورای اسلامی کارگران، نماینده‌ی کارگران موقت، نماینده‌ی کارگران رستوران و نماینده‌ی رانندگان صادر کردند. در این اطلاعیه پس از ذکر آیه‌ی "و ما لکم لاتقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین ..." آمده است:

"پس از قیام دلاورانه‌ی مردم ایران به رهبری امام خمینی، ما کارگران این قشر زحمتکش جامعه در انتظار بودیم ظلم و ستمهایی که رژیم دیکتاتوری بر ما وارد آورده بود در پرتو انقلاب اسلامی از چهره‌مان زدوده شود ولااقل به حقوق حقه و قانونی خود که لازمه‌ی یک زندگی عادی در شرایط کنونی می‌باشد برسیم و ...

در پایان این اطلاعیه خواسته‌های خود را به‌شرح زیر اعلام کرده‌اند:

۱- رسمی شدن کارگران موقت
۲- ۴۰ ساعت کار در هفته
۳- به‌رسمیت شناختن نماینده‌ی کارگران موقت در شورای اسلامی کارکنان
۴- الغای ماده‌ی ۳۳ قانون کار
۵- حق استفاده از بیمه‌های خدمات درمانی طبق مقررات کارگران رسمی
۶- حق بازنشستگی
۷- تدوین قانون کار بدست کارگران
۸- حق کشیدن کار
۹- استفاده از کلیه‌ی مزایای رفاهی صنعت نفت

کاسان:

کارگران ابریشم‌باف کاسان از تاریخ ۳/۱ به عنوان اعتراض به کاهش دستمزدشان از هفتاد تومان به پنجاه تومان (در ازای تابیدن تقریبا نیم کیلو ابریشم)، دست از کار می‌کشند. پس از ده روز به دنبال فعالیت شورای صنفی کارگران، خواست آنها مبنی بر ثابت نگاه داشتن دستمزد مورد قبول واقع شده و کارگران بر سر کار خود باز-می‌گردند.

شیراز:

در تاریخ ۵۹/۳/۱۷ بخش بزرگی از کارخانجات محابرابی "زیمنس" تعطیل گردید و بیش از ۱۰۰۰ نفر از کارگران بیکار شدند.

این کارخانه که بیش از ۱۴۰۰ کارگر و کارمند دارد به علت بی‌کفایتی مدیریت آن و کمبود مواد - اولیه تعطیل اعلام شده است. لازم به توضیح است که مدیریت کنونی که جانشین مدیریت بی‌صلاحیت قبلی شده و در ۶ ماه گذشته بپوسته توسط عناصر چماقدار و انحصارطلب حمایت شده، تاکنون باعث اخراج تعداد زیادی از کارگران مسلمان و انقلابی گردیده است. ضمنا" اداره‌ی‌کار نیز از کارگران اخراجی پشتیبانی‌کرده بود. اما مدیریت انحصارطلب اجازه‌ی ورود آنان را به‌کارخانه نداده است.

شیراز:

روز شنبه (۳/۱۰) حدود ساعت ۶ بعدازظهر، در محل فلکه‌ی ستاد، یکی از فروشندگان نشریه‌ی مجاهد مورد مزاحمت فروشندگان نشریه‌ی "منافق" قرار می‌گیرد. به دنبال آن عده‌ای به حمایت از فروشنده‌ی مجاهد، به مهاجمین اعتراض می‌کند، ولی عناصر معلوم-الحال، یکی از حمایت‌کنندگان را به وسیله‌ی ضربات لگد و چاقو، مورد ضرب و جرح قرار می‌دهند، به طوری که ضربه‌ی چاقو به طرف راست سینه‌ی وی اصابت کرده، بر اثر شدت ضربات وارده به حال اغما می‌افتد.

هم چنین در این روز به دنبال تهدیدات قبلی، عده‌ای معلوم‌الحال به یک کتابفروشی واقع در سه راه برق، حمله کرده و کتاب‌ها و نوارهای سازمان را از بین می‌برند.

شیراز:

در تاریخ ۳/۱۷ حدود ساعت ۹ شب هنگامی که یک برادر سرباز به عده‌ای فروشنده‌ی نشریه‌ی منافق که به سازمان مجاهدین اهانت می‌کردند اعتراض می‌کند، مورد تهاجم شدید اوباش قرار می‌گیرد. مهاجمین با چاقو، سیم فلزی و مشت ولگد شدیدا" وی را مضروب می‌کنند بطوری که اثر ضربات وحشیانه‌ی چاقو و سیم روی تمام سر و صورت وی باقی است. در این جریان ساک این برادر سرباز نیز به سرقت برده می‌شود.

نورآبادممسنی:

بازداشت دادستان توسط شورای شهر

در تاریخ ۳/۱۷ شورای شهر نورآباد ممسنی به محل دادسرای واقع در ساختمان سپاه مراجعه کرده و شخص دادستان را به علت توهین به یکی از اعضای شورا دستگیر می-نمایند. در پی آن مردم نیز که نسبت به عملکردهای دادستان انقلاب معترض و از وی ناراضی بودند در مقابل سپاه اجتماع کرده و ضمن دادن شعارهائی، پشتیبانی خود را از عمل شورای شهر اعلام کرده و در جامه نیز قطعنامه‌ای صادر می‌کنند که طی آن خواستار محاکمه و مجازات دادستان انقلاب، تصفیه‌ی سپاه از افراد ضدمردمی و به کارگماردن دیپلمه‌های بیکار به‌جای آنان، تصفیه‌ی کلیه‌ی ادارات و... می‌گردند.

در ضمن اعضای شورای شهر پس از دستگیری دادستان طی تلگرامی به دفتر امام، ریاست جمهوری، شورای‌انقلاب و رادیو تلویزیون فارس تصریح نموده‌اند که وی با خود سلاح حمل می‌نماید و باعث درگیری‌ها و اذیت و آزار مردم شده است.

ارومیه:

در تاریخ ۱۵ خرداد پس از سخنرانی مراسم مخصوص این روز، گروهی که تعدادشان به حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر می‌رسید شهرداخی حدود ۱۵ - ۱۰ نفر مامور مسلح کشیده، با شعارهائی مرتبط مجاهدین به طرف سازمان جوانان موجد راه می‌افتند. ابتدا اوباش در نزدیکی این محل با ایجاد دعوای ساختگی جو را تحریک می‌کنند ولی به دنبال شباهتهائی که هواداران از قبل و همزمان این حادثه با کلانتری ۴ می‌گیرند، با دخالت مامورین شهربانی میتاجسین متفرق می‌شوند.

میتاجسین که پس از متفرق شدن نیز ساختمان را کنترل می‌کردند، در ساعت ۴ بعدازظهر نیز درصدد حمله به سازمان جوانان از طریق ساختمان-های اطراف بودند که با مخالفت همسایگان روبرو شده و پراکنده می‌شوند.

اراک:

اعلامیه‌ی گروهی از قضات و کارکنان و وکلای دادگستری اراک

بنام خدا

اهالی محترم و مسلمان اراک

صیانت از آزادی‌های مشروع در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان حقوق مسلم و غیر-قابل انکار هر شهروند ایرانی، ما را بر آن داشت تا در رابطه با حوادث ناشی بار روزهای اخیر اراک که‌به طور آشکار سبب نقض قانون اساسی و از بین رفتن حرمت و کرامت انسان و حقوق فردی و اجتماعی گردید، به صدور این اعلامیه مبادرت نمائیم.

از آنجا که مطابق اصل بیست و دوم قانون‌اساسی، حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است و مطابق اصل بیست و سوم‌هیچ کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد و بالاخره اصل بیست و ششم قانون اساسی آزادی احزاب و جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی را به رسمیت شناخته است و در تمام مواد مذکور محدودیت‌های لازم‌را قانون معلوم و مشخص می‌نماید و بدان علت که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از بطن و متن انقلاب اسلامی ملت ایران‌و شعارهای آن حاصل و به تائید اکثریت قاطع مردم هم رسیده است و نقض آن توسط هر فرد یا مقامی حرم مسلم و اهانت مستقیم به آراء مردم مسلمان ایران است و حملات چند روز اخیر گروه ناشناخته‌ی سیاسی با سنگ و چوب و چاقو به محل انجمن دانش-آموزان مسلمان و ضرب و جرح بیش از صد نفر جوانان و نوجوانان عضو انجمن مذکور و تخریب و آتش سوزی اماکن و اموال مردم، نقض صریح وبارز قانون اساسی و هتک حرمت و پایمال نمودن حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی است؛ بدین‌وسیله ضمن ابراز همدردی با خانواده‌ی‌مجروحین اعمال خلاف شرع و غیر اصولی‌و مخالف باقانون اساسی گروه‌ناشناخته‌ی سیاسی را به شدت‌تقبیح می‌نمائیم و یادآور می‌گردیم که مطابق قوانین موجود هر نوع حمله به اماکن و تخریب و آتش سوزی و جرح با چاقو و امثال آن‌جرم و دارای مجازات شدید می‌باشد و از مقامات قضائی و انقلابی و انتظامی اراک انتظار داریم با عنایت به مسئولیت خطیری که عهده دارند، پاسداری از قانون اساسی را که پاسداری از جامعه‌ی مسلمان و انقلابی ایران است وجهه‌ی همت خود قرار دهند.

گروهی از قضات و کارکنان و وکلا
دادگستری اراک

بقیه از صفحه اول

مردم‌گرائی توحیدی و مردم‌گرائی مبتذل

هدف آن تامین یگانگی، قسط و صلح برای تمام بشریت بوده است.

ضرورت جنگ عادلانه از اینجا ناشی می‌شود که دشمنان خدا و خلق برای حفظ موجودیت و پیشبرد هدف ـ های استثمارگرانه‌ی خویش، دست به جنگ ضدانقلابی و غیرعادلانه می‌زنند. ازاین رو برای مقابله با جنگ غیرعادلانه و به‌طور کلی برانداختن جنگ و خاتمه‌دادن به هیولای کشتار انسان‌ها بایستی به جنگ انقلابی متوسل شد. بنابراین جنگ‌های انقلابی و عادلانه نه تنها مطرود نیستند، بلکه خیلی هم لازم و ضروری هستندو باید فعالانه در آنها شرکت کرد. رهنمود قرآنی در این زمینه این است که: تا محو تمام زمینه‌های "فتنه" و جنگ ضدانقلابی باید به جنگ انقلابی و مبارزه‌ی مرگ و زندگی ادامه داد: " و قاتلوهم حتی لاتکون فتنه و یکون الدین لله..."

با آنها (دشمنان خدا و خلق) بجنگید تا هیچ فتنه و آشوبی باقی نماند و "دین" از آن خدا گردد."

هدف جنگ انقلابی

بنابراین از نقطه نظر جهان ـ بینی توحیدی، هدف جنگ انقلابی، نابودی جنگ ضد انقلابی است به عبارت دیگر هدف از جنگ، نفس جنگ نیست، بلکه جنگ به خاطر این است تا "تمامیا" در سراسر زمین صلح برپاگردد. زیرا برحسب این نظرگاه، گرایش اساسی جهان‌هستی، میل به وحدت، صلح، آشتی و فقدان جنگ و تضاد است. به بیان دقیق‌تر مفهوم تحولات این جهان در قلمروهای گوناگون آن، جیزی جز گذار متداوم از پراکندگی و ناسازگاری و تضاد، به جانب یگانگی و وحدت نیست. این مضمون که در فرهنگ اعتقادی توحیدی با واژه‌ی "سلام" بیان گردیده، گویای این حقیقت است که آنچه در کل وجود اصالت دارد وحدت و صلح و آشتی است نه تعارض و جنگ. بنابراین، اگرچه وجود جنگ در جامعه‌ی بشری، به مرتبه‌ی یک واقعیت، احساب‌ناپذیر است، (که بایستی به مدد جنگ عادلانه و انقلابی به مقابله با آن پرداخت). لیکن در مجموع اصالت با صلح و آشتی است. لذا هدف جنگ انقلابی نیز برقراری صلح و صمیمیت ووحدت در سطح تمام بشریت است. در این زمینه آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی حدیدبسیار قابل‌توجه است. در این آیه ضمن بیان هدف مبارزات انبیاء (قسط) و اشاره به "کتاب و میزان" به ضرورت "آهن" که متضمن عنصر خشونت و سختی است، تاکید نموده و منافع "آن‌را برای توده‌ها، خاطرنشان ساخته است:

" لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط و انزلنا الحدید فیه باس شدید و منافع للناس..."

(به تاکید رسولان را با دلایل روشن فرستادیم وهمراه ایشان کتاب و میزان را نازل نمودیم تا مردم به برقراری نظام قسط قیام کنند، و آهن را در اختیارشان نهادیم،که در آن سختی شدیدی است و منافعی را برای مردم دربردارد)

> **ازنقطه‌نظر جهان‌بینی‌توحیدی، هدف‌ازجنگ نفس‌جنگ نیست، بلکه‌جنگ‌انقلابی بخاطر این‌است‌که‌جنگ‌ضدانقلابی نابود شود. ونهایتا درسراسرزمین‌صلح برپاگردد. زیرا برحسب این نظرگاه، گرایش‌اساسی جهان هستی، میل به وحدت، صلح، آشتی‌وفقدان‌جنگ‌است.**

قرآن تصریح می‌کند که اگر گروهی به جنگ (عادلانه) با گروهی دیگر بر نمی‌خواستند، تمام مظاهر و ارزش‌های‌تکاملی نابود می‌گشتند.

" ... و لو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا..."

(اگر نبود که‌خدا گروهی را به دفع گروهی دیگر بر می‌انگیخت، همانا پرستشگاه‌ها و صومعه‌ها و معابدها و مسجدهایی که درآن نام خدا بسیار برده می‌شود، همگی نابود میشدند.)

در اینجا بی‌مناسبت نیست که‌به سخنان یکی از انقلابیون بزرگ معاصر اشاره نمائیم که جمله‌ی‌بیش در مجموعه‌ی یک نبرد عادلانه‌ی ضد ـ امپریالیستی درباره‌ی ضرورت جنگ انقلابی برای امحاء جنگ ضد ـ انقلابی چنین گفت:

" ما عاقبت با دستان خود به دوران جنگ‌ها در حیات بشر پایان خواهیم داد و بدون یک جنگی که ما اکنون درگیر آنیم، بحثی از این پیکار نهائی‌است...

بزرگترین و بیرحمانه‌ترین جنگ‌های غیرعادلانه‌ی‌ضد انقلابی در کمین‌ما نشسته است، اگر ما درقبال جنگ عادلانه را بر نیقراریم، تصمیمی خانمانسوز گریبانگیر اکثریت عظیم بشریت خواهد شد.

درقبال جنگ عادلانه‌ی بشریت، درقبال نجات بشریت است... فاشیست‌ها و امپریالیست‌ها قصد دارند که جنگ‌ها را ابدی سازند، ولی ما می‌خواهیم به جنگ‌ها در آینده‌ای که خیلی دور نیست، پایان ببخشیم..."

عنصر خلق: عامل تعیین‌کننده سرنوشت نهائی جنگ

از سوی دیگر از آنجا که در جنگ عامل‌تعیین کننده عنصر "خلق" می‌باشد، (و نه سلاح و تکنیک)، لذا جنگ‌انقلابی اساسا متکی به توده‌هاست. کما این که هدف آن‌نیز تامین منافع توده‌های وسیع و استقرار قسط و یگانگی و برابری است.

توده‌ها عینی‌ترین سرچشمه‌ی نیروی عظیم جنگ‌انقلابی هستند. توده‌ها در پولادین مقاومت در جنگ شمارمی‌روند که هیچ نیروئی را یارای درهم شکستن آن نیست.

بنابراین‌جنگ‌انقلابی وعادلانه جنگ توده‌ها است. جنگی است که تنها با تکیه‌بر توده‌ها و بکار بستن نیروی عظیم آنها، می‌توان‌آن را به پیش برد.

البته تردیدی‌نیست که در پیروزی یا شکست یک جنگ، عواملی چون تکنیک و امکانات نظامی، شرایط جغرافیائی و پارامترهای بین‌المللی و ... بسیار موثر هستند، لیکن سرنوشت جنگ تابع مطلق و بی چون و چرای این‌عوامل نیستند. آنچه سرنوشت جنگ را تعیین می‌کند نقش دینامیک وخلاق توده‌هاست.

از طرف دیگر جنگ همواره با سیاست،قرین است، به خصوص جنگ انقلابی، عمیقا دارای خصلت سیاسی است. به عنوان مثال در یک نبرد ضد امپریالیستی، هدف سیاسی جنگ بیرون راندن امپریالیست‌ها و ایادی آن و ایجاد جامعه‌ی آزاد و آباد است. از این مطلب می‌خواهیم نتیجه بگیریم‌که بدون بسیج سیاسی توده‌ها، جنگ توده‌ای ممکن نیست. به ویژه قبل از آغاز جنگ، بسیج سیاسی، یک امر ضروری و تعیین کننده است.

منظور از بسیج سیاسی اینست که قبل‌از شروع جنگ و در حین‌آن، هدف سیاسی‌و ایدئولوژیک جنگ برای‌توده‌ها تشریح شود و به آنها فهمانده شود که برای چه می‌جنگند. تنها در این صورت است که می‌توان میلیون‌ها انسان راچون یک واحدی متحد ساخت تا همه‌جیز خود را وقف امر جنگ نمایند. این بسیج سراسری نیروی عظیمی را ایجاد می‌کند که دشمن را به وحشت خواهد انداخت.

بنابراین جنگ انقلابی توده‌ای نبردی آگاهانه، مقدس، عادلانه و مترقی است که توده‌ها با بصیرت و آگاهی کامل در آن قدم می‌گذارند و سربازان آن به‌قول حضرت‌علی (ع) "سلاح خویش را وسیله‌ای برای اجرای اهداف و آرمان‌های انقلابی می‌دانند"

"(حملوا بصائرهم علی اسیافهم ـ نهج‌البلاغه خطبه ۱۵۰)

(ادامه دارد)

زندگینامه‌ی مجاهد شهید هدایت الله باخویش

به‌مناسبت هفتمین سالگرد شهادت او

" انی لاری الموت الاالسعادة و لاالحیوة مع الظالمین الا برما."

" من مرگ را جز سعادت، و زندگی با ستمگران را جز شقاوت و خواری نمی‌بینم."

این شور که در سر است ما را
روزی برسد که سر نباشد

* * *

هدایت در سال ۱۳۳۲ در یکی از دهات بابل به دنیا آمده، چشم به دنیائی گشوده از فقر و محرومیت کشور، دنیائی که به شرکت وجود! غارتگران بین‌المللی و سرمایه‌داران بی‌وطن وابسته، در رنج و فلاکت دست و پا می‌زند. دنیائی که غبار فقر وبیچارگی سالیان دراز، برچهره‌ی تکیده و معصوم انسان‌هایش نشسته است. دنیای غارت شده‌ها و ستمدیده‌ها...

تا کلاس چهارم ابتدائی را در مدرسه‌ای در سه کیلومتری آمیزده گذراند و دو سال بعد در دهی به نام گلیا، در هفت کیلومتری‌دهکده‌ش تحصیل کرد. از خاطرات آن زمانش نقل‌می‌کرد که: "آنقدر وضع مالی‌مان خراب بود که پدرم نمی ـ توانست وسایل اولیه‌ی زندگی مثل کفش و لباس را برایم تهیه کند. کلاس پنجم بودم که یک جفت چکمه برایم خرید. برای این‌که نو بماند همیشه‌آن را در جائی بیرون ده (گلیا) پنهان می‌کردم و فقط موقع رفتن به مدرسه می‌پوشیدم. وقتی که از مدرسه بر میگشتم آن را در مخفیگاهش می‌گذاشتم و با برهنه به خانه می‌رفتم..."

اما این فقط چکمه یک کودک معصوم روستائی نیست‌کار برش کهنه شدن در مخفیگاه پنهان می‌شود، قلب کوچک و پاک او سر کینه و نفرت را در خود پنهان می‌کند، نفرت از سیستم ناپاکی که بنیانش بر فلاکت و پابرهنگی پاکان نهاده شده...

بی‌شک چنین‌انسان‌رنجدیده‌ای همچون زمینی خشک و تشنه‌ی، تشنه‌ی سیری‌ناپذیر آگاهی است. قطره‌قطره‌ی آگاهی را با تمام وجود بر دردش به خود می‌گیرد و زنده می‌شود. هدایت نیز چنین کرد، وقتی برای تحصیلات متوسطه راهی بابل شد، مسافرانه عصوکتابخانه‌ی کودک سپر گردید و در جریان مطالعه و برخورد بی‌گیر با دبیران آگاه شرکم به نفرت دروغین‌اش جهت داد. حالا دیگر غوغای فقر و محرومیت را به فقط از محدوده‌ی روستاهای بابل، بلکه از فضای گرفته‌ی تمامی ایران و از فریادهای به خون نشسته‌ی اکثریت ساکنین زمین می‌شنید. حالا دیگر هدایت می‌دانست که سبب اصلی این رنج و محرومیت سرمایه‌داری بین‌المللی و رژیم‌های مزدوری هستند که در جهت منافع امپریالیسم آمریکا، مردم را به روز سیاه نشانده‌اند و هدایت بر آن بود که به این سیستم ظالمانه عملا "نه" بگوید. یک بار به دلیل خواندن مقاله‌ی تندی بر علیه رژیم حاکم در سر کلاس، او را در اتاق مدرسه حبس کردند. تابستانها به دهکده بر می‌ـ گشت و برای روستازادگان رنجدیده کلاس‌هـــای تقویتی درس می‌گذاشت و بدین وسیله به آنها آگاهی می‌داد به شاگردانش یاد می‌داد که عکس شاه را از اول کتابهایشان پاره کنند. تحصیلات متوسطه‌اش را در رشته‌ی ادبی ادامه داد. به اشعار عشقی و عارف قزوینی علاقه‌ی زیادی داشت و همیشه این شعر عشقی را زیر لب زمزمه می‌کرد:

این شور که در سر است مارا
روزی برسد که سر نباشد

سال ۵۰ وارد دانشکده‌ی حقوق سیاسی دانشگاه‌تهران شد. زندگی در شهر به هیچ‌وجه خلوص و سادگی و ساده‌بینی‌روستائی او را از بین نبرده بود، به طوری که یکبار نگهبان در دانشگاه جلوی او را گرفته و گفته بود: "مگر نمی‌دانی اینجا دانشگاه است؟"

دانشگاه او را تبدیل به روشنفکری بی‌درد و جدا از مردم نکرده بود.

آنچنان با توده‌های محروم می‌جوشید که بسیاری دردهایشان را با او مطرح می‌کردند و چون اولین دانشجوی منطقه‌شان بود، روستائیان محلشان، بسیاری را که به تهران می‌آوردند، نزد او بردهو از او کمک و راهنمائی می‌خواستند.

یکی از دوستان همکلاسش می‌گوید: "یک روز به من گفت امروز آنقدر بی‌پول بودم که خودکار بیک ۵ ریالی‌ام را گرو گذاشتم و دو نایلیط دو ریالی خریدم تا از میدان فوزیه به دانشگاه بیایم و برگردم..."

معمولا توی تظاهرات شرکت می‌کرد. یک روز علتش را پرسیدم گفت: " مگر می‌شود سکوت‌کرد، در حالی که مردم به نان شب محتاجند و اشرف در یک قمار یکجا ۳۰ میلیون تومان می‌بازد و کازینوهای خارج پر از بولدارهای ایرانی هستند؟"

از همین سالهاست که در جلسات متفکر شهید دکتر شریعتی شرکت می‌کند و به شدت تحت تاثیر افکارترقیخواهانه‌ی‌او قرار می‌گیرد، و تدریجا با نوشته‌های مجاهدین خلق آشنا می‌شود. در اثر این برخوردها و مطالعات است‌که عمیقا به پاکسازی اسلام از رنگارهای ارتجاعی طبقاتی، و احیاء اسلام اصیل و انقلابی ایمان می‌آورد. بارها و بارها به برداشت ـ های ارتجاعی و برخوردهای‌ضد ـ مردمی منادیان و مدافعان دروغین اسلام اعتراض می‌کرد. یکبار یکی از آنها بی‌دردانه به اوگفته بود: "خوش باش و قانع". و هدایت دردآلود جواب داده بود که "خوش باشم به حربت و قانع‌باشم به بازیری؟!" باید

مگرمی‌شود سکوت‌کرد درحالی‌که‌مردم به‌نان‌شب‌محتاجند؟

به‌مردم آگاهی داد. به‌همین منظور هم، علی‌رغم فقدان امکانات، ولی با اتکاء به اراده‌ی خدایی وعشق مردمی، یک کتابخانه در امیر ده ایجاد کرد. از نان شبش زده، روزها را روزه گرفت تا توانست حدود ۲۰۰۰ جلد کتاب برای روستائیان تهیه کند.

روستائی نجیب و مسئول ما، برآن شده بود که قاطعانه تمام زندگی پررنج خودش را در مسیر انقلابی، که رهائی‌ازچنگال‌استبداد، استعمار و استثمار را در بر دارد وقف کند. چند صباحی بود که رزمندگان مجاهددر پیکاری خونین با مزدوران رژیم آمریکائی شاه و با حماسه آفرینی در شکنجه‌گاههای ساواک، اصالت مکتب و راهشان را "شهادت" گفته بودند. هدایت راه نجات را در حرکت آنان یافته بود. تا آنجائی که می‌توانست نوشته‌های سازمان را می‌خواند و اعلامیه‌ها را تکثیر و پخش می‌کرد. با عده‌ای ازهمفکرانش فعالیت انقلابی و گروهی را آغاز کرد اما دیری نپائید که در خرداد۵۲، در شرایط جهنمی اختناق، توسط پلیس سفاک شاه‌دستگیر و به زیر شکنجه کشیده شد. از او محل تعدادی سلاح و همرزمانش را می ـ خواستند. اما سینه‌ی پاک روستائی ـ زاده‌ی ما پر کینه تر از آن بود که به دشمن کلاسی خود "سینه" بگوید.

عاقبت پس از چند روز شکنجه آن روز رسید که سر نباشد! روز ۲۴ خرداد ۵۲، بیکر خونین وخرد ـ شده‌اش از حرکت ایستاد و وجود پاک و رنجدیده‌اش رها شد و به خدا پیوست. هدایت پیروز شده بود.

پس از دستگیریش، کتابخانه‌ای را که با خون دل و گرسنگی روزه، عشق به مردم ساخته بود، غارت کردند. کتاب هائش را خـــدا کردند و آتش زدند. و بقیه راهم رئیس بازجوگاه زاندارمری به یغما برد!

چه بی‌شرم و نادان بودندآنان که با کشیدن‌او و سوزاندن کتابهایش، فکر کردند "هدایت" را از بین بردند اند هدایت هم‌اکنون در فریاد خش ـ طبانه‌ی روستائیان شمال زنده است برادران و خواهران او سلاح‌هایش را برداشتند. طلسم سوار از کینه، وخودشان یکبارچه فریاد، به پیکر فرسوده‌ی شاهنشاهی چون آتشم زدند و ترورپیچیده کاخ‌های طاغوتی را، و فرو می‌ریزند امپریالیسم‌جهانخواری، بت شر و لانه‌های‌ارتجاع وابسته، و درهم‌می‌کوبند تمامی پیکر منحوس سیستم‌هائی را که بر نابرابری بهره‌کشی و غارت بابرهنه‌ها بنیاده باشد.

به خونش قسم که چنین می‌کنند!

السالوادور...

بقیه از صفحه ۳

ایران بود که تحت عنوان انقلاب سفید پیاده‌شد.

حکومت کندی فهمیده‌بود که اگر در امریکای لاتین گروههای مبارز و لیبرال به قدرت برسند بهتر می‌توانند حافظ منافع امریکا باشند تا دیکتاتورهای نظامی حتی. و یا حکومت "الیگارشی" انحصاری سرمایه داران چهارده فامیل

اقدامات سیاسی و به اصطلاح لیبرالیزه کردن سیستم‌های وابسته توسط امپریالیزم همراه با برنامه‌ی اقتصادی منحصی اجرا می‌شد که بازار مشترک آمریکای لاتین از آن جمله بود واکثر کشورهای‌تحت‌سلطه‌ی امریکای لاتین را فرامی‌گرفت.

سیاست فوق‌الذکر همچون اقدامات مشابه آن در سایر کشورهای تحت سلطه‌ی امریکا سبب تشدید وابستگی و فقر فزاینده‌ی توده‌های محروم شد تورم فزونی گرفت و با اینکه شرکتهای آمریکائی بطور مستقیم در امر سرمایه‌گذاری در السالوادور شرکت نداشتند سیل سرمایهای تولید شده‌ی داخلی به صورت ارز توسط شرکتهای وابسته به چهارده‌فامیل به‌سوی‌آمریکاروانه‌شد.

این وضعیت دامنه‌ی تضادهای اجتماعی راگسترده‌تر و عمیقتر کرد و جنبش انقلابی السالوادور را به مرحله‌ی جدیدی ارتقاء داد و به‌این جهت باردیگر امپریالیزم و چهارده فامیل وابسته را به استقرار کامل حکومت نظامیان و تشدید اختناق و فشار وادار کرد.

جنبش‌نوین مسلحانه

در اواخر دهه‌ی شصت و اوائل دهه‌ی هفتاد جنبش نوین مسلحانه توسط گروهها و سازمانهای چریکی به طور مخفیانه پایه‌ریزی شد.

در عین حال امپریالیزم یکبار دیگر در ۱۹۷۷همزمان با زمامداری کارتر سیاست گذشته لیبرالیزه کردن خود را برای منزوی کردن جنبش انقلابی چریکی به صحنه آورد. ولی تقلب عظیم انتخاباتی در ۱۹۷۷ به روی کارآمدن "هومبرتوروموو" وزیر دفاع حکومت قبلی و طرفدار شدت عمل منجر شد و صحت گفته‌ی نیروهای انقلابی را عملا به اثبات رساند که تنها راه نجات انقلاب مسلحانه است و بس. این حقیقتی بود که به گفته‌ی نمایندگان ارتش انقلابی خلق از ۱۹۷۰ با اندازه‌ای روشن شده‌بود کاندیدای مخالفان در این انتخابات مجبور به ترک کشورشد

در انتخابات قبل نیز که در ۱۹۷۲ صورت گرفته‌بود شرهنگ سولینا با تقلب عظیم در انتخابات توانسته بود کاندیدای مخالفان (نابلئون دوراته) را شکست دهد نابلئون دوراته بعد از یک تلاش باموفق برای کودتائی که حقانیت او را ثابت کند مجبور به ترک کشور شد و هنوز در کاراکاس به صورت تبعیدی بسر می‌برد.

همزمان با رشد جنبش انقلابی مسلحانه‌ی خلق و برای مقابله با آن در ۱۵ اکتبر گذشته (۱۹۷۹) حکومت جدیدی روی کار آمد این دولت برای کشت جنبش چریکی و ابروله کردن انقلابیون دست به یک سری‌اصلاحات جدید زد اعضای دولت شامل سه نفر نظامی‌و سه نفر غیرنظامی بودند. کابینه‌ی حکومت جدید از سوسیال دموکراتها ـ دمکرات مسیحیها و یک حزب کمونیستی اقلیت تشکیل می‌شد قدرت حاکمه توانست وسائلش را بین از ۲ ماه بانجام رساند. عناصر دمکرات آن استعفا دادند و احتمال بروز شروع شد و رژیم مجددا از نظر جهانی بی‌اعتبارگشت. (ادامه دارد)

علت استعفاهای کنونی چیست؟

بقیه از صفحه اول

پستی بالاتر، ولی بهرحال استعفاهای معمولی بیانگر رشد تضادهاست. و نشان دهنده‌ی بن‌بست و عدم ثبات در یک سیستم یا نهاد می‌باشد. استعفا بیان رسمی این بن‌بست است. آنچه در وهله‌ی اول در بررسی انواع استعفاها باید در نظر داشت موضع فرد یا نهاد مستعفی است-چه بسا استعفا از موضعی ضدانقلابی و به منظور کارشکنی و تنها گذاشتن سیستم انقلابی باشد، وچه بسا که به دلیل پاره شدن پرده‌هائی باشد که مانع بارز شدن ماهیت ضدخلقی فرد یا نهاد مستعفی بوده‌است- بهترین نمونه‌ی این قبیل استعفاها، نوع واترگیتی آنست که درواقع نیکسون و جناح مربوط به آن در یک افتضاح وسیع سیاسی مجبور به کناررفتن - ولو موقتا- از صحنه‌ی سیاسی امریکا شدند. اما درجبهه‌ی خلق نیز استعفاها از مواضع گوناگون است. چنانچه آهنگ رشد جریانات انقلابی جامعه از آهنگ حرکت فرد سریعتر باشد. طبیعی است عناصری که روی کار هستند، جبرا باسیستم دچار تضاد شده وبه دلیل نداشتن کارآئی و از موضع ضعف مجبور به کناره‌گیری هستند. ضعف‌های فردی و گروهی نباید و نمی‌تواند مانع حرکت سریع و پرشتاب انقلابی توده‌ها گردد. واز این نظر فرد یا گروهی که نتواند خود را با حرکت جوشان توده‌ها هماهنگ کند، دو راه بیشتر در پیش پای ندارد یا انطباق با آن و یا خارج شدن از دور. از سوی دیگر وقتی سیستمی عقب مانده و بناچار دارای حرکتی بطئی و محافظه‌کارانه و غیرانقلابی باشد، قدرت جذب استعدادهای انقلابی را نداشته و از آنجا که عناصر کارآمد و پرجوش و خروش انقلابی، تاب تحمل روشهای غیرانقلابی و محافظه‌کارانه را ندارند در مقطعی، از موضع اعتراض به این روشها وشیوه‌ها سیستم را ترک کرده، و در شکلی دیگر و متناسب با پتانسیل انقلابی خود به حرکت خویش ادامه می‌دهند. نتیجه‌ی عینی و درازمدت چنین استعفاهائی پوک وخالی شدن سیستم از درون است، که مالا منتهی به بن‌بست رسیدن کل سیستم می‌گردد. در حالی که با استعفاهای نوع اول سیستم هرچه بیشتر خلوص و وحدت خودرا بدست می‌آورد، و شتاب حرکتش افزون می‌گردد.

حال با این تفاصیل به مسئله‌ی استعفاهای گوناگون و پیاپی در جامعهٔ خودمان توجه می‌کنیم.

استعفاهای مقامات در جامعه‌ی ما از چه نوع است؟

سوال را اینگونه مطرح کنیم که استعفاهای مقامات در جامعه‌ی ما از چه نوع است؟ آیا افراد مستعفی کسانی هستندکه توان و کارآئی انقلابی نداشته و شتاب حرکتهای انقلابی جامعه و سیستم حاکم، آنها را پس زده‌است؟ و یا پتانسیل انقلابی اینگونه افراد آنچنان است که مانع کار آنان با سیستم می‌گردد؟

واقعیت مسئله اینست که به علت شرایط پیچیده‌ی انقلابی حاکم بر جامعه‌ی ما، و وجود تضادهای متعدد و درگیریهای آنان با یکدیگر، با یک کل واحد ویکپارچه روبرو نیستیم، خصوصا اینکه متاسفانه بعد از سقوط رژیم شاه، سیستم جدید نخواست و یا نتوانست که خود را یکسره از ایادی وابسته به‌رژیم ضدخلقی گذشته پاک گرداند، و به دلیل نفوذ عناصر ساواک و وابسته به رژیم و امپریالیسم، مرزهای خلق و ضدخلق بشدت مخدوش شده‌است. و بنابراین نباید انتظار پاسخی سرراست و به اصطلاح روند را داشته‌باشیم.

از یک سو با توده‌های انبوه به جان آمده‌ای روبرو هستیم که از ستم قرنهای متمادی به فریاد آمده و خواستار نفی همه‌ی وابستگی‌هاست؛ و از این نظر در بهترین و آماده‌ترین شرایط عینی یک انقلاب ضدامپریالیستی قراردارایم؛ و از سوی دیگر بنا به دلایل مختلف که جای بحثش در اینجا نیست، طیفی از گرایشات گوناگون و حتی متضاد، اعم از ارتجاعی، محافظه کارانه و ترقیخواهانه روبرو هستیم. هر یک از این گرایشات جایی برای خود در نهادها و ارگانهای مختلف یافته‌اند. بنابراین سیستم حاکم بر جامعه‌ی ما یک سیستم یکدست و یکپارچه نبوده، و آمیزه‌ایست از مجموعه‌ی گرایشات فوق. از طرف دیگر می‌دانیم که جریانها و گرایشات متضاد خواه‌ناخواه با یکدیگر به مبارزه بر میخیزند.

بنابراین جامعه‌ای که حاوی چنین تضادهائی‌است، صحنه‌ی درگیریهای متعدد اجتماعی می‌گردد.

ریشه‌ی مشترک اغلب استعفاهائی را نیز که تاکنون شاهدش بوده‌ایم باید در این کادر بررسی‌کرد. بایستی خاطرنشان کنیم این تضادها و ناسازگاریها از جمله استعفاهای موردبحث اساسا آبشخور ایدئولوژیک - طبقاتی دارندکه‌راه‌حل بنیادی آنها را هم بایستی در مبارزه علیه امپریالیسم و نهایتاامحاء استثمار انسان از انسان جستجو کرد. کناره‌گیریهای عناصر کارآمد و انقلابی، عمدتا ناشی از جوشش و دینامیسم انقلابی آنان است، که در برخورد با گرایشات ارتجاعی و محافظه‌کارانه‌ی حاکم، که تاب تحمل اهمال‌ها، پرده‌پوشی‌ها، کارشکنی‌ها و پایمال شدن حقوق خلق را ندارند که بدین ترتیب بروز و نمودپیدا می‌کند. این‌عده با خلوص نیت و طیب خاطر و با امیدهای فراوان برای بهروزی خلق به درون سیستم رفته‌اند، با دنیائی از آرزوهای انقلابی برای خلق به کار مشغول شده‌اند. لیکن از آنجا که انحصارطلبی عناصر دیگری که متاسفانه کم هم نیستند حد و مرزی نمی‌شناسد حتی در کوچکترین مسائل نیز کار به بن‌بست و تعارض کشیده می‌شود. اشکال‌تراشی‌ها، بهانه‌جوئی‌ها، پرونده‌سازیهای ناجوانمردانه، تهمت و شایعه و عوام‌فریبی از رایج‌ترین وسائل کار عناصر واپسگراست. آنان برای رسیدن به اهداف انحصارطلبانهٔ خود از هیچ وسیله‌ای و راهی چشم‌پوشی نمی‌کنند. در مواردی هم که عناصر مترقی از درون سیستم، دست به کارهائی می‌زدند که موردپسند عناصر واپسگرا نبود کار به اخراج و کنارگذاشتن اجباری‌هم‌کشیده‌شده‌است. نمونه‌ی بسیار گویای این مسئله را در تصفیه‌ی بازپرسان سابق دادگاههای انقلاب داریم. این عناصر که عمدتا جوانان پرشور وکارآمدی بودند که در محاکمات اولیه و انقلابی دادگاههای انقلاب نقش‌مهمی را ایفا کردند، آنچنان تحت فشار عناصر واپسگرا قرارگرفتند که یا رسما کنار گذاشته شدند و یا مجبور به ترک شغل خویش شدند. و روشن است که نتیجه‌ی چنین تصفیه‌ها و کارشکنی‌هائی چه خواهدبود. کار دادگاههای انقلاب آنچنان به بن‌بست می‌رسد که بر سر اعدام میراشرافی خائن و مزدور، رئیس دادگاه انقلاب اصفهان مجبور به استعفا می‌گردد و یک بحران قضائی - و در واقع سیاسی - ایجاد می‌شود. و یا دادگاه تهرانی وآرش جلادان ساواک که با صراحت اقرار به گوشه‌ای از جنایات خود کرده‌اند دچار آنچنان بن‌بست‌هائی می‌گردد که تصمیم‌گیری در موردسرنوشت آن‌ها مدتی به‌تعویق می‌افتد. به گوشه‌ای از نامه‌ی فرماندار ملایر که دلایل خودرا برای استعفای خویش شرح می‌دهد، توجه‌کنید:

دو نوع شیوه‌ی برخورد متضاد با مسائل مملکتی

"دیشب شنیدم که فرماندار سابق همدان وعضو شورای تامین شهر حکومت نظامی شاه از اعدام به آزادی رسیده و... اکنون همین شخص، دادستان دادگستری جمهوری اسلامی در همدان است و اسفبارتر آنکه اوایل انقلاب، دادستان انقلاب هم بود. لذا... همان‌هائی که آقای محمدتقی تقی‌زاده فرماندار خائن‌شاه را آزاد کرده‌اند، پست فرمانداری ملایر را برای ایشان پیشنهاد کنند، چه هم تجربه‌ی کاری و هم ۱۵ سال سابقه‌ی وزارت کشور و فرمانداری دارد." (اطلاعات ۵۹/۳/۱)

می‌بینیم که درد در کجاست؟. آیا هیچ عنصر مترقی و حتی دلسوزی برای این انقلاب و خون شهدای به خون خفته‌ی این میهن، می‌تواند چنین وضعی را تحمل کند؟ دعوا بر سر اختلاف سلیقه‌ی شخصی و قهر و ناز نیست. بحث بر سر دو نوع شیوهٔ برخورد متضاد با مسائل مملکتی است وقتی هرکاری که مطابق سلیقه‌ی انحصارطلبانه‌ی عناصر معلوم‌الحال نباشد با مهر ضدانقلاب و خارج از خط امام در ارگانهای مختلف با بن‌بست روبرو می‌شود وعنداللزوم عناصر چماق بدست هم شهر را به آشوب می‌کشند. طبیعی است که عده‌ای بعد از مدتی خون جگر خوردن دیگر نتوانند کاری انجام دهند. وجائی برای خود در سیستم نیابند.

به نمونه‌ی دیگری از اظهارات این قبیل افراد توجه کنیم: ۴۰ تن از اعضاء جهاد سازندگی سیرجان مجبور به استعفا می‌شوند. آنان در نامه‌ای علل استعفای خود را اینگونه شرح می‌دهند:

"می‌گفتند شما در خط امام نیستید. گفتیم: کسانی که در عمق دورافتاده‌ترین روستاها با فعالیت شبانه روزی سعی در خدمت به خدا و رضایت روستائیان و امیدوار کردن مردم به انقلاب اسلامی و نظام حاکم دارند چگونه درخط امام نیستند؟... گفتند شما روحانیت را قبول ندارید ...گفتند شما وابسته به سازمان بخصوصی هستید...گفتند... دفاعیه وبحث‌ما ثمری نداشت زیرا تصمیم را از خیلی قبل گرفته بودند. ... بالاخره چهل نفراعضاء جهاد سازندگی که قریب یک سال در این ارگان فعالیت شبانه روزی داشتیم خود را مجبور به استعفا دیدیم". (انقلاب اسلامی ۵۹/۳/۴).

دقیقا" به همین علت است که بسیاری از کارهای عاجل و حساس مملکتی با بن بست روبرو می‌شود و دادهمه بلند می‌شود. دانشگاه عرصه‌ی ترکتازی عده‌ای چماق بدست می‌شود و شورای سرپرستی آن استعفا می‌کند، هیئت حسن نیت در کردستان با بن بست روبرو می‌شود و یکی از اعضای آن - فروهر- می‌گوید "بعد از اینکه از سمت وزیر مشاور استعفا دادم که مورد پذیرش امام قرار نگرفت، در عمل هیچگونه دخالتی در کارهای اجرائی دولت در کردستان نداشته‌ام و حتی می‌توانم بگویم که کار هیئت ویژه‌ی دولت نیز از همان هنگام پایان یافته تلقی‌شد... " (اطلاعات ۵۹/۳/۱۰)

رسوخ سرمایه‌داران وفئودال‌ها

واین چنین است که هر استانداری هم که برای کردستان انتخاب می‌شود. اول با کلی وعده و امید می‌آید و بعد از چند ماه مجبور به استعفا می‌گردد. سرپرست بنیاد لرستان هم، علت بسته شدن آن را رسوخ سرمایه‌داران و فئودال ها در بعضی از ارگان‌ها و حتی نهادهای انقلابی از جمله دادگاه انقلاب معرفی می‌کند (کیهان ۵۹/۳/۱). و فرماندار کرمانشاه علت استعفای خود را "جو حاکم بر منطقه و دخالت مردم در انتخابات و تحصن آن‌ها در فرمانداری" بیان کرده و اضافه می‌کند: "هشدار می‌دهم به نام اسلام به نا آرامی‌ها دامن نزنیم و آلت دست قرار نگیریم". (جمهوری اسلامی ۵۹/۲/۲۱)

اعضاء انجمن نظارت مرکزی همین شهر علت استعفای خود را "فشار عناصر انحصارطلب" بیان می‌کنند (کیهان ۵۹/۲/۲۴).

و برهمین سیاق می‌توان علت استعفای بسیاری فرمانداران، اعضای جهاد سازندگی، اعضاء انجمن نظارت مرکزی، سرپرستان موقت دانشگاه‌ها، اعضای شورای شهر، دادستان‌ها و اعضای دادگاه‌های انقلاب، سرپرستان نهادهای مختلف مثل ستاد بسیج ملی و... را ارزیابی کرد.

براستی، اگر انحصار طلبی نباشد، اگر ارجحیت منافع قشری و گروهی نباشد، اگر... چرا باید بهترین استعدادها و کارآمدترین و دلسوزترین افراد مملکت مجبور به استعفا گردند؟ آیا مردم ما پذیرای اعمال انقلاب و اتخاذ شیوه‌های اصولی و قاطع را ندارند؟ آیا مردم هستند که از فئودال‌ها سرمایه‌داران وابسته، عناصر ساواکی و دست - نشانده و دست پرورده‌ی رژیم سابق حمایت می‌کنند؟ آیا مردم هستند که نمی‌خواهند کارها به جلو برود یا انحصارطلبی و تنگ نظری محافل معلوم الحال، مسئول عواقب وخیم اعمال این شیوه‌ها چه کسانی هستند؟ یاس و دلسردی ناشی از اینگونه رویه‌ها، که گریبانگیر بسیاری از جوانان و مردم وطن ما شده است چگونه جبران پذیر است؟ و جو بی - اعتمادی‌ای که بوجود آمده است چه ضرباتی بر پیکر انقلاب جوان ما می‌زند؟

مجددا" یادآور می‌شویم که برخی از استعفاهااز موضعی کاملا" غیر اصولی و گاه عوام‌فریبانه است. و فرق است بین‌استعفای‌عده‌ای‌که از روی دلسوزی و ناچاری و برای لوث نشدن ارزشهای انقلابی جبرا" تن به کناره‌گیری می‌دهند، و استعفای آنان که بر اثر فشار توده‌ها و افکار عمومی که از اعمال ضد مردمی و انحصارطلبانه و محافظه‌کارانه‌ی آنان به خشم آمده‌اند و از صحنه‌ی مسئولیت‌خاصی که دارند موقتا" هم که شده کنار می‌روند تا در فرصت مناسب و یا در مقامی بالاتر بار دیگر خود را به مردم تحمیل کنند.

خبرهائی در مورد توطئه‌ی تعطیل خوابگاهها

سخنگوی انجمنهای دانشجویان مسلمان دانشگاهها و مدارس عالی اظهار داشت:

به دنبال هشدارهای گذشته در مورد توطئه‌های تهاجم به خوابگاهها، ایجاد زمینه برای متشنج کردن و بهم‌زدن جو، در چند روز اخیر شاهد نمونه‌هایی از چنین تحریکاتی بوده‌ایم که مجددا توجه مقامات مسئول را به این موارد جلب می‌کنیم و از آنها می‌خواهیم هرچه صریح‌تر در مورد خوابگاهها و تحریکاتی که علیه آنها می‌شود، موضع خود را اعلام کنند. در این نمونه‌ها شاهد عملیات ایذائی از طرف سرمایه‌داران فراری و عناصر مشکوک، فعال شدن عناصر ساواکی شناخته شده، مزاحمت‌های گاه وبیگاه افرادی با لباس پاسدار و عموما بدون حکم، و سلب مسئولیت کردن مقامات اجرائی از خودشان و گاه آماده کردن زمینه‌ی تخلیه... هستیم که همگی موید مطالب فوق و هشدارهای قبلی می‌باشد، نمونه‌هایی از این دسیسه‌ها به شرح‌زیر است:

● بعد ازظهر دوشنبه ۳/۱۹ و صبح ۳/۲۰ در دو نوبت، چند عدد فشنگ نو و براق در باغچه‌ی خوابگاه مدرسه‌عالی پارس پیدا می‌شود. دیده شده‌است که‌این فشنگ‌ها را به نحو مشکوکی در داخل خوابگاه انداخته‌اند. بلافاصله پس از آن‌چند نفر برای بازرسی خوابگاه به آنجا مراجعه می‌کنند.

● روز گذشته ۳/۱۹، سه نفر که یکی از آنها خود را از طرف وزارت آموزش و پرورش معرفی می‌کند، به خوابگاه مدرسه عالی بهداشت مراجعه کرده و مدعی می‌شوند که از طرف بنیاد، برای دیدن ساختمان آمده‌ایم. در تلفنی که دانشجویان خوابگاه به بنیاد مستضعفین می‌زنند آنها می‌گویند: اگر این افراد حکم دارند به آنها اجازه‌ی ورود دهید. ولی چون آنها حکمی نداشتند، دانشجویان مانع ورودشان به آنجا می‌شوند.

● یکشنبه صبح ساعت ۱۱، صاحب سرمایه‌دار خوابگاه لاله (دانشگاه صنعتی) که مصادره شده است، به محل خوابگاه آمده و سر و صدا به راه انداخته است. وی سعی دارد با بسیج عوامل خود، خوابگاه را از دانشجویان پس بگیرد. نظیر مورد فوق در خوابگاه‌های مصادره شده دیگر نیز مشاهده شده که سرمایه‌داران و صاحبان قبلی آن - که اخیرا فعال شده‌اند - در صدند به هر قیمتی دانشجویان را اخراج کرده وساختمان‌ها را پس بگیرند.

● عده‌ای ازدانشجویان‌وابسته‌به انجمن اسلامی‌مدرسه‌ی عالی ترجمه گفته‌اندما‌برای‌این‌به‌جهاد نرفته‌ایم‌که... ایستادن و خوابگاه را تخلیه کردن، خود جهاد است، یک نفر از سپاه، کاغذی به دانشجویان ارائه کرده که در آن رئیس دانشکده طی نامه‌ای به سپاه متذکر شده، خوابگاه را دیگر نمی‌خواهیم و مسئولیتی نسبت به آن نداریم. دانشکده فعلا بسته‌است و تمام کادرهای آن به مرخصی رفته‌اند.

● دانشکده‌ی پیراپزشکی بسته است و اطلاعیه‌ای از طرف سرپرست دانشکده مبنی بر تخلیه‌ی خوابگاه تا ۲۲ خرداد نصب کرده‌اند. همچنین یکشنبه به خاطر عدم پرداخت پول از طرف مسئولین، برق خوابگاه را برای چندمین‌بار قطع کردند.

● چندشب قبل، در مقابل خوابگاه‌خواهران دانشکده‌ی‌آمار‌وانفرماتیک‌دونفر به‌تعقیب خواهران‌می‌پردازند‌خواهران‌نیزبه‌کلانتری‌اطلاع‌داده آن دو نفر مزاحم را بازداشت کرده، می‌برند. روز بعد آن دو نفر بین همسایگان به هتاکی و افتراهای‌ضداخلاقی برعلیه خواهران ساکن خوابگاه می‌پردازند.

● در خوابگاه‌مدرسه‌ی عالی ادبیات، تلفن‌های تهدیدآمیزی می‌شود که تا دوشنبه بایستی اینجا را تخلیه کنید.

● چند روز قبل در مقابل خوابگاه پسران دانشکده‌ی طالقانی که مصادره‌ای است، یک کیف محتوی وسایل زنانه انداخته بودند. اینکار در تاریخ ۳/۱۶ با انداختن لباس زنانه بدرون خوابگاه تکرار شده‌است.

● در روزهای یکشنبه ۳/۱۸ و دوشنبه ۳/۱۹، مصطفی واعظ تهرانی که رئیس سابق تربیت بدنی دانشگاه علم و صنعت بوده و از ساواکیهای اخراج شده از دانشگاه می‌باشد، رفت‌وآمدهای مشکوکی به دانشگاه داشته‌است.

● روز سه شنبه ۳/۲۰، عده‌ای از طرف بنیاد مسکن طرح امام (واگذاری‌خانه‌های‌خالی‌به‌مستضعفین) به خوابگاه مدرسه‌ی عالی ادبیات مراجعه کرده و خواستار تخلیه می‌شوند، آنها می‌گویند فقط کسانی که برگه‌ی اشتغال به کار دارند می‌توانند در خوابگاه بمانند. در ضمن یک‌نفر از افراد فوق اظهار داشته وزارت علوم و قسمت رفاهی دانشجویان از خود در قبال خوابگاهها سلب مسئولیت‌کرده‌اند.

● سرپرست دانشکده‌ی پیرا - پزشکی مجددا جهت تخلیه‌ی خوابگاه خواهران‌اخطار و مهلت تخلیه را تا ۲۲ خرداد تعیین کرده است. وی متذکر شده است که در صورت عدم تخلیه، دانشجویان را توسط کارگران دانشکده اخراج خواهند کرد.

● روز سه شنبه (۳/۲۰)، صاحب خوابگاه دانشکده‌ی طالقانی به اتفاق کمیته‌ی ۶ و با حکم دادستانی جهت تخلیه‌ی خوابگاه مراجعه می‌کنند ولی هنگام مشاهده‌ی مقاومت دانشجویان رفته ومی‌گویند پنجشنبه بر می‌گردیم. لازم به‌تذکر است که ضمن مراجعه‌ی دانشجویان به بنیاد مسکن جهت تعیین اجاره‌ی رسمی ساختمان، آنها ۵ روز مهلت به صاحب ساختمان می‌دهند کدوی بیاید و مشروع یا غیر مشروع بودن مالکیتش را مشخص کند.

پاسخ شورای انقلاب نیکاراگوئه...

بقیه از صفحه اول

انقلابی برعلیه دیکتاتوری سوموزا دست یافته‌ایم، امروز بیش از هر زمان دیگر خود را، با خلقهائی که برعلیه اختناق و تجاوزات خارجی مبارزه کرده‌اند، نزدیک و همسان می‌بینیم. در عین حال خود را در کنار کسانی می‌دانیم که در مبارزه برای آزادی و تحقق حقوق حقه، استقلال و سیادت خود، پایدارند.

نیکاراگوئه از برکت وجود قهرمانان و شهدائی که جان خود را فدای این مبارزه به رهبری افکار الهام‌بخش این جریان انقلابی یعنی "ژنرال ساندینو" نمودند، خود حاکم بر سرنوشتش خواهدبود. "اگوستو سزار ساندینو" گفته بود: "یا به سوی خورشید آزادی یا به سوی مرگ خواهیم رفت. چنانچه بمیریم هدف ما در زندگی دیگران که راه ما را ادامه خواهندداد جامه‌ی عمل خواهدپوشید". به این ترتیب است که نقش خلق، تکامل و خلاقیت می‌یابد.

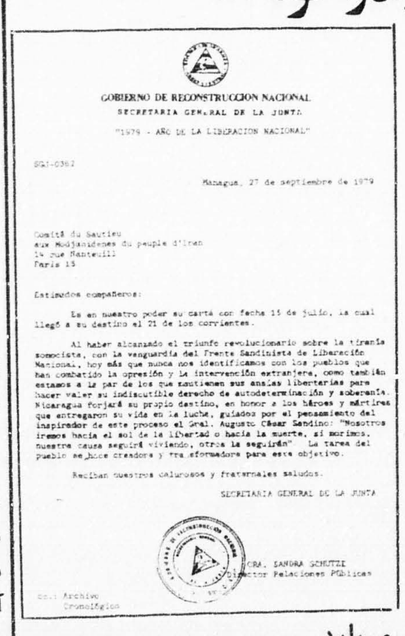

GOBIERNO DE RECONSTRUCCION NACIONAL
SECRETARIA GENERAL DE LA JUNTA
"1979 - AÑO DE LA LIBERACION NACIONAL"

SGJ-0367

Managua, 27 de septiembre de 1979

Comité du Sautieu
aux Mouvements du peuple d'Iran
14 rue Santeuil
Paris 15

Estimados compañeros:

Es en nuestro poder su carta con fecha 15 de julio, la cual llegó a su destino el 21 de los corrientes.

Al haber alcanzado el triunfo revolucionario sobre la tiranía somocista, con la vanguardia del Frente Sandinista de Liberación Nacional, hoy más que nunca nos identificamos con los pueblos que han combatido la opresión y la intervención extranjera, como también estamos a la par de los que sostienen sus ansias libertarias para hacer valer su indiscutible derecho de autodeterminación y soberanía. Nicaragua forjará su propio destino, en honor a los héroes y mártires que entregaron su vida en la lucha, guiados por el pensamiento del inspirador de este proceso el Gral. Augusto César Sandino: "Nosotros iremos hacia el sol de la libertad o hacia la muerte, si morimos, nuestra causa seguirá viviendo, otros la seguirán". La tarea del pueblo mejores creadores y transformadores para este objetivo.

Reciban nuestros calurosos y fraternales saludos.

SECRETARIA GENERAL DE LA JUNTA

GRA. SANDRA SCHUTZE
Director Relaciones Públicas

Archivo
Cronológico

سلامهای گرم وبرادرانه‌ی‌ما‌را‌بپذیرید

دبیرخانهٔ کل شورای انقلاب
دبیرروابط عمومی
ساندرا شوتز

سخنان مادر رضائیهای شهید در امجدیه

ما به آینده‌ای درخشان و پر شکوه چشم دوخ

مادر رضائیهای شهید در حین سخنرانی، در حالی که مقداری مقوا آنشزده شده تا اثر گازهای

سلام خدا
و
سلام خلق قهرمان ایران

بسم الله الرحمن الرحیم
"ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملئکة الا تخافوا و لاتحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون"

"کسانی که گفتند پروردگار ما "الله" است و با پایمردی بر این گفتار مقاومت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که هرگز نترسید و افسرده نشوید و بشارت باد شما را بهشتی که وعده داده شده‌اید"

مردم شهید پرور و قهرمان! فرزندان عزیزم!

خدا را سپاس که بار دیگر به ما فرصت داد که اینجا گرد هم جمع شویم، و باهم از دردها و رنجها و از امیدها و آرزوها حرف بزنیم. درد و رنجی که لازمه‌ی زندگی هر مسلمان انقلابی است و ما از گذشته آن جوگرفته ـ ایم و به بهنا از آن بدمان نمی ـ آید بلکه آن را مقدمه‌ی رشد و انسان شدن می‌دانیم، و امید و آرزویی، که در سخت‌ترین شرایط نیز آن‌را رها نمی‌کنیم و به اعتبار آن به آینده‌ای درخشان و پرشکوه چشم دوخته‌ایم، آینده‌ای که در آن جائی برای ستم و نابرابری مردم‌فریبی و خودکامگی نیست. آینده‌ای که به قول حضرت‌علی (ع) طبقات محروم و مستضعف بالا می‌آیند و قدرت می‌گیرند و طبقات استثمارگر و مستکبر، سرنگون و محو می‌شوند. آینده‌ای که انسان‌ها برخورداری از آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، راه‌کمال را می‌پیمایند و دیگر بنده‌ی کسی را به خاطر اعتقاداتش از هم نمی ـ دریدو چشم بوحوانی را به خاطر آرمان‌های انقلابی‌اش، از کاسه بیرون نمی‌آورند. ما با تمام‌وجود به این آینده امید بسته‌ایم و در راه رسیدن به آن سروجان فدا می‌کنیم. چه باک که در این راه ما را نا حقاق بکفر بگویند، جوانان مارا به خاک و خون کشند و با انواع تهمت و توهین و محرومیت، تحت فشارمان قرار دهند.

مگر در مسیر آنان که راه خدا و نجات خلق را می‌جویند، جز این سختی‌ها چیز دیگری در انتظار است؟ مگر پیامبر عزیز ما را ـ که دیروز همتش را عبد گرفتیم ـ جز با خاکستر، سنگ و طعنه و مسخره پذیرائی کردند؟ مگر این نبود که اشراف قریش با تحریک کودکان و قرب‌خوردگان، ساعت‌ها او را دنبال می‌کردند و با سنگ و چوب وجود پاکش را می ـ آزردند؟ مگر مولای‌بزرگمان علی(ع) را به اتهام کافرشدن در محراب مسجد به خون نیاندند؟ و مگر این نبود که تحت تاثیر تبلیغات بسیاری‌از مردم تحت فشار می‌گرفتند که علی به مسجد می‌رود و نماز می‌خواند؟ مگر سرور شهیدان و آزادگان، حسین‌بن علی (ع) را ـ که همه‌ی آینده مسلمانی را جنین می‌گیریم ـ به فتوای قاضی شرع او به جرم خارج شدن از دین و خروج بر طبقه‌ی مسلمین، به قربانگاه کربلا نکشاندند؟

در همین تاریخ معاصر ایران مگر سیدجمال‌الدین اسدآبادی، متفکر بزرگ شرق را به اتهام نائی بودن موردآزار و اذیت قرار ندادند؟ و مگر دکتر علی شریعتی را ـ که همه‌ی آینده مالکرد شهادتش می‌باشد ـ با انواع و اقسام تهمت‌ها و توهین‌ها، آزرده و رنجور نساختند؟

بله ـ همواره راه خدا، سختی و رنج به همراه داشته و شهید طلب می‌کرده است. مگر جوانانی که در تاریک‌ترین دوران حاکمیت دیکتاتوری و اختناق، جان خود را به کف گرفته و به میدان خونین جنگ می‌آمدند جز به شهادت به چیز دیگری اندیشه می‌کردند؟ و مگر همین جوانان جان برکف نبودند که به قول پدر طالقانی راه چهادرا گشودند؟ نادم می‌آید بکنار فرزند شهیدم رضا ـ زمانی که به طورمخفی زندگی‌می‌کرد ـ در نامه‌ای به من نوشت: "... امیدوارم که هرگز نزلزلی در روح بزرگ خود راه ندهید. از تهدیدها و حماسه‌های دشمن نهراسید. مرگ و پیروزی ما هردوبرای ما پیروزی است. ما همه در آرزوی پیوستن به مردان بزرگی هستیم که هم‌اکنون در نزد خدای خود سربلند و روزی‌شدند. چه شورانگیز است محفل شهدا و بزرگمردان جهان هرگز نگرانی به خود راه ندهید. همیشه شاد و سربلند از این همه افتخار باشید. شما باید به هرکس که تزلزلی در دل دارد روحیه بدهید..."

این نامه را او زمانی می‌نوشت که سگ‌های‌هار رژیم شاه جانش در هر کوچه و خیابان به شکار انقلابیون جوان مشغول بودند، و عرصه را برپابستگان و خانواده‌های آنان تنگ کرده‌بودند. آنشب در آن‌مرکزی تحت نبرد، از بسیاری فرصت‌طلبان و اسلام‌شناسان امروز خبری نبود و تنها در صحنه‌ی مبارزه جوانان جان برکفی به چشم می‌خوردند، که با قبول‌مرگ سرخ تنگ سلیم و سکوت و یاس را بدیرا نمی ـ شدند. با همین روحیه‌ی رزمنده و انقلابی‌بود که آنان توانستند رژیم وابسته‌ی شاه را به وحشت اندازند و با گلوله و بمب از ارباب آمریکائی‌اش در تهران استقبال کنند.

آری مبارزه و پیروزی و حرکت در راه خدا، هیچگاه بدون روحیه‌ی رزمنده و انقلابی و بدون قبول عاشقانه‌ی مرگ سرخ امکان ندارد.

هم اکنون نیز اگر بپذیرفته‌ایم که آمریکای جاسوسکار، وبه‌قول امام این شیطان بزرگ، دست از مقدرات ما برنداشته و توسط ایادی آگاه و ناآگاهش در صدد تسلطی کامل بر این مردم رنجدیده و شهید داده است، پس باید با همان روحیه و امید به مبارزه‌ی خود ادامه دهیم. باید باورکنیم که ما در حال مبارزه با غول جهان‌خواری هستیم که با توطئه‌های مختلف و منحطه برهم زدن وحدت مردم و تضعیف نیروهای انقلابی، می

برهم بریزد
اگر ما
پس چرا باید
مغز فرزند
باگلولدی مغز
شود؟ چرا
به جرم دفا
خون نشیند؟
چرا
به جرم جنا
با رگبار مسلس
چرا با
به جرم دفا
مجاهد. از ه
چرا
کارگر دردم
حقیقت" از
چرا
اردبیل، جا
احمد گنجی
پورعلی
شهاجمات و
دستان و
بی‌جبرگردند
زمین‌بریزد؟
معصوم دختر

سخنان خواهر مجاهد شهید ناصر محمدی در امجدیه

شهداء پیام توحید و آزادی را به میان مردم می برند

خواهر مجاهد شهید ناصر محمدی: "خدایا این شهداء را از ما بپذیر!"

بسم الله الرحمن الرحیم
و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون
آل عمران (۱۶۹)

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند مرده مپندارید بلکه آنان زنده‌اند و نزد خدای خود روزی می‌خورند.

مقدمتا بر همه‌ی مادران و پدران مجاهد پروری درود می فرستم که در دامان خود پاک‌ترین فرزندان را پروراندند و آنها را در راه خدا و خلق ارزانی داشتند. جوانانی که درراه‌عقیده‌ی‌خود به خاطر تحقق آرمان‌های توحیدی جان‌باختند و همچون شمع سوختند تا راه کاروان انقلاب را روشن نمایند.

و ما امروز بسیار خوشحالیم که به جمع خانواده‌ی شهدای مجاهدین خلق وارد شده‌ایم و قطعا ناصر نیز بسیار شادمان است، آخر او به‌کاروان نی پیوسته است که قافله‌سالارش حسین است و همرهانش هم‌شهدای تاریخ و مقصدشان خدا.

مرتجعین تاریخ نمی‌دانند که هر شهادت دریچه‌ای است که برروی تباهی‌ها بسته می‌شود و خون هر شهید جانی تازه در نهال آزادی می‌دهد و گواه حقانیت او و لذا باطل کننده‌ی همه‌ی‌افسون‌ها و نیرنگ‌های آنان است. و کجا دیده شده‌است که خون شهیدی پایمال گردد، کدام شهیدی به خاک افتاده است و خونش هدر رفته‌است؟ مگر آنها نتوانستند خون‌حسین و عباس‌وعلی‌اصغرش ـ ماهه را پایمال کنند؟

خون هر شهید چشمه‌ی جوشانی است که هزاران نهال را آبیاری می‌کند. آری آنان که کمر به مبارزه بر علیه حق بسته‌اند در واقع تیشه به ریشه‌ی خودشان می‌زنند. تاریخ نشان داده است که این حق است که پیروز می‌شود و باطل است که نابود می‌گردد. بگذار مرتجعین هرچه می‌خواهند تلاش مذبوحانه‌کنند.

پس بگذاریدبازهم تلاق بر پیکرمجاهد خلق فرود آورند، بگذار مجاهد خلق را اسیر کنند، بگذار چشم‌ها را از حدقه درآورند. بگذار تا مغز مجاهد خلق را آماج گلوله قرار دهند. ولی راه مجاهد خلق ادامه خواهد داشت. و حقانیت او نیز در همین درگیری‌ها ثابت خواهد شد. این را همه‌ی شهدا به نحوی گفته و با خون خودشان شهادت داده‌اند. برادرم‌ناصر نیز در آخرین لحظات پیش‌از شهادتش گفته بود:

سهادت
مجروح او
به یکی ا
وی امتما
جوبریزی
آنجا پس
این ترتیب
و شهدای
تا آ
که برای
بی‌تردید
پایدار
نموده و
بیشرمانه‌ی
به گلوله
عوامفریبی
مجا
خلق ایرا
ما
مجاهد و
تسلیت می

سخنان مادر رضائیهای شهید در امجدیه

ما به آینده‌ای درخشان و پرشکوه چشم دوخته‌ایم

مادر رضائیهای شهید در حین سخنرانی، در حالی که مقداری مقوا آتش‌زده شده تا اثر گازهای اشک‌آور خنثی شود.

بسمه جل
و
بنام خلق قهرمان ایران

بسم‌الله الرحمن الرحیم
"ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملئکة الا تخافوا و لاتحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون"

"کسانی که گفتند پروردگار ما "الله" است و با پایمردی بر این گفتار مقاومت کردند. فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که هرگز نترسید و افسرده نشوید و بوشباد شارا بهشتی که وعده داده شده‌اید.

مردم شهید پرور و قهرمان! فرزندان عزیزم!

خدا را سپاس که باردیگر به ما فرصت داد که اینجا گرد هم جمع شویم، وباهم از دردها و رنجها و از امیدها و آرزوها حرف بزنیم، درد و رنجی که لازمهٔ زندگی هر مسلمان انقلابی است و ما از گذشتهٔ آن جوگرفته ـ ایم و به نیتها از آن بدمان نمی ـ آیدبلکه آن را مقدمه‌ی رشد و انسان شدن می‌دانیم، و امید و آرزویی که در سخت‌ترین شرایط نیز آن‌را رها نمی‌کنیم و به اعتبار آن به آینده‌ای درخشان و پرشکوه چشم دوخته‌ایم. آینده‌ای که در آن جائی برای ستم و نابرابری مردم‌فریبی‌و خودکامگی نیست. آینده‌ای که به قول حضرت‌علی (ع) طبقات محروم و مستضعف بالا می‌آیند و قدرت می‌گیرند و طبقات استثمارگر وستمگر، سرنگون و محو می‌شوند. آینده‌ای که انسان‌با برخورداری از آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، راه‌کمال را می‌پیماید ودیگر بنده‌ی کسی را به خاطر اعتقاداتش از هم نمی ـ دریدو چشم بوحوانی را به خاطر آرمان‌های انقلابی‌اش، ازکاسه بیرون نمی‌آورند. ما با تمام‌وجود به این آینده امید بسته‌ایم و در راه رسیدن به آن سروجان فدا می‌کنیم. چه باک که در این راه ما را با جاق بکفر بکوبند، جوانان مارا به خاک و خون کشند و با انواع تهمت و توهین و محرومیت، تحت فشارمان قرار دهند.

مگر در مسیر آنان که راه خدا و نجات خلق را می‌جویند، جز این سختی‌ها چیز دیگری در انتظار است؟ مگر پیامبر عزیز ما را ـ که دیروز سخنش را عید گرفتیم ـ جز با خاکستر، سنگ و طعنه و مسخره پذیرائی کردند؟ مگر این نبود که اشراف قریش با تحریک کودکان و فریب‌خوردگان، ناسزاها او را دنبال می‌کردند و با سنگ و چوب وجود پاکش را می ـ آزردند؟ مگر مولای‌بزرگمان علی(ع) را به اتهام کافرشدن در محراب مسجد به خون نشاندند؟ و مگر این نبود که تحت تاثیر تبلیغات بسیاری‌از مردم تعجب می‌کردندکه علی به مسجد می‌رود و نماز می‌خواند؟مگر سرور شهیدان و آزادگان، حسین‌بن علی(ع) را ـ که هفته‌ی آینده میلادش را جشن می‌گیریم ـ به فتوای قاضی‌شرع او به جرم خارج شدن از دین و خروج بر خلیفه‌ی مسلمین، به قربانگاه کربلا نکشاندند؟

در همین تاریخ معاصر ایران مگر سیدجمال‌الدین اسدآبادی، متفکر بزرگ شرق را به اتهام بابی بودن موردآزار و اذیت قرار ندادند؟ و مگر دکتر علی شریعتی را ـ که هفته‌ی آینده سالگرد شهادتش می‌باشد ـ با انواع و اقسام تهمت‌ها و توهین‌ها، آزرده و رنجور نساختند؟

بله ـ همواره راه خدا، سختی و رنج به همراه داشته و شهید طلب می‌کرده است. مگر جوانانی که در تاریک‌ترین دوران حاکمیت دیکتاتوری و اختناق، جان خود را به کف گرفته و به میدان خونین جنگ می‌آمدند جز به شهادت به چیز دیگری اندیشه می‌کردند؟ و مگر همین جوانان جان برکف نبودند که به قول بدر طالقانی راه جهادرا گشودند؟ یادم می‌آید یکبار فرزندشهیدم رضا ـ زمانی که به طورمخفی زندگی‌می‌کرد ـ در نامه‌ای به من نوشت: "...امیدوارم که هرگز برلرلی در روح بزرگ خود راه ندهند. از تهدیدها و حساب‌های دشمن نهراسید. مرگ و پیروزی ما هردوبرای ما پیروزی است. ما همه در آرزوی پیوستن به مردان بزرگی هستیم که هم‌اکنون در نزد خدای خود سربلند و روزی‌مندند. چه شورانگیز است محفل شهدا و بزرگ‌مردان جهان. هرگز نگرانی به خود راه ندهید. همیشه شاد و سربلند از این همه افتخار باشید. شما باید به هرکس که برلرلی در دل دارد روحیه بدهید..."

این نامه را او زمانی می‌نوشت که سگ‌های‌هار رژیم شاه خائن در هر کوچه و خیابان به شکار انقلابیون جوان مشغول بودند، و عرصه را برپابستگان و خانواده‌های آنان تنگ کرده‌بودند. البته در آن‌معرکه‌ی سخت نبرد، از بسیاری فرصت‌طلبان و اسلام‌پناهان امروز خبری نبود و تنها در صحنه‌ی مبارزه جوانان جان برکفی به چشم می‌خوردند، که با قبول‌مرگ سرخ تنگ سلیم و شکوب و پارس را پذیرا می‌ـ شدند. با همین روحیه‌ی رزمنده و انقلابی‌بود که آنان توانستند رژیم وابسته‌ی شاه را به وحشت اندازند و با گلوله و بمب از ارتباطات آمریکائی‌اش در تهران استقبال کنند.

آری مبارزه و پیروزی و حرکت در راه خدا، هیچگاه بدون روحیه‌ی رزمنده و انقلابی و بدون قبول عاشقانه‌ی مرگ سرخ امکان ندارد.

هم اکنون نیز اگر پذیرفته‌ایم که آمریکای جنایتکار، وبه‌قول امام این شیطان بزرگ، دست از مقدرات ما برنداشته و توسط ایادی آگاه و ناآگاهش در صدد تسلطی کامل بر این مردم رنجدیده و شهید داده است، پس باید با همان روحیه و امید به مبارزه‌ی خود ادامه دهیم. باید باورکنیم که ما در حال مبارزه با غول جهان‌خواری هستیم که با توطئه‌های مختلف و مسخره برهم زدن وحدت مردم و تضعیف نیروهای انقلابی، می‌خواهد اساس مکتب ما را برهم بریزد.

اگر ما در حال مبارزه نیستیم پس چرا باید همین هفته‌ی گذشته مغز فرزند عزیزمان ناصرمحمدی باگلوله‌ی تفرقه افکنان از هم پاشیده شود؟ چرا باید شکرالله مشکین‌فام به جرم دفاع از حریم آزادی، در خون بتپید؟

چرا باید سینه‌ی رضا حامدی به جرم حمایت‌از مجاهدین خلق، با رگبار مسلسل آتش بگیرد؟

چرا باید قلب سیاوش نمین، به جرم دفاع از فروش آزاد نشریه‌ی مجاهد، از هم دریده شود؟

چرا باید عباس عمانی این کارگر دردمند، به جرم "ترویج حقیقت" از پا بیفتد؟

چرا باید احد عزیزی در اردبیل، جلیل رادپور در درگز، احمد گنجی در رشت و عین‌الله پورعلی در قائم‌شهر قربانی تهاجمات وحشیانه‌ی چماق به‌ـ دستان و عربده‌کشان از خدا بی‌خبرگردند و خون پاکشان بر زمین‌بریزد؟ چرا باید جسمان پاک و معصوم دختران و پسران نوجوان ما از کاسه بیرون کشیده شود؟ چرا باید هرروز، مجروح و مصدوم شدن صدها جوان پاکدل را که گناهی جز دفاع از حریم اسلام انقلابی و آزادی جز پیروزی و نجات خلق ندارند شاهد باشیم؟ چون این عزیزان، ضامن تداوم انقلاب و استقلال و آزادی این مرز و بوم و احیاء و گسترش اسلام انقلابی است. اسلامی‌که تاریخچه‌ی قدرت و مردم ـ فریبی نیست. بلکه یکسره در خدمت محرومین و مستضعفین است. دلم می‌خواهد برای این عزیزانم که اکنون در نزد پروردگارشان روزی می‌خورند رودر رو سخن گویم و فریاد زنم.

که ای فرزندان جان‌باختهام دردهای این مادر رنجدیده را به گوش رضا و احمد و مهدی‌ام‌و به تمام فرزندان شهید دیگرم برسانید. به آنان بگویید که به حرم هواداری شما و ادامه‌ی راه خدائی‌تان، جوانان این مملکت را به خاک و خون می‌کشند. به آنان بگویید که مادران و خواهران رنجدیده‌ی شما را، بی‌هیچ ملاحظه‌ای، مورد طعن و آزار قرار می‌دهند و به آنان نسبت‌هائی می‌دهند که مردوزن شاواک از دادن این نسبت‌ها شرم می‌کردند به آنان بگویید که دردهای ما فراوان است ما را در پیشگاه خدا دعا کنید تا ثابت قدم باشیم. فرزندان به خون خفته‌ام، راه‌شما راه حنیف و رضا، راه اسلام اصیل و انقلابی است و اروش خون شما همانند خون حنیف و رضا و مجاهدین صدر اسلام است.

عزیزان گلگون کفنم و مطمئن باشید که راه خونبارتان به همت برادران و خواهران مبارز و به پشتیبانی پدران و مادران داغدار، ناوصول به جامعه‌ی بی ـ طبقه‌ی توحیدی ادامه خواهد یافت و بالاخره روزی فراخواهد رسید که از ستم و نابرابری و مردم‌فریبی خبری نباشد. همه‌ی ما بر این راه با خون پاکتان پیمان بسته‌ایم و با جان خود بر آن استوار ایستاده‌ایم.

به امید جنان روزی

سخنان خواهر مجاهد شهید ناصرمحمدی در امجدیه

شهداء پیام توحید و آزادی را به میان مردم می‌برند

خواهر مجاهد شهید ناصرمحمدی: "خدایا این شهداء را از ما بپذیر!"

بسم‌الله الرحمن الرحیم
و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون
آل عمران (۱۶۹)

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند مرده مپندارید بلکه آنان زنده‌اند و نزد خدای خود روزی می‌خورند.

مقدمتا بر همه‌ی مادران و پدران مجاهد پیروزی درود می‌فرستم که در دامان خود پاک‌ترین فرزندان را پروراندند و آنها را در راه خدا و خلق ارزانی داشتند، جوانانی که درراه‌عقیده‌ی‌خود به خاطر تحقق آرمان‌های توحیدی جان‌باختند و همچون شمع سوختند تا راه کاروان انقلاب را روشن نمایند.

و ما امروز بسیار خوشحالیم که به جمع خانواده‌ی شهدای مجاهدین خلق وارد شده‌ایم و قطعا ناصر نیز بسیار شادمان است، اخر او به‌کاروان می پیوسته است که قافله‌سالارش حسین است و همرهانش هم‌شهدای تاریخ و مقصدشان خدا.

مرتجعین تاریخ نمی‌دانند که هر شهادت دریچه‌ای است که برروی سیاهی‌ها بسته می‌شود و خون هر شهید جانی تازه در نهال آزادی می‌دهد و گواه حقانیت او و لذا باطل کننده‌ی همه‌ی‌افسون‌ها و نیرنگ‌های آنان است. و کجا دیده شده‌است که خون شهیدی پایمال گردد، کدام شهیدی به خاک افتاده است و خونش هدر رفته‌است؟ مگر آنها نتوانستند خون‌حسین و عباس‌وعلی‌اصغرش ـ ماهه را پایمال کنند؟

خون هر شهید چشمه‌ی جوشانی است که هزاران نهال را آبیاری می‌کند. آری آنان که کمر به مبارزه بر علیه حق بسته‌اند در واقع تیشه به ریشه‌ی خودشان می‌زنند. تاریخ نشان داده است که این حق است که پیروز می‌شود و باطل است که نابود می‌گردد بگذار مرتجعین هرچه می‌خواهند تلاش مذبوحانه‌کنند.

پس بگذاریدبازهم تلاق بر پیکرمجاهد خلق فرود آورند، بگذار مجاهد خلق را اسیر کنند، بگذار چشم‌ها را از حدقه درآورند. بگذار تا مغز مجاهد خلق را آماج گلوله قرار دهند. ولی راه مجاهد خلق ادامه خواهد داشت. و حقانیت او نیز در همین درگیری‌ها ثابت خواهد شد. این را همه‌ی شهدا به نحوی گفته و با خون خودشان شهادت داده‌اند. برادرم‌ناصر نیز در آخرین لحظات پیش‌از شهادتش گفته بود:

...اگر من شهید شدم و این سعادت نصیبم شد به مادرم بگویید همچنان مادر مهدی رضائی باشد تن فرزند فقر و دردم. تاریخ سیر تکاملی خود را طی می‌کند و معلوم می‌شود که ظالم و مظلوم کیست؟

امروز یا فردا برای همه روشن خواهد شد که حق با کیست؟ و چه کسی ماندنی است و چه کسانی نابود می‌شوند" همانطور که پیام حسین در تاریخ ماندنی است! همانگونه که خلق ما با شهدای خونین، حسین‌برادرها، صادق‌ها و رضائی‌ها را شناخت و پیامشان را شنید!

بله اگر لازم باشد برای تحقق اسلام راستین و انقلابی ما هزاران شهید دیگر نیز خواهیم داد. برای ما هر شهادت دریچه‌ای است به جهان روشنائی. شهادت برای ما آغاز حیات دیگری است. پس بگذارید بار هم ما را زنده‌تر کنید در پایان همانگونه که امام حسین چون گلوی کودک شش ماهه‌اش را به آسمان باشیدو از خدا خواست آن را بپذیرد. ما نیز از خدا حسین می‌خواهیم.

خدایا این شهدا را از ما بپذیر
خدایا برادر شهیدم ناصر را از ما بپذیر

شهادت برادر مجاهد...

بقیه از صفحه‌ی اول

مجروح او را که بر اثر پاره‌شدن شاهرگ پایش غرق در خون شده‌بود، به یکی از بیمارستانها منتقل می‌کنند. لیکن این بیمارستان از قبول وی امتناع می‌ورزد. تا اینکه بالاخره او را در حالی که پایش مداوم خونریزی می‌کرد، به بیمارستان امام خمینی انتقال می‌دهند. اما در آنجا پس از لحظاتی بر اثر شدت خونریزی بشهادت می‌رسد، و به این ترتیب مصطفی، خود نیز به کاروان شهدای مجاهدین خلق ایران و شهدایی که در مراسم بزرگداشت آنها شرکت کرده‌بود، می‌پیوندد.

تا آنجا که ما می‌دانیم بعد از سقوط شاه این نخستین بار است که برای برگزاری مراسم یادبود شهداء نیز شهید داده می‌شود. بی‌تردید تاریخ مبارزات شرافتمندانه‌ی خلق ما، خاطره‌ی این پایداری قهرمانانه و مظلومیت جانکاه را در سینه‌ی خود ثبت نموده و نسلهای آینده را از آن آگاه خواهد ساخت. همچنانکه سفاکی بیشرمانه‌ی ژ-۳ بدست‌هایی را هم که جسم پاک این مجاهد خلق را به گلوله بستند، ثبت می‌کند و ماهیت واقعی آنان را نیز، برغم تمام عوامفریبی‌ها و اسلام‌پناهی‌های کاذبشان آشکار خواهد ساخت.

مجاهد شهید مصطفی ذاکری یکی از هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران بوده که هنگام شهادت ۱۵ سال بیشتر نداشته است.

ما شهادت این مجاهد رزمنده را به تمام جوانان موحد و مجاهد و به خلق قهرمان ایران و به خصوص به خانواده‌اش تبریک و تسلیت می‌گوئیم.

نگاهی به اخبار و رویدادها

«حل مسئله‌ی ارضی»: تقسیم زمین و تشکیل شوراهای دهقانی

" مسئله‌ی ارضی" یکی از مهمترین مشکلات جوامع "عقب‌نگهداشته شده" است. جامعه‌ی ما نیز همواره با این مسئله درگیر بوده است. یکی از اهداف رژیم منفور شاه از سیاست "اصلاحات ارضی" (به سبک امریکایی) حل همین مسئله در جهت منافع سرمایه‌داران وابسته بود. طبیعتا" این طرح با ماهیت ضدخلقی‌اش هرچند به طور کوتاه‌مدت توانست بر تضادها سرپوش بگذارد، اما به طور دراز مدت به ضد خودش بدل شد. دهقانان آواره از روستا به شهرها روی آوردند تا نیروی اساسی ارزان کارخانجات کمپرادوری باشند. و به همین دلیل مسائل اجتماعی- اقتصادی زیادی از قبیل رشد سرسام‌آور شهرها، گرانی و تورم، بیکاری، مشکل مسکن و... بوجود آمد. و از این رهگذر تضادهای اجتماعی گستردگی بیشتری یافت بعد از قیام بهمن، روستاییان رنج‌کشیده و محرومی که "اصلاحات ارضی" شاه را پشت سرگذارده بودند، تبلور عدل حکومت اسلامی را در نفی بزرگ‌مالکی و فئودالیزم می‌دیدند. اما روند حرکت‌هایی که درست از همان اوایل شروع شد، حکایت از مسائل دیگری داشت. به جای تقسیم زمین و نفی فئودالیسم، خان‌ها و فئودال‌ها با مسلح شدند، یا مورد حمایت برخی مقامات و ارگان‌ها قرار گرفتند، و در روستا به جای بسیج دهقانان برای بالابردن سطح و میزان تولید کشاورزی و نجات کشور از ورطه‌ی نابودی کشاورزی، به موضع‌گیری علیه دهقانان پرداخته شده است.

و واقعیت این است که علیرغم دیدگاه اسلامی ما مبنی بر "تقسیم زمین بر اساس اصل "الزرع للزارع و لو کان غاصبا" و "تشکیل شوراهای دهقانی"، برخوردهای ارتجاعی پاره‌ای از جناح‌ها و عناصر دست‌اندرکار، نه تنها به حل مسائل جامعه‌ی ما در این رابطه کمکی نکرده بلکه باعث تشدید تضادها و درگیری‌های زیادی شده است، بخصوص که به طرق گوناگون، تلاش شده بر سر راه مسئولانی که قصد انجام کار مثبتی در این زمینه داشته‌اند، سنگ‌اندازی شود. بدینگونه، علاوه بر آنکه دست فئودال‌ها از زمین‌هایی که اساسا" به دهقانان تعلق دارد، قطع نشده، بلکه تهاجمات مسلحانه و غارت‌های فئودال‌ها افزایش یافته است. در چنین شرایطی مسلم است که طرح مسئله‌ی برگرداندن روستائیانی که برای کار به شهرها مهاجرت کرده‌اند، خالی از هرگونه محتوای انقلابی و مردمی خواهد بود. بنابراین تقسیم زمین بین دهقانان و تحول کردن اداره‌ی امور روستا به خود دهقانان و از طریق شوراهای دهقانی عاجل‌ترین برنامه‌ی نجات کشاورزی مضمحل شده‌مان می‌باشد. در این رابطه باید تذکر داد، حل نهائی مسئله‌ی دهقانان تنها در سیستمی با ماهیت ضد استثماری امکان‌پذیر خواهد بود. این را همه‌ی تجربیات انقلابی خلق‌ها نشان داده است

* انقلاب اسلامی (۲/۲۹)- گروهی از کشاورزان شورای اسلامی روستاهای حومه‌ی اهواز: آبادی رژیم گذشته که همانا فئودال‌ها بودند هنوز بیشرمانه می‌خواهند به سم دیرینه‌ی خود ادامه داده و ما را زیر سلطه‌ی طاغوتی خود داشته باشند... ما خواستار مجازات فئودال‌ها هستیم و حمایت خود را از طرح اصلاحات ارضی اعلام و در اجرای آن قویا" اصرار داریم.

* خبرگزاری پارس (۳/۱۰) - گروهی از کشاورزان و مردم روستای "خانیر" از توابع شهرستان اهرم تنگستان ضمن تحصن در استانداری بوشهر خواستار دستگیری و محاکمه‌ی یکی از فئودال‌های منطقه به نام سردار- خان فولادی و آبادی او شدند. این عده همچنین در تلگرامی برای آیت‌الله قدوسی دادستان کل انقلاب و در نامه‌ای به استاندار بوشهر خواستار خلع سلاح گروه‌ها و افرادغیر مجازی که در منطقه توسط سردارخان فولادی بسیج شده‌اند و نیز آزادی سه نفر از مردم این روستا که هم‌اکنون در زندان سپاه‌پاسداران بوشهر هستندشده و اعلام داشتند که تا رسیدن به خواستهای خود همچنان به تحصن ادامه خواهند داد.

* انقلاب‌اسلامی (۳/۱۰) - دیروز نزدیک به یکصد نفر از مردم روستای کمنه و چند روستای دیگر از شهرستان سیرم در محل استانداری اصفهان دست به تحصن زدند و نسبت به آزادی چند تن از جوانین سیرم که قبلا" دستگیر شده‌بودند اعتراض نمودند... اتهام این عده پس از بررسی، توطئه علیه تقسیم زمین و مسلح‌کردن عده‌ای برای مقابله‌ی با ماموران ارگان‌های انقلابی و اعمال ضدانقلابی است.

*بامداد (۳/۱۱) - دامن‌آموزان گنبد طی نامه‌ای به دادستان کل انقلاب نوشتند آیا فرهنگیانی که سال‌ها با جهل و نادانی مبارزه کرده‌اند جنگ‌افروز ضد انقلاب و عامل آمریکا هستند یا زمین‌داران بزرگی که برای حفظ منافع خویش و برای بازپس‌گرفتن زمین‌های غصبی خود توطئه می‌چینند؟

* انقلاب‌اسلامی (۳/۱۴) - به دنبال قتل دو نفر از روستائیان "محمود گرگ" به دست فئودال‌ها اهالی این روستا در فرمانداری شهرستان سنقر متحصن شدند... روستائیان متحصن اعلام کردند تا زمانی‌که فئودال‌های منطقه که سبب آزار و اذیت روستائیان بیگناه می‌شوند دستگیر و مجازات نشوند، دست از تحصن برنخواهند داشت.

* انقلاب اسلامی (۳/۱۸)- یکی از روستائیان اهواز: ما از مسئولین امر می‌خواهیم تا زمین‌هایمان را به ما بازگردانند و دست فئودال‌ها وشیوخ را از سرمان کوتاه کنند.

*انقلاب اسلامی (۳/۱۸) - کارکنان جهاد سازندگی هشتبر طوالش: فئودال‌ها و مزدوران وابسته به رژیم گذشته که زمانی در مقابل ملت سمندیده و انقلابی سنگ شاه را به سینه می‌زدند، بعد از پیروزی انقلاب به علت عدم توجه استانداری گیلان زیرکانه و غیر- مستقیم در راس کار قرار گرفتند.

* انقلاب‌اسلامی (۳/۱۹) - گروهی از کشاورزان روستای "کاریان" واقع در بخش جویم لارستان فارس خواستار رسیدگی به تجاوزات فئودال بزرگ منطقه‌ی فارس به نام محمد ضرغامی شده‌اند. کشاورزان کاریان در نامه‌ی خود آورده‌اند که محمد ضرغامی دائما" با احشام خود مراتع منطقه را مورد تجاوز قرار می‌دهدو محصولات کشاورزی را از بین می‌برد.

*کیهان (۳/۲۰) - استاندار کهگیلویه و بویراحمد در ملاقات با بنی‌صدر طوماری به وی تقدیم کرد که حاوی تعداد بیشماری امضای اهالی استان بود. دراین طومار به آزادی یکی از فئودال‌های منطقه که اخیرا" از زندان عادل‌آباد شیراز آزاد گردیده، اعتراض شده است. استاندار یادآور شد که اهالی این استان خواستار دستگیری و محاکمه‌ی مجدد این شخص می‌باشند.

*انقلاب اسلامی (۳/۱۹) - رضا اصفهانی:... نفوذ فئودال - ها برای مدتی کم شده بود ولی متاسفانه چیزی نگذشت که برابر عملکرد بد مقامات مسئول دیدیم دو مرتبه این نفوذ زیاد شد... با حکم بعضی از کسانی‌که احساس مسئولیت شرعی نمی‌کردند، دوباره فئودال برگشت... در این جریان مقصر کیست؟ شک نیست که مقامات مسئول مملکت، اینها نتوانستند، بعضی‌هایشان نخواستند و بعضی- هاشان خواستند که محرومین به حقوقشان برسندو به طور کلی این عملکرد بد آنها و این بدبینی ایشان باعث شد همان فئودال‌ها که همچون موش در سوراخها پنهان شده بودند دومرتبه سرشان را بیرون بیاورند... ما در شرایطی زندگی می‌کنیم که یک فئودال گردن - کلفت به خاطر آشنائی و ارتباط با بعضی از مقامات دولتی می‌تواند ۴ یا ۵ میلیون تومان وام بگیردو از طرف دیگر میلیونها کشاورز محروم برای اینکه بتوانند یکی پنج‌هزارتومان، ده‌هزارتومان پول داشته باشند... باید کلی این طرف و آن طرف بروند... مگر به خود من نگفتند که این کمونیست است. شما را به خدا ببینید چه به روزگار اسلام آورده‌اند که اگر بخواهی مقدار کمی از چهره‌ی انقلابی اسلام را به مردم نشان بدهی می‌گویند که کمونیست است.

از سرویس خبری مجاهد

در شهرستانها چه می‌گذرد...؟

گنه‌ناکرده در بلخ آهنگری...!!

به حکم صادره که کلیشه‌ی آن در زیر آمده است توجه کنید. ضمنا مشهور است که "گنه کرد در بلخ آهنگری به شوشتر زدند گردن

شماره ۵۰۲
تاریخ ۱۳۵۹/۲/۲۰
پیوست
دادستانی انقلاب اسلامی
شمال خوزستان بجنورد
به سپاه پاسداران ماموریت داده میشود که به دفتر سازمان مجاهدین
ابلاغ نماید که ظرف ۲۴ ساعت افرادی را که به نمایندگی امام توهین
کرده‌اند به دفتر دادستانی معرفی نماید
در غیر اینصورت فعالیت این سازمان غیرقانونی اعلام و مراکز فعالیتشان
از طرف دادستانی مراقبت خواهد شد
دادستان شهرستان محمدرضا شعبا
دادسرای انقلاب اسلامی شهرستان

دادسرای انقلاب اسلامی شهرستان ابلاغیه‌ای به دفتر مجاهدین خلق فرستاده‌است. در این ابلاغیه ۲۴ ساعت مهلت داده‌شده که افرادی که به نمایندگی امام توهین کرده‌اند معرفی شوند وگرنه فعالیت مجاهدین خلق در این شهر غیر قانونی خواهدبود و مراکز فعالیتشان تعطیل خواهدگشت و... به ذکر چند نکته در رابطه با این حکم اکتفا می‌کنیم.

الف: در شهرستان دفتر مجاهدین خلق وجودندارد که ابلاغیه‌ای به نام آن صادرگردد.

ب: گزارشی در همین رابطه بدست ما رسیده‌است از انجمن مسلمانان مبارز شهرستان که در آن نوشته شده "نماینده‌ی امام در این رابطه از کسی شکایتی نکرده‌اند و یکی از این افراد هم شخصا به ایشان مراجعه می‌کند و با حسن‌نیت سوءتفاهمات رفع می‌شود.

ج: به فرض محال هم که فردی به نمایندگی امام توهین کرده‌باشد علی‌القاعده بایستی مطابق قوانین و مقررات، در مورد او تحقیق و سپس دادرسی نمود. معلوم نیست آقای دادستان شهرستان چگونه از جرم ثابت نشده‌ی توهین به نماینده‌ی امام توسط فردی منتسب به انجمن جوانان مبارز، غیرقانونی بودن فعالیت مجاهدین خلق را حکم کرده است و...

مسگری"، ولی با کمال تعجب در نمونه‌ی شهرستان، حتی گناهکار واقعی هم موجود نبود که چنان حکمی علیه مجاهدین صادر شده‌است. و لذاست که آرزو می‌کنیم اینگونه روشها که عملا سایر زحمات و کارهای مثبت را نیز خنثی می‌کند هرچه سریع‌تر تصحیح شود.

ایوانکی

در پی اقدام بخشدار ایوانکی مبنی بر تقسیم اراضی مواب بین کشاورزان، یکی از جوانین محل به کمک ایادی خود با بستن درب موتورخانه‌ها، آب تمامی چاههایی را که با پول کشاورزان حفر شده است قطع می‌کند. به دنبال آن کشاورزان جهت اعتراض، مقابل زانداری ایوانکی اجتماع کرده و اخطار می- نمایند که بدون اجازه‌ی بخشدار کسی را به زمین‌ها راه نخواهند داد. آن‌ها همچنین جهت تایید اقدام بخشدار و اعتراض به عملکردهای جوانین، در تاریخ ۳/۱۷ به استانداری سمنان رفته و در آنجا متحصن می‌شوند. استاندار ضمن پشتیبانی از کشاورزان در مذاکره با نمایندگان آنها اظهار می‌دارد که: " جان‌مزبور هیچ حقی بر روی زمین- های فوق ندارد." در پی‌این مذاکره کشاورزان به روستای خود باز می‌گردند.

یاد ایوب معادی شهید قیام خلق را گرامی بداریم

"من الموسنین رجال صدقوا ما عاهدوالله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و مابدلوا تبدیلا. (سوره‌ی احزاب- آیه‌ی ۲۳)

" از مومنین افرادی هستند که برسر پیمانشان با خدا صادقانه ایستادند. برخی از آنان در انجام این رسالت مقدس جان خویش را فدا کردندو دیگر هم‌پیمانانشان در تداوم این راه در انتظار پیوستن به آنان هستند و هیچ چیز دیگر را جایگزین این مبارزه‌ی مقدس و پایان بر شکوه‌آن نخواهند کرد."

ایوب معادی، دانشجوی سال آخر اقتصاد مدرسه‌ی عالی بابلسر، جزو اولین شهدای حمله‌ی ماربردان است که در ۲۴ خرداد سال ۵۷ در آغاز قیام یکپارچه‌ی خلق، با خون سرخ و گرمش، نیروی جسمی رنجبران را در مسیر قهر انقلابی گواهی داد.

او که از کودکی، طعم فقر و محرومیت را، شب‌وروز تجربه کرده بود از همان دوران دبیرستان آرام و قرار نداشت و در اندیشه‌ی پرواز در افق روشن آزادی، که بنیانگذاران انقلابی خلق در آسمان تیره‌ی ایران ترسیم کرده بودند به فعالیت‌های سیاسی پرداخت. در دوران دانشجوئی با اینکه تنها فرزند خانواده بود کمتر فرصت می‌یافت که به خانه برود. و بیشترین وقت خود را صرف مطالعه و فعالیت سیاسی می‌کرد. او به خوبی درک کرده‌بود که تمامی دردها و محرومیت رنجکشان، ریشه در سلطه‌ی امپریالیزم جهانی و غارت و چپاول ایادی آنان‌دارد. آخر او خود زاده‌ی رنج و محرومیت بود و ماهیت دشمن را با رگ و پوستش لحظه لحظه دریافته بود. به همین دلیل می‌خواست در راه عدالت- جویان و فرصت‌طلبان گام بردارد. او با بهره‌مندی از دستاوردهای خونبار مجاهدین خلق. اسلام انقلابی را راهنمای عمل خود قرار داد. او می‌دانست که تحقق حاکمیت مستضعفین و برپائی نظام قسط تنها و تنها در پرتو نبردی قهرآمیز و بی‌امان با امپریالیسم میسر است و بدون چنین نبرد عادلانه‌ای سخن گفتن از اسلام علی و قیام حسین بی‌معناست. این است که ایوب بدون هیچ تردیدی گام در مسیر مبارزه با رژیم سفاک شاه می‌گذارد. در اعتصابات دانشکده به طور فعال شرکت می‌کند و به هنگامیکه کم‌کم زمینه‌های اجتماعی برای گسترش موج تظاهرات خیابانی آماده می‌شدبه صف پرخروش خلق می‌پیوندد.

آنزمان هنوز تظاهرات ضد رژیمی، چندان گسترده نشده بود و مردم در گروههای ۴۰- ۵۰ نفری تظاهراتی ترتیب می‌دادند که اغلب بیش از ۱۰ دقیقه به طول نمی‌انجامید و نهایتا" با جنگ و گریز خیابانی با پلیس مزدور شاه خاتمه می‌یافت. برای او دستگیر شدن یا کشته‌شدن مهم نبود، مهم برهم زدن نظام سکوت مرگ‌آوری بود که سالها مردم ما را تحت‌فشار قرار داده بود. او شهادت را لازمه‌ی اوج‌گیری قیام می‌شمرد و خود بارها آن را آرزو کرده بود. آرزوها او سر از پا نمی‌شناخت.

ایوب در ۲۶ خردادماه ۵۷ در در اولین تظاهرات کشنده‌ی بابلسر شرکت کرد. تظاهرات با شعارهای مرگ‌برشاه، درود برخمینی، ای‌مردم بدانید شاه شما کافر است و... اساسی حاکمیت رژیم را مورد حمله قرار داد. پلیس مزدور شاه همچون همیشه به سرکوب تظاهرکنندگان پرداخت ولی استواری و حملات متقابل مردم ستمدیده آن‌ها را به عقب راند. حتی یکی از افسران پلیس به سختی مجروح و سرپوش شد. به دنبال آن عده‌ای از جوانان در پی تعقیب سپاهی پلیس در نیمه‌های اطراف بابلسر مخفی شدندو عده‌ای را هم مردم در خانه‌هایشان پناه دادند. در تمام شهرهای اطراف نیروهای پلیس و ژاندارمری به حالت آماده‌باش درآمد و ساواک نیز به جستجوی عناصر فعال این تظاهرات پرداخت. ایوب به جنگ دژخیمان رژیم گرفتار آمد و در همان محل در اثر ضربات وارده بیهوش شد. و در شهربانی بابلسر بر اثر ضربه‌ای که شکنجه‌گران به نعش وارد کردند، به کاروان شهیدای خلق پیوست. در تشییع جنازه‌ی با شکوهی که مردم شهرستان ماربردان به عمل آوردند، از بابلسر تا جالوس (محل سکونت والدین) و از جالوس تا اردبیل (زادگاهش) مردم همه‌ی شهرهای مسیر، جسم مقدس و سرخ او را آواز دادند و پیمان و امانت خونین او را بردوش گرفتندو ایوب ها براه افتادند. راهی که سرانجام بساط استبداد شاهنشاهی را در هم شکست.

بعدها نیز مردم قهرمان بابلسر و همچنین یاران و همرزمان او در دانشگاه به نام قهرمانی‌هایش نام مدرسه‌ی عالی بابلسر را به دانشکده‌ی ایوب معادی تبدیل کردند.

دومین سالگرد شهادت ایوب این فرزند دلاور خلق را که یکی از اولین شهدای مردم زحمتکش و مبارز ماربردان است، گرامی می‌داریم و بار دیگر بر ادامه‌ی راهش با برپائی جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی تاکید می‌کنیم.

سلام بر تمامی شهیدان و انقلابیون جان برکف خلق

از علاقمندان تقاضا می‌شود که کمک‌های مالی خود برای سازمان مجاهدین خلق ایران را به حساب جاری شماره "۱۳۰۰" بانک صادرات شعبه‌ی ۴۵۹ واقع در پیچ شمیران واریز نمایند، و حواله‌ی آن را به صندوق پستی "تهران ۱۶- شماره‌ی ۶۴/۱۵۵۱" ارسال‌دارند.

روزنامه‌ی "مجاهد"
نشریه‌ی مجاهدین خلق ایران
سال اول
آدرس: تهران ۱۶
صندوق پستی شماره‌ی ۶۴/۱۵۵۱